

دبیر پیشین سندیکای کارکنان

خطوط لوله و مخابرات (شرکت ملی نفت ایران)

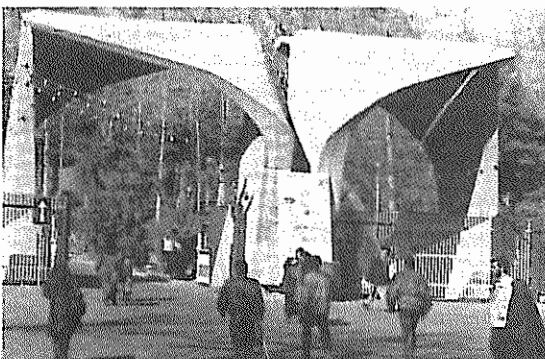
از مبارزات سندیکاهای صنعت نفت می‌گوید

در صفحه ۵

تهاجم به جنبش دانشجویی

سرکوب جنبش دانشجویی در شرایط کنونی

به خاطر نقش موثر آن در انتخابات آتی است



در صفحه ۲

طرح بحث پیرامون انتخابات ریاست جمهوری

* مطلوب و ممکن در انتخابات ۸۰

فرخ نگهدار

* کدام سیاست: تحریم یا حمایت؟

بیژن حکمت

* انتخابات ۱۳۸۰ را باید

به فراندوم تأیید اصلاحات تبدیل کنیم!

احمد فرهادی

* نگاهی به انتخابات ۸۰

ف. تابان

در صفحات ۷-۸-۹-۱۰

مروری خاطره‌وار

به جنبش دانشجویی دانشگاه تبریز در دهه ۴۰

بیزاد کریمی

در صفحه ۶

فیزش روشنفکران جوان ایران

در دهه ۵۰

مهدی فتاویز

در صفحه ۴

استقبال مردم از «جریان سوم» تمامیت‌گرایان را به هراس انداخته است

● روزنامه رسالت: برای جلوگیری از نفوذ جریان سوم باید به منازعات جناح‌ها پایان داد

● حمیدرضا ترقی از رهبری جمعیت مولفه: جریان سوم پروژه نافرمانی مدنی را به راه انداخت

مذنی، تجمع دانشگاه امیرکبیر، تللیغات زهرا گین علیه کنفرانس برلین، دستگیری شرکت‌کنندگان در این کنفرانس، ادامه بازداشت طولانی و شکنجه عزت‌الله سبحانی و علی افشاری با اتهام «براندازی»، پیش‌درآمد تهاجم برای دستگیری دسته‌جمعی نیروهای ملی-مذهبی و سرکوب نیروی سوم در آستانه انتخابات ریاست جمهوری بود.

مادوران قوه قضائیه روز ۲۱ اسفند، هنگامی که به منزل بسته‌نگار هجوم بردند، احکام بازداشت کلیه حاضران را در اختیار داشتند. قوه قضائیه این احکام را مدت‌ها قبل به پیروی از دستورات خامنه‌ای به قصد یورش و بازداشت دسته‌جمعی ملی-مذهبی‌ها صادر کرده بود. از گفته‌های حمیدرضا ترقی عضو رهبری جمعیت مولفه اسلامی که رابطه نزدیکی با شبکه عاملان قتل‌های زنجیره‌ای دارد، پیداست که پرونده‌سازی برای بگیربند چهره‌های ملی-مذهبی، لائیک و چپ و حذف نیروی سوم از صحنه سیاسی با اتهام براندازی ادامه دارد.

ترقی عضو جمعیت مولفه اسلامی می‌افزاید: «با توجه به اعترافات افشاری و سبحانی و جمع‌آوری اسناد مهمی از منزل بسته‌نگار کاملاً مشخص و معلوم است این جریان به دنبال طراحی پروژه‌های دیگری در زمینه براندازی بوده است.»

روزنامه رسالت: جریان سوم را باید به نقطه صفر بازگرداند
روزنامه رسالت از این‌که در سرکوب همه‌جانبه جریان سوم تاخیر شده است و منازعات

مذنی، تجمع دانشگاه امیرکبیر، تللیغات زهرا گین علیه کنفرانس برلین، دستگیری شرکت‌کنندگان در این کنفرانس، ادامه بازداشت طولانی و شکنجه عزت‌الله سبحانی و علی افشاری با اتهام «براندازی»، پیش‌درآمد تهاجم برای دستگیری دسته‌جمعی نیروهای ملی-مذهبی و سرکوب نیروی سوم در آستانه انتخابات ریاست جمهوری بود.

روزنامه رسالت، ارگان محافظه‌کاران، در شماره یکشنبه، پنجم فروردین در مقاله‌ای با عنوان «جریان سوم: بازگشت به نقطه صفر»، نوشته است: «ترمیم روابط دو جناح در

مذنی، تجمع دانشگاه امیرکبیر، تللیغات زهرا گین علیه کنفرانس برلین، دستگیری شرکت‌کنندگان در این کنفرانس، ادامه بازداشت طولانی و شکنجه عزت‌الله سبحانی و علی افشاری با اتهام «براندازی»، پیش‌درآمد تهاجم برای دستگیری دسته‌جمعی نیروهای ملی-مذهبی و سرکوب نیروی سوم در آستانه انتخابات ریاست جمهوری بود.

روزنامه رسالت، ارگان محافظه‌کاران، در شماره یکشنبه، پنجم فروردین در مقاله‌ای با عنوان «جریان سوم: بازگشت به نقطه صفر»، نوشته است: «ترمیم روابط دو جناح در

روزنامه رسالت، ارگان محافظه‌کاران، در شماره یکشنبه، پنجم فروردین در مقاله‌ای با عنوان «جریان سوم: بازگشت به نقطه صفر»، نوشته است: «ترمیم روابط دو جناح در

روزنامه رسالت، ارگان محافظه‌کاران، در شماره یکشنبه، پنجم فروردین در مقاله‌ای با عنوان «جریان سوم: بازگشت به نقطه صفر»، نوشته است: «ترمیم روابط دو جناح در

اعلامیه مشترک چهار سازمان سیاسی
توطئه ممنوعیت فعالیت نیروهای ملی - مذهبی را محکوم می‌کنیم!
در صفحه ۳

اقتدار ملی یعنی اقتدار رهبر

طبق قانون اساسی، هماهنگی بین سه قوه است. رهبر جمهوری اسلامی به برخی جریان‌ها داخل حکومت که نشانی دقیق آنها را نداد، هشدار داد که فریب اعلام حمایت‌های آمریکا را نخورند چرا که این حمایت‌ها فایده‌ای به حال شاه نکرد و در آینده نیز بی‌فایده خواهد بود. اجرای عملی شعار اقتدار ملی را در آستانه سال نو و در نخستین روزهای سال جدید، قوه قضائیه بر عهده گرفت که در میان سه قوه، این روزها قطعاً ابتکار عمل سیاسی را در دست دارد. بازداشت شخصیت‌های ملی‌مذهبی را می‌توان تحقق این رهنمود

علی خامنه‌ای در پیام نوروزی خود گفت در سال ۱۳۸۰ باید دو شعار «اقتدار ملی» و «اشتغال» سرلوحه اعمال مسئولین قرار گیرد. وی بعداً طی نطقی در مشهد افزود اقتدار ملی از اشتغال هم مهم‌تر است و تعریف دقیق‌تری از این شعار ارائه داد. به گفته رهبر جمهوری اسلامی، اقتدار ملی در وهله اول یعنی اینکه نیروهای وفادار به نظام، پیوندهای میان خود را مستحکم کنند و به «نااهلان و نامحرمان» اجازه ندهند میان آنان و به یژه میان قوای سه‌گانه جمهوری اسلامی اختلاف افکنند. خامنه‌ای افزود وظیفه او

علی خامنه‌ای در پیام نوروزی خود گفت در سال ۱۳۸۰ باید دو شعار «اقتدار ملی» و «اشتغال» سرلوحه اعمال مسئولین قرار گیرد. وی بعداً طی نطقی در مشهد افزود اقتدار ملی از اشتغال هم مهم‌تر است و تعریف دقیق‌تری از این شعار ارائه داد. به گفته رهبر جمهوری اسلامی، اقتدار ملی در وهله اول یعنی اینکه نیروهای وفادار به نظام، پیوندهای میان خود را مستحکم کنند و به «نااهلان و نامحرمان» اجازه ندهند میان آنان و به یژه میان قوای سه‌گانه جمهوری اسلامی اختلاف افکنند. خامنه‌ای افزود وظیفه او

فعالیت سازمان مجاهدین خلق ایران در بریتانیا ممنوع اعلام شد

وزارت کشور انگلستان تهیه شده بود، ابتدا در تاریخ ۲۳ اسفند در مجلس عوام بحث و بررسی قرار گرفت و با ۳۹۶ رای مثبت و ۱۷ رای مخالف به تصویب رسید و سپس برای بررسی در اختیار مجلس اعیان

با تصویب اصلاحیه «قانون تروریسم ۲۰۰۰»، در مجالس اعیان و عوام بریتانیا، سازمان مجاهدین خلق ایران به همراه ۲۰ سازمان دیگر در فهرست «سازمانهای تروریستی» قرار گرفت. این فهرست که از طرف

با تصویب اصلاحیه «قانون تروریسم ۲۰۰۰»، در مجالس اعیان و عوام بریتانیا، سازمان مجاهدین خلق ایران به همراه ۲۰ سازمان دیگر در فهرست «سازمانهای تروریستی» قرار گرفت. این فهرست که از طرف

اصلاح طلبان برای ترغیب مردم به رأی دادن، چه می‌کنند؟

دو ماه دیگر، انتخابات ریاست جمهوری برگزار خواهد شد. سال گذشته، اصلاح‌طلبان حکومتی هدف خود در انتخابات آینده را افزودن بر آرای خاتمی در قیاس با دوم خرداد ۱۳۷۶ اعلام کردند. اکنون که چند هفته بیشتر به رأی‌گیری نمانده است، اصلاح‌طلبان حکومتی باید از خود بپرسند برای تحقق این هدف خود، چه می‌کنند؟
ترغیب مردم به حضور پرشمار در پای صندوق‌های رأی، مستلزم این است که به مردم بگوئیم موارد دیگر استقبال میلیونی آنان از انتخابات چهار سال اخیر، چه نتیجه‌ای داشته است که این بار نیز با رغبت و شوق، رأی خود را به صندوق بریزند؟
ظهور ناگهانی و چهره متفاوت خاتمی در آستانه انتخابات ۱۳۷۶، به پدیده بی‌سابقه دوم خرداد انجامید. بیش از بیست میلیون نفر از مردم ایران که اکثریت قاطع رأی‌دهندگان را تشکیل می‌دادند، اراده خود برای خود تغییر اوضاع را بر برگه‌های رأی منفی به هر آنکس که نماد حفظ وضع موجود بود و رأی مثبت به چهره‌های نامتعارف و متفاوت از سایر چهره‌های حکومتی دادند.

انتخابات شوراهای محلی که معمولاً در اغلب کشورها کمتر از انتخابات ملی مورد استقبال قرار می‌گیرد و در ایران نیز با توجه به اختیارات بسیار محدود شهرداری‌ها و تمرکز قدرت، انتظار نمی‌رفت شاهد استقبال مردم باشد، از آن رو با بسیج دور از انتظار مردم برگزار شد که مردم از تأثیری که رفتار انتخاباتی خرداد ۷۶ آنان در حیات سیاسی ایران گذاشته بود، برای روی آوردن مجدد مردم به صندوق‌های رأی انگیزه ایجاد می‌کرد. در آن هنگام هنوز جنبش اصلاحات در کشور ما در حال پیشروی بود. انتخابات بهمن سال ۱۳۷۸ مجلس، قبل از هر چیز از آن رو شاهد شرکت میلیونی مردم بود که در طول بیش از دو سال، مجلس پنجم به عنوان ممانع عمده تحقق برنامه‌های اعلام‌شده اصلاح‌طلبان حکومتی شناخته شده بود. مردم با رأی قاطع خود، به اکثریت محافظه‌کاران در مجلس پایان دادند.

ادامه در صفحه ۲

یادداشت

تداوم کاربست استراتژی

«آرامش فعال» توسط اصلاح‌گران حکومتی

در بر همان پاشنه

می چرخد!

رویدادهای چند هفته‌ای اخیر، از جمله بازداشت جمعی نیروهای ملی - مذهبی، غیرقانونی اعلام کردن نهضت آزادی و سایر تشکل‌های ملی - مذهبی، تعطیلی چند روزنامه و نشریه، جلب نماینده مجلس شورا و تسبیح به دفتر تحکیم وحدت از یک سو و از سوی دیگر، نزدیک شدن موعد برگزاری انتخابات ریاست جمهوری، بار دیگر این موضوع را در بین نیروهای آزادی‌خواه و اصلاح‌طلب به میان آورده است که «چه باید کرد؟» چه استراتژی و تاکتیکی باید اتخاذ کرد که اصلاحات از وضعیت بن‌بست بیرون بیاید، تهاجم مخالفین اصلاحات متوقف و یا از ادامه آن کاسته شود؟ و این‌که چگونه مقاومت فعالتهای را در مقابل اقدامات سرکوبگرانه تمامیت‌گرایان سازمان داد و سرانجام امیدواری به روند اصلاحات را در مردم تقویت کرد.

این انتظار وجود داشت که رویدادهای بعد از انتخابات دوره ششم مجلس شورا، نقدهای متعدد نیروهای اصلاح‌طلب غیرحکومتی و آشکار شدن ناکارانی آنچه بعنوان «استراتژی آرامش فعال» نامیده می‌شود، اصلاح‌طلبان حکومتی به فکر چاره‌جویی بیافزاند و استراتژی نوینی را تدوین و در ارتباط با آن و با در نظر گرفتن اوضاع کشور تاکتیک‌های ضرور را اتخاذ نمایند.

اظهارات اخیر دو تن از افراد موثر جبهه مشارکت نشان داد که متأسفانه باز هم در بهمان پاشنه می‌چرخد. علی شکاری‌راد، نماینده مجلس شورا در گفتگو با ایسنا اظهار داشت: استراتژی ما حفظ خویشتن‌داری است، چون آنچه در عرصه رقابت‌های سیاسی اتفاق می‌افتد، به نفع جبهه دوم خرداد است. رجوعی مزروعی نیز آرامش فعال را به عنوان استراتژی جبهه دوم خرداد قابل دفاع دانست. آنهایی که بار دیگر «استراتژی آرامش فعال» و «استراتژی خویشتن‌داری را پیش کشیده‌اند، باید به این سوال پاسخ دهند که دستاوردهای این استراتژی چه بوده و کاربرد آن چه موقیعت‌هایی را برای جنبش اصلاحات فراهم آورده است که امروز از تداوم آن صحبت می‌شود. از زمان کاربرد این استراتژی حدود یک‌سال و نیم می‌گذرد و رویدادهای یک‌سال و نیم امکان به محک‌زدن این استراتژی را فراهم آورده است.

اما اصلاح‌طلبان حکومتی بی‌توجه به نقدهایی که در مورد این استراتژی صورت گرفته و بدون جمع‌بندی از کاربست آن در این مدت، در آستانه انتخابات هم‌چنان از تداوم «استراتژی فعال» سخن می‌گویند.

ظاهراً یکی از علل اصلی اتخاذ این استراتژی خنثی کردن حرکات خنثون‌آمیز نیروهای افراطی جناح تمامیت‌گرا است. اما از انتخابات مجلس به‌این سو رویدادها نشان داد که «خنثون قانونی» جایگزین خنثون عریان شده و بطور موثر تر و کارا تر عمل کرده است. در حالی که «استراتژی آرامش فعال» عملاً نیروی جبهه دوم خرداد را به انفعال کشانده و زمینه پیشروی مخالفان اصلاحات را فراهم آورده است.

در اساس باید گفت که مقولته حفظ آرامش و خویشتن‌داری می‌تواند در مبارزه سیاسی در مقایسه به‌مثابه تاکتیک در پیش گرفته شود ولی تداوم آن در درازمدت و فرارویاندن آن به امر استراتژیکی خودانزواخواه هر نیروی فعال سیاسی را به انفعال و عقب‌نشینی‌های مداوم می‌کشاند. چرا که «آرامش فعال» به عنوان مقولته استراتژیکی معنی و مفهومی ندارد، سمت حرکت را نشان نمی‌دهد و روشن نمی‌کند که نیروهای اصلاح‌طلب برای نائل‌شدن به اهدافشان چه کار باید انجام دهند؟ آیا با حفظ آرامش می‌توان اصلاحات را پیش برد؟ آیا این امر به معنی بی‌عملی در مقابل تهاجم نیروهای تمامیت‌طلب و سرکوب‌گر نیست؟ آنچه به عنوان «استراتژی فشار از پائین و چانه‌زنی در بالا»، قبل از تهاجم به کوی دانشگاه مطرح بود، معنی و مفهوم کامل‌روشنی داشت و نیروهای اصلاح‌طلب را به سمت و سوی معینی سوق می‌داد. در آن زمان کاربست این استراتژی امکان حضور فعال نیروهای مدافع اصلاحات از جمله دانشجویان را در صحنه سیاسی فراهم می‌آورد. اما «استراتژی آرامش فعال» فاقد چنین خصوصیاتی است.

می‌توان در آستانه انتخابات از اتخاذ تاکتیک‌هایی که زمینه را برای نیروهای افراطی جهت بر هم‌زدن اوضاع سیاسی کشور فراهم می‌سازد، اجتناب کرد. می‌توان در مقابل حرکات تند مخالفین اصلاحات، خویشتن‌داری نشان داد. اما هیچ‌کدام از این اقدامات و تاکتیک‌ها نمی‌توانند و نباید جایگزین استراتژی نیروهای اصلاح‌طلب گردد. خصلت استراتژی، بسیج‌گری آن است. امروز حداقل می‌توان مقاومت همه‌جانبه‌ای را در مقابل تهاجم و سرکوب نیروهای تمامیت‌طلب سازمان داد، از عقب‌نشینی‌های غیر ضرور اجتناب کرد، روحیه مقاومت را در جامعه و بین مدافعین اصلاحات بالا برد، به‌امر سازمان‌گری مردم پرداخت، زمینه را برای شکل‌گیری تشکل‌های صنفی، دموکراتیک و سیاسی فراهم آورد. موانع و سدهای موجود در مقابل پیشرفت اصلاحات را آشکارا برای مردم بازگو کرده و راه پیشروی را به مردم نشان داد.

تظاهرات در شهر لاهرد

شهر لاهرد به مدت یک روز شاهد تظاهرات وسیع مردم شهر و حومه آن بود. تظاهرکنندگان به فرمانداری شهر حمله کرده و ساختمان آن را به آتش کشیدند و علیه وزیر کشور و سیاست‌های

سیاسی جهان دارای موافقان و مخالفانی می‌باشند، اما آنچه که از اهمیت برخوردار است، نقشی است که این جریان می‌تواند در قبال نظام ایفا نماید.

نویسنده مقاله امیر محبیان یادآور می‌شود که از مدت‌ها قبل «ظهور و حضور فعال جریان سوم را که به مثابه سرپل معارضین نظام عمل می‌کند»، خبر داده بود. در ادامه مقاله در باره اهداف و عمل‌کرد سازمانی نیروی سوم آمده است: «جریان سوم به سرعت توانست در شرایط مناسب سیاسی، اجتماعی و پدید آمده، نیروهای مخالف و معارض درونی را حول محور گفتار لیبرالیستی گرد آورده و از سه عنصر موثر در شکل‌دهی یک جریان قدرتمند سیاسی یعنی ایندولوژی، تبلیغات و تشکیلات بهره‌گیرد و به‌عبارتی عنصر ایندولوژیکی را در قالب لیسریالیسم (ولی به مرور گرایشمند به سوی سوسیالیسم دموکراسی) و عنصر تبلیغات را با پشتوانه‌های داخلی و خارجی تعریف کرد. اما در زمینه تشکیلات از ابتدا توسط طراحان استراتژی جریان سوم گمان می‌شد که «جبهه مشارکت ایران اسلامی» قادر خواهد بود بازوی

استقبال مردم از «جریان سوم»

تمامیت‌گرایان را به هراس انداخته است

ادامه از صفحه اول

حکومتی آن جریان باشد ولی از یک سو به دلیل سلطه روانی، سیاسی شخصیت‌خاتی بر جبهه مشارکت و از سوی دیگر با پیوستن جریان‌های اپوزیسیون خارج از کشور و پشتیبانی آنان از جریان یا خط سوم به مثابه یک جبهه اپوزیسیون داخلی به مرور آنان خود را توانمندتر از جناح‌های موجود دانسته و خواهان پیوستن جبهه مشارکت به خود (و نه بالعکس) گردیدند. روزنامه رسالت جابه‌جا تاکید می‌کند بازگرداندن جریان سوم به نقطه صفر مستلزم پیاده‌کردن یک استراتژی همه‌جانبه، ظریف و مدبرانه است. نویسنده به مقامات حکومت هشدار می‌دهد کنترل خط سیاسی جریان سوم را تا حد کنترل افراد تنزل ندهند. رسالت در مقاله‌ای دیگر به قلم همین نویسنده با عنوان «الگوهای همکاری انتقادی در چهارچوب نظام»، به هر دو جناح پیشنهاد می‌کند برای جلوگیری از حضور جریان سوم در صحنه سیاسی، به حالت «صلح مسلح» و «تعارضات سرسختانه» که پیامد آن حذف متقابل و تقویت جریان سوم است، پایان دهند. «زیرا با حضور جریان سوم شکل‌بازی برای جناح‌ها از رقابت دوگانه

تهاجم به جنبش دانشجویی

ادامه از صفحه اول

پس از بازداشت فعالان سیاسی و نیروهای ملی - مذهبی از سوی قوه قضائیه، اهرم فشار سرکوب بر نیروی جنبش دانشجویی متمرکز شده است. در هفته‌های اخیر دادگاه انقلاب، ابراهیم شیخ عضو شورای مرکزی دفتر تحکیم وحدت را به عنوان مطلع اصرار و سپس وی را در ارتباط با پرونده علی افشاری و دریافت اطلاعات لازم، روانه بازداشتگاه‌های مخفی ساخت.

این نوع اقدامات که از سوی تمامیت‌خواهان با برنامه‌ریزی پیش برده می‌شود، به قصد تضعیف مداوم وجه جمهوریت نظام و ایجاد اختلال در روند فعالیت‌های درون و برون جنبش دانشجویی صورت می‌گیرد. فعالیت دانشجویی در شرایط کنونی، به علت نقش موثر دانشجویان پیرامون انتخابات دوم خرداد ۱۳۷۶ است. تدارک و آمادگی جنبش دانشجویی برای فعالیت حول انتخابات ۱۸ خرداد ۱۳۸۰، محافظه‌کاران را به وحشت انداخته‌اند و مافیای قدرت و ثروت را به اتخاذ تاکتیک علیه مهار جنبش دانشجویی واداشته است.

مخالفت و نقد وضعیت موجود توسط جنبش دانشجویی، خشم و کینه محافظه‌کاران را برانگیخته است. دانشجویان منتقد با صدور

مردم شهر معتقدند که وزیر کشور که اهل لار است، در این انتقال نقش دارد.

مطابق تعهد سازمان گاز کشور دوهزارم سود حاصله از استخراج و فروش گاز پالایشگاه به امور خدماتی آن منطقه تعلق خواهد گرفت. مردم شهر لاهرد این تصورند که در صورت انتقال

اصلاحی در انتخابات ۸۰، با موانع جدی روبرو سازند. محافظه‌کاران می‌خواهند تحرک اجتماعی جنبش دانشجویی را معرוב فشارهای سازمان یافته ارگان‌های غیرانتخابی و استبدادی نظام قرار گرفته‌اند. در عین حال جنبش دانشجویی با جدیت تمام خواستار تحقق مطالبات اجتماعی مردم و آزادی‌های سیاسی در جامعه است. تشکل‌های دانشجویی این وظیفه را از دوم خرداد ۱۳۷۶ بعد با نقد سیاست‌های نظام دنبال کرده‌اند. آنان با برشمردن ویژگی‌های نظام مردم‌سالار، تصویر نسبتاً روشنی از مطالبات عمومی ارائه می‌دهند. از همین رو قوه قضائیه و دیگر ارگان‌های سرکوب، دریافته‌اند که برخی از چهره‌های فعال جنبش دانشجویی بسا تشخیص جهت عمومی استراتژی جنبش اصلاح‌طلبانه کشور و تلاش برای موفقی به بخش‌های مستقل‌تر تشکل‌های اصلاح‌طلبان به منظور تدوین سیاست و برنامه راهبردی، می‌روند که مناسبات نزدیکی را با نیروی سوبی به وجود آورده و افکار عمومی را به سمت دیدگاه‌های خویش جلب نماید.

اقتدارگرایان قصد دارند با وارد آوردن سپاهی به جنبش دانشجویی و فعالین سیاسی آن، این نیرو را دچار یاس و ناامیدی سازند و تصمیمات اخیر آنان را برای پیش‌برد تبلیغات گسترده پیرامون کاندید مورد نظر جنبش

از همین رو لازم است که اصلاح‌طلبان برای تمرکز قوای خود و دوری‌گزیدن از تش‌های داخلی از اتخاذ سیاست‌های انفعالی دوری گزینند و تاکتیک خود را در شرایط فعلی بر اساس سطح انتظارات افکار عمومی تدوین نمایند. اصلاح‌طلبان دولتی، در طی این مدت با دوری‌گزیدن از همفکری و مشارکت سایر جریان‌ات همسو، به تضعیف موقعیت خود در سطح جامعه دامن زده‌اند و با اتخاذ برخی از سیاست‌های ناکارآمد آسوده فرصت‌های لازم را از جنبش اصلاحی کشور باز ستانده است. بکارگیری سیاست‌های میهم، میدان را برای جولان مخالفین اصلاحات در کشور مهیا ساخته و ابتکار عمل را به اقتدارگرایان و وانهاده است. باید با شفافیت و اتکا بر جنبش مردمی و اتخاذ تاکتیک‌های مناسب، تهاجم و اقدام سرکوبگرانه تمامیت‌خواهان را علیه روند اصلاحات متوقف ساخت و افق روشنی را فراروی تحولات آتی کشور گشود.

و احداث پالایشگاه به شهر لار، شهرستان لاهرد از این امکان برخوردار نخواهد شد.

برخی از تشکل‌های دانشجویی با انتشار اطلاعیه پیرامون رویداد شهر لاهرد، به امور خدماتی آن منطقه تعلق خواهد گرفت. مردم شهر لاهرد این تصورند که در صورت انتقال

اصلاح‌طلبان برای ترغیب مردم...

ادامه از صفحه اول

نقطه مقابل این سه مورد، انتخابات مجلس خبرگان بود که آن نیز در همین چهار سال برگزار شد و با اینکه مجلس خبرگان، به لحاظ داشتن اختیار نصب و عزل رهبر، شاید مهم‌ترین ارگان ظاهراً انتخابی در جمهوری اسلامی باشد، از آنجا که مردم می‌دانستند رأی آنها تأثیرگذار نیست، با عدم استقبال مردم مواجه گردید.

نتیجه آنکه در همه‌رأی‌گیری‌های چهار سال اخیر، اکثریت مردم آگاهانه به پای صندوق‌های رأی رفته یا از رفتن به پای صندوق‌ها خودداری کرده‌اند. مردم به همان اندازه که احساس کرده‌اند رأی آنها مثر است و بی‌تأثیر نخواهد ماند، رأی خود را به صندوق‌ها ریخته‌اند.

آنان که از مردم می‌خواهند رکورد دوم خرداد را بشکنند، باید واقع بینانه به زمینه‌های عینی تحقق این هدف نیز توجه کنند. مردم به صرف حب و بغض در قبال این و آن، رأی‌دهنده نمی‌شوند. در ایران، دیگر رأی‌دادن یا رأی‌ندان مردم یک اقدام سیاسی است که با انتظارات و اهداف معین صورت می‌گیرد. پس باید به مردم گفت چه انتظار آنها با حضور در پای صندوق‌های رأی تحقق خواهد یافت و بعد از آن خواست چنین کنند. جبهه مشارکت، در کارزار انتخاباتی زمستان ۷۸ شعار داد «ایران برای همه ایرانیان» که معنای بسیار روشنی داشت و مردم را مجاب کرد که رأی‌دادن به این برنامه، تأثیرگذار خواهد بود. اکنون نیز هر کس که تکرار دوم خرداد و ۲۹ بهمن را می‌خواهد، باید چشم‌انداز روشنی را پیش پای مردم بگذارد.

صرف انتخاب مجدد خاتمی، نمی‌تواند انگیزه کافی برای مردم ایجاد کند. در حالی‌که چهار سال پیش، گزینش خاتمی امری غیرمنتظره بود، امروز همه می‌دانند محمد خاتمی در صورت کاندیدشدن، مجدداً به ریاست جمهوری انتخاب خواهد شد. چهره‌های محافظه‌کار که از آنها به عنوان رقیب احتمالی خاتمی نام برده می‌شود، از ناطق نوری هم کم‌شانس‌ترند. علاوه بر این، در حالی‌که چهار سال پیش، جناح غالب در حکومت و کنترل‌کننده وزارت کشور و همه ارگان‌های دیگر ذیربط، یکپارچه مخالف خاتمی بود، این بار بعید نیست علاوه بر اصلاح‌طلبان حکومتی، برخی از سایر نیروهای حکومت نیز صرفاً برای به نمایش‌گذاشتن «ثبات» نظام و انتخاب مجدد خاتمی را بر گزینش‌های دیگر ترجیح دهند. بنابراین، در صورت کاندیداتوری مجدد خاتمی که اصلاح‌طلبان فعلاً برای تحقق آن می‌کوشند، قانع‌کردن مردم که رأی آنها به لحاظ آینده خود مقام ریاست جمهوری در چهار سال آینده، سرنوشت‌ساز تر از دوم خرداد است، بسیار دشوار خواهد بود.

اصلاح‌طلبان حکومتی باید برای خود و مردم روشن کنند چگونه می‌خواهند تأثیر این عامل را که بر تلاش آنها برای بسیج آرای مردم تأثیر منفی دارد، جبران کنند و چه تدبیری اندیشیده‌اند تا مردم را قانع کنند حضور آنها در پای صندوق‌های رأی و برگزیدن مجدد خاتمی با آرائی بالاتر از دوم خرداد ۷۶، مهم و سرنوشت‌ساز است؟

از اصلاح‌طلبان حکومتی، اینجا و آنجا می‌شنویم که انتخابات خرداد ۸۰، رفراندم در مورد آینده اصلاحات در ایران است. اگر می‌خواهند مردم را با این شعار برای انتخابات ریاست جمهوری بسیج کنند، باید روشن شود آینده اصلاحات مورد نظر دعوت‌کنندگان به حضور پرشمار در رأی‌گیری، چیست؟ به معنای تداوم کدام روندها و توقف به عقب‌راندن چه روندهای دیگری است؟ چهار سالی که از ۷۶ تا کنون طی شده، روندی خفلی نبوده است که بتوان تصمیم خرداد ۸۰ را تصمیم در باره تداوم آن دانست. در حالی‌که از خرداد ۷۶ تا بهمن ۷۸، جبهه اصلاحات در ایران علیرغم برخی عقبگردها، در مجموع به پیش رفت، از بهمن ۷۸ تا کنون، مخالفان اصلاحات در خیلی از عرصه‌ها اراده خود را به‌کمرسی نشانده‌اند، بدون آنکه خاتمی و سایر اصلاح‌طلبان حکومتی مقاومت مؤثری در برابر این ضدحمله نشان داده باشند. کسی که از مردم می‌خواهد در خرداد ۸۰ به تداوم خرداد ۷۶ رأی دهند، باید روشن کند منظور او، تداوم چه چیز است. اگر مراد، تداوم روند کلی ۷۶ تا ۷۸ است، چنین هدفی جز با توقف و به عقب‌راندن روند ۷۸ تا ۸۰ میسر نخواهد شد. پیشبرد اصلاحات، در وهله اول یعنی بازگشتانی روزنامه‌های اصلاح‌طلب از آزادی‌زندان‌های سیاسی، آیا اصلاح‌طلبان حکومتی حاضرند چنین خواست‌های ملموس و کاملاً مجاز و مطابق با قانون اساسی جمهوری اسلامی را در انتخابات ۱۳۸۰ به شعار خود مبدل کنند؟ آیا آقای خاتمی حاضر است اعلام کند در صورت انتخاب مجدد، هر چه در توان دارد به‌کار خواهد بست تا به تعطیلی غیرقانونی نشریات و بازداشت غیرقانونی اصلاح‌طلبان و روزنامه‌نگاران پایان دهد، یا باز می‌گوید در کار قوه قضائیه دخالت نخواهد کرد؟ اگر همه حرف خاتمی این است که اختیاری برای اجرای قانون اساسی ندارد، چه انگیزه‌ای برای مردم می‌ماند که او را با آرائی بالاتر از قبل به ریاست جمهوری برگزینند؟ همین که خاتمی تاکنون از اعلام نامزدی مجدد خود اجتناب کرده است، شمار بیشتری از مردم را بر این عقیده استوار می‌کند که خود خاتمی نیز از مؤثر بودن حضورش در مقام ریاست جمهوری، به تردید افتاده است. اصلاح‌طلبان حکومتی باید برای متقاعدکردن این بخش از مردم به شرکت وسیع در انتخابات، نشان دهند اگر در جبهه محافظه‌کاران، اراده یکپارچهای برای ادامه یورش تا شکست کامل جنبش دوم خرداد وجود دارد، در میان پیروان خاتمی در حکومت نیز حداقل این اراده وجود دارد که در برابر این یورش مقاومت کنند.

اصلاح‌طلبان حکومتی اگر هم علناً اذعان نکنند، می‌دانند در همه موقیعت‌های انتخاباتی چهار سال اخیرشان، بخشی از مردم که خواهان تغییر بنیادین نظام سیاسی و لغو ولایت فقیه‌اند، نقش مهمی داشته‌اند. شرایطی که «غیر خودی‌ها» نه تنها از ارانه کاندیدها در انتخابات محرومند، بلکه دستگیر و به زندان‌های طویل‌المدت محکوم می‌شوند، در شرایطی که در چهار سال اخیر، اصلاح‌طلبان حکومتی کام مؤثر در جهت نهادینه‌شدن نمایندگی سیاسی نیروهای مخالف ولایت فقیه بر نداشتند، چگونه می‌خواهند شمار بیشتری از مردم دگراندیش و خواهان تحول بنیادین را به پای صندوق‌های رأی بکشانند؟

این مردم به اصلاح‌طلبان حکومتی می‌گویند: اقلاً این را بگویند که هدف شما، بازگشت به اوضاع قبل از توقیف روزنامه‌ها و دستگیری‌های یک سال اخیر است تا انگیزه‌ای برای رأی‌دادن داشته باشیم.

اگر اصلاح‌طلبان حکومتی فزونی‌گرفتن آرای نامزد خود بر آرای او در سال ۷۶ را هدف خود اعلام نکرده بودند، شاید عدم تحقق این شعار برای آنان شکست محسوب نمی‌شد. اما اکنون که اصلاح‌طلبان حکومتی سرنوشت سیاسی خود را تا حد زیادی با نتیجه انتخابات آتی گره زده‌اند، باید الزامات این تصمیم را در یابند و بدانند ادامه وضع موجود، لطمه جبران‌ناپذیری به آنها خواهد زد. در چنین شرایطی، «خویشتن‌داری» که نام دیگر محافظه‌کارگی در صفوف اصلاح‌طلبان است، به شکست آنها در انتخابات آتی خواهد انجامید، حتی اگر این انتخابات با گزینش مجدد خاتمی به ریاست جمهوری همراه باشد.

اعتراف خامنه‌ای به وقوع قتل عام زندانیان سیاسی

«امام، مظهر احساسی بود. انسانی عطف، مهربان و به شدت عاطفی بود. یک انسان این طوری را به قساوت متهم کنند، چرا؟ چون در زمان او، در قضیه عملیات مرصاد، حکم قانون نیست به یک عده محارب و آدمکش جانی‌کار اجرا شده بود. عده‌ای با این مردم جنگیده بودند، که مجازات مشخصی هم در قانون دارد. امام هم قانون را اجرا کرده بود. البته امام که این کار را نکرده بود، دستگاه‌های مسئول آن موقع انجام داده بودند. اما امام را به قساوت متهم می‌کردند. الان هم یک عده آدم غافل یا سفیه یا بی‌اطلاع از نقشه‌های دشمن، این‌ها را در داخل تکرار می‌کنند.»

علی خامنه‌ای، ۹ اسفند ۱۳۷۹ انتشار خاطرات آیت‌الله منتظری، بار دیگر اعدام‌های دسته جمعی ۱۳۶۷ را تا حدی که موضوع رهبر جمهوری اسلامی خاتمه‌ای روز تبدیل کرده است ناگزیر شد در سخنرانی سه هفته پیش خود در جمع دانشجویان دانشگاه صنعتی امیرکبیر تهران، به اظهارات آقای منتظری پاسخ دهد و بدون آوردن نام ایشان، آیت‌الله منتظری را «غافل یا سفیه» بخواند. مسجد انصاری نماینده مجلس از جناح روحانیون مبارز و اختلاف دوم خرداد نیز در یک جلسه پرسش و پاسخ، از کتاب آیت‌الله منتظری شدیداً انتقاد کرد و گفت در این کتاب «به حضرت امام خمینی ظلم و به فرزند بزرگوارشان ظلم مضاعف شده است.» انصاری افزود: «با خواندن این کتاب آقای خاتمی نیز بسیار خشمگین شده‌اند.» چه عاملی باعث شده است متجاوز از دوازده سال پس از قتل عام زندانیان سیاسی، این حادثه که رژیم جمهوری اسلامی سالها کوشید پرده استتار بر آن بکشد، به موضوع مبارزات سیاسی روز تبدیل شود؟ خامنه‌ای سخنان فوق را در پاسخ به یک سؤال دانشجویان درباره خونت ایراد کرد. رهبر جمهوری اسلامی در این موضوعی، تکلیف کل حکومت را روشن کرد: وقتی آمر قتل عام هزاران نفر، مظهر احساسی و مهربانی باشد، دیگر نمی‌توان به زندان افکندن اصلاح‌طلبان را خشونت نامید. به بیان این اظهارات خامنه‌ای، نگاهی داریم به یک تحلیل از قتل عام ۶۷ که در ادبیات فارسی زبان، تا به حال کمتر مورد توجه قرار گرفته است. این تحلیل از ارونند آبراهامیان

استاد دانشگاه نیویورک است و در کتاب او به نام «اعترافات زیر شکنجه» (انتشارات دانشگاه کالیفرنیا، ۱۹۹۹) آمده است. فصل پنجم این کتاب که آخرین فصل است، به اعدام‌های دسته جمعی ۱۳۶۷ اختصاص دارد. بخشی از این فصل را که تحلیل نویسنده از علل قتل عام است، بدون آنکه بسواخسیم همه ارزیابی‌های نویسنده، مثلاً تحلیل او از رفسنجانی را تأیید کنیم، نقل می‌کنیم.

«تا امروز، یعنی یک دهه بعد، انگیزه‌های کشتارهای ۱۳۶۷ ناروشن مانده است. برخی، حدس می‌زنند این کار رژیم، یا واکنش در قبال موارد اعتصاب غذا در اوین، یا کوششی برای تخفیف معضل تراکم جمعیت در زندان‌ها بود، یا به عبارتی دیگر، اعدام‌ها نوعی «خانه تکانی» بودند. برخی دیگر، گمان می‌کنند این اعدام‌ها در وهله اول برای ساکت کردن اپوزیسیون و پراکندن وحشت در جامعه بود. بعضی دیگر، اعدام‌ها را به پذیرش پیشنهاد صلح سازمان ملل متحد از سوی خمینی ربط می‌دهند. کاری که او به «سر کشیدن جام زهر» تشبیه کرده بود. طبق این تئوری، خمینی اعدام‌ها را به راه انداخت تا توجه را از جنگ پرهزینه‌ای منحرف کند که می‌توانست شش سال پیش، زمانی که ایران، خرمشهر را ازاد کرده بود، بدان پایان دهد. و بالاخره برخی دیگر، اعدام‌ها را به تعرض نظامی مجاهدین در غرب ایران بلافاصله پس از پذیرش آتش بس توسط خمینی ربط می‌دهند. اما این تئوری‌ها در یک بررسی دقیق، درست به نظر نمی‌رسد. در سال ۱۳۶۷، زندان‌ها کمتر از هر زمان دیگر از هشت سال قبل از آن به بعد، دچار تراکم جمعیت بود. در واقع، قزل حصار از همه زندانیان سیاسی خالی شده بود. علاوه بر این، رژیم می‌توانست هرگونه مسئله تراکم را خیلی ساده با آزادی توابین و آنها را به محکومیت خود را پشت سر گذاشته بودند، حل کند. اعتصاب غذا در اوین، مدت‌ها پیش از آنکه کمیسیون ویژه (مأمور محاکمه و اعدام زندانیان سیاسی مترجم) به کار گماشته شود، پایان یافته بود. پرده استتاری که روی کل واقعه کشیدند، مغایر با این تصور است که کشتار، برای پراکندن وحشت در جامعه طراحی شد. اگر قصد رژیم، ایجاد وحشت در جامعه بود، می‌بایست اخبار

اعدام‌ها را مانند سال ۱۳۵۸ و ۱۳۶۰ کاملاً علنی می‌کرد. آتش‌بس، شاید برای خمینی «جام زهر» بود، اما برای بقیه کشور، به ویژه برای انیفورم پوشان، نجات خدادادی محسوب می‌شد. همچنین، حمله مجاهدین که از همان آغازش یک شکست کامل بود، شاید بتواند اعدام مجاهدین را توضیح دهد، اما نمی‌تواند با هیچ تصویری، سایر اعدام‌ها را توضیح دهد، چرا که چپ‌ها مخالف مجاهدین بودند و اتهامشان هم «محرابه با خدا» نبود. دیگر اینکه نمی‌توان پنداشت روی آوردن رژیم به چنین تدابیر تنیدی، از روی احساس عدم امنیت بوده است، چرا که در هنگام اعدام‌ها، تازه به جنگ پایان داده و حمله مجاهدین را در هم شکسته بود. در واقع بسیاری از چپ‌ها با انتظار برخورد شدن از غوغا به مناسبت برقراری صلح، نزد کمیسیون‌های تفش رفتند. بنابراین به نظر می‌رسد منشأ اعدام‌ها، نه هراس و سراسیمگی، که حسابگری دقیق بوده است.

شاید پاسخ درست را باید در جایی دیگر جستجو کرد در فعل و انفعالات داخلی رژیم. صلح با عراق، خمینی را متوجه این نکته کرد که پر ارزش‌ترین عامل یکسپارچگی مستعصب در طرفدارانش را از دست داده است، طیفی که از میان‌روها تا رادیکال‌ها، از اصلاح‌طلبان تا محافظه‌کاران، از بنیادگرایان جزم‌گرا تا سوسیالیست‌های پراگماتیست را در بر می‌گرفت. خمینی همچنین دریافته بود که وضعیت وخیم سلامتی‌اش، به زودی او را از صحنه حذف و در نتیجه، پیروانش را از یک رهبر مافوق همگان محروم خواهد کرد. علاوه بر این، خمینی می‌دانست در رژیم، شخصیت‌های بانفوذی مانند حجت الاسلام رفسنجانی هستند که شاید امیدوار بودند بتوانند روزی پله‌هایی به سوی غرب و نیز بخش‌های میان‌بروتر اپوزیسیون برقرار کنند.

خمینی برای احیای وحدت، متوسل به یک استراتژی دوگانه شد: فتوا درباره سلمان رشدی و اعدام‌های جمعی. فتوا در مورد رشدی نه تنها به ادامه انزوای کشور می‌انجامید، بلکه همچنین موانع هراسناک و حتی شاید غیرقابل عبور بر سر راه رهبری می‌گذاشت که بخواهد به تنش‌زدایی با غرب امید ببیند. از

آن مهم تر، به راه انداختن حمام خون می‌توانست میزان سرپردگی واقعی پیروان خمینی را بسنجد. این اعدام‌ها می‌توانست متزلزل‌ها را از پیروان واقعی، مردد‌ها را از انقلابیون تمام عیار و ضعیف‌النفوس‌ها را از متعبدان ناب جدا کند. این اعدام‌ها می‌توانست پیروان خمینی را به درک این نکته وارداد که حیات و مآتشان به یکدیگر پیوسته است. کشتارها می‌توانست در میان پیروان خمینی، ندهاها در مورد حقوق بشر و آزادی‌های فردی را خاموش کند. و همچنین می‌توانست یک بار برای همیشه، رادیکال‌های مذهبی در جنبش خمینی را از رادیکال‌های سکولار در خارج از این جنبش، جدا کند. در واقع، کادرهای حزب توده را در سال‌های ۱۳۶۲ و ۱۳۶۳ شکنجه کرده بودند تا آنها اعتراف کنند روابطی سری با رادیکال‌های درون رژیم، به‌ویژه وزیر کار داشته‌اند. به طور خلاصه، این قتل‌عام می‌توانست هم حکم یک غسل تعمید خونین و هم حکم یک تزکیه نفس را داشته باشد.

این اعدام‌ها دقیقاً همین اهداف را تحقق بخشید و آیت‌الله منتظری را وادار به کناره‌گیری از قائم‌مقامی رهبری کرد. در طول یک سال قبل از آن، آیت‌الله منتظری با خمینی متعصب در ارتباط با چند موضوع درگیر شده بود محاکمه مهدی هاشمی، کارزار ضد احتکار، دادگاه‌های ویژه و نیز انتصاب قضات، اساتید حوزه‌های علمیه، ائمه جمعه، رؤسای زندان‌ها و کمیته‌های پارلمانی مأمور تحقیق درباره شرایط زندان‌ها. اما این تنش‌ها در پشت درهای بسته مانده بود.

بنابراین وقتی خمینی در خرداد ۱۳۶۹ درگذشت، می‌توانست اطمینان داشته‌باشد رژیم به جای گذاشته است که در آن از پیروان سست عنصر و متزلزل، اثری نیست. آنها را که مانده بودند، تعبد خود را یا با تأیید و یا با شرکت در اعدام‌های جمعی به اثبات رسانده بودند. هرگز نباید نوعی خلاقانه خمینی را دست کم گرفت.

این تحلیل آبراهامیان از اعدام‌های ۱۳۶۷، اگر هم توضیح‌دهنده همه جوانب واقعه نباشد (مثلاً آبراهامیان ناکفته می‌گذارد که رژیم جمهوری اسلامی از فرصت بدست آمده استفاده کرد تا گروهی از برجسته‌ترین کادرهای اپوزیسیون

اعلامیه مشترک چهار سازمان سیاسی توطئه ممنوعیت فعالیت نیروهای ملی - مذهبی را محکوم می‌کنیم!

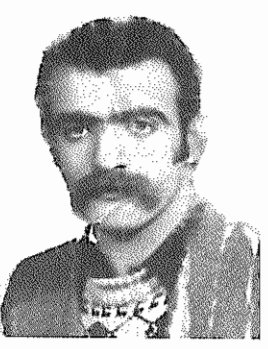
روابط عمومی دادگاه انقلاب اسلامی تهران، در تاریخ ۲۸ اسفند ماه ۱۳۷۹، طی اطلاعیه‌ای کلیه فعالیت‌های نهضت آزادی ایران و سایر نیروهای ملی مذهبی را ممنوع اعلام کرد. در این اطلاعیه ضمن این که این نیروها متهم به فعالیت‌های «مرومزان و براندازانه» و «هماوایی با گروه‌های نفاق و تروریسم» شده‌اند، صریحاً تهدید شده است که هرگونه فعالیتی تحت هر عنوان و قالبی، تخلف به حساب آمده و با آن برخورد قانونی خواهد شد.

کیست که نداند اقدام اخیر دستگاه قضائی جمهوری اسلامی، حلقه دیگری از زنجیر توطئه‌های است که تمامیت‌خواهان از مدت‌ها پیش آن را تدارک دیده‌اند. بازداشت جمعی از فعالین ملی مذهبی در روزهای گذشته و به طور هم‌زمان توقیف چهار روزنامه و نشریه دیگر نشان می‌دهد که مافیای زور و زر و تزویر، هدفی جز مختنق‌سازی فضای سیاسی جامعه و مالا به شکست‌کشاندن جنبش اصلاحات را دنبال نمی‌کند. این واقعیت نیز بر هیچکس پوشیده نیست که اگر چه در جمهوری اسلامی فعالیت‌های سیاسی نهضت آزادی و سایر نیروهای ملی مذهبی همواره با محدودیت‌ها و موانع جدی روبرو بوده است، اما این نیروها از چارچوب فعالیت‌های مسالمت‌آمیز و قانونی خارج نشده‌اند.

در واقع تمامیت‌خواهان با رشد فزاینده جنبش اصلاح‌طلبی مردم ایران، دیگر از سایه خود نیز وحشت دارند، این‌بار کمر به حذف نیروهای ملی‌مذهبی از صحنه سیاسی بسته‌اند. محبوبیت روزافزون شخصیت‌های ملی‌مذهبی در میان مردم و همکاری میان آنان و اصلاح‌طلبان حکومتی، کابوس تمامیت‌خواهان را در آستانه برگزاری انتخابات ریاست جمهوری آشفته‌تر ساخته و آنان را به تشناتی از این دست واداشته است. ما توطئه ممنوعیت فعالیت‌های نیروهای ملی مذهبی و به ویژه نهضت آزادی ایران را به شدت محکوم می‌کنیم و آزادی بی‌قید و شرط همه بازداشت‌شدگان را خواستاریم.

ما از مردم آزاده ایران و همه نیروهای مترقی در سراسر جهان می‌خواهیم که به این اقدامات قلدرمشانه و غیرقانونی اعتراض کنند. سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) حزب دمکراتیک مردم ایران سازمان جمهوریخواهان ملی ایران سازمان سوسیالیست‌های ایران شنبه ۴ فروردین ۱۳۸۰

رفیق بهمن افشاریان بر اثر سکنه قلبی درگذشت



اطلاع یافتیم که رفیق بهمن افشاریان روز جمعه ۱۲ اسفند ماه ۷۹ بر اثر سکنه قلبی در جزیره خارک بدرود حیات گفت.

بهمن افشاریان اهل شاهین‌دژ و متولد سال ۱۳۳۰ بود. وی فارغ‌التحصیل دانشگاه تهران در رشته ورزش بود و سال‌ها به عنوان دبیر دبیرستان‌های شاهین‌دژ کار می‌کرد. او قبل از انقلاب از سازمان‌گران تظاهرات مردمی علیه رژیم شاه بود و در شاهین‌دژ چهره محبوب در بین روشنفکران و دانش‌آموزان بود و وجهه اجتماعی خوبی در بین مردم داشت.

وی در اسفند ماه و یا فروردین ماه سال ۶۲ توسط سپاه پاسداران دستگیر و به شاهین‌دژ برده شد و بعدها به شهر میاندوآب و سرانجام به تهران انتقال یافت. بهمن به مدت ۸ سال در زندان شکنجه‌های سرکوب‌گران را تحمل کرد. سرانجام او در سال ۶۹ از زندان رهایی یافت و بعد از زندان برای تأمین معاش زندگی به جزیره خارک رفت و در شهر خارک بر اثر سکنه قلبی بدرود حیات گفت. او متاهل بود و سه فرزند داشت. پادش گرامی باد. کارکنان نشریه کار درگذشت رفیق بهمن افشاریان را به خانواده و دوستانش تسلیت می‌گویند و خود را در غم از دست‌رفته‌شان شریک می‌دانند.

تصمیم به ممنوعیت فعالیت مجاهدین گرفته است. پارلمان انگلیس در صدد است که طرح تصویب‌شده را در پارلمان اروپا مطرح کند. اگر اقدام بریتانیا سرمشق سایر اعضای اتحادیه اروپا قرار گیرد، می‌تواند پیامد سنگینی برای مجاهدین خلق داشته باشد.

مسئولین محلی جمهوری اسلامی در بهار سال ۱۳۵۹ برای بهمن پرونده شرکت در جنگ سلحانه درست کردند و وی را تحت پیگرد قرار دادند. رفیق افشاریان مجبور شد از منطقه بگریزد و به تهران برود. یکی از رفقای سازمانی به نام علیرضا شکر افشا که دبیر راهنمایی شهرستان شاهین‌دژ بود، به جرم مشابه دستگیر و اعدام گردید. رفیق بهمن که بعد از فرار دیگر نمی‌توانست به شهر مسکونی و محل کارش برگردد، در تهران ماندگار شد و به تشکیلات سازمان در تهران پیوست و در چایخانه مرکزی سازمان مشغول به کار شد.

محسوب شده و قابل پیگرد قانونی است. در تهران مقامات جمهوری اسلامی که پیوسته در جهت محدودیت و ممنوعیت فعالیت مجاهدین خلق تلاش می‌کنند از تصمیم دولت بریتانیا استقبال کردند. دولت بریتانیا نخستین عضو اتحادیه اروپا است که

فعالیت سازمان مجاهدین خلق ایران...

ادامه از صفحه اول

انجمنی به نام انجمن ملی دانشگاهیان ایران در روزنامه‌های «هرالدترینیون» و «گاردین» که در انگلستان منتشر می‌شوند به صورت آگهی نصف صفحه‌ای به چاپ رسید.

علیرغم اقدامات سازمان مجاهدین خلق و حمایت عده‌ای از نمایندگان پارلمانی بریتانیا، اصلاحیه قانون «تروریسم ۲۰۰۰» روز چهارشنبه ۸ فروردین در مجلس اعیان تصویب شد و به این ترتیب از باره شورای ملی مقاومت آمده بود که این شورا پیشگام تشکیل دولت دمکراتیک و پلورالیستی یا مبتنی بر کثرت احزاب و نهادهای قدرت بوده و مورد حمایت بیشتر جوامع بین‌المللی است.

ستن این بیانیه از طرف

زادخانه ایدئولوژیک رهبر جمهوری اسلامی، تهی شده است و او باید فحاشی را از کسانی به عاریت بگیرد که به زندانشان می‌فرستد و سرکوبشان می‌کند. این گونه است که رهبر حکومت و رئیس قوه قضائیه، شعار اصلاحات سر می‌دهند و ولی امر مسلمین، از اقتدار ملی سخن می‌گوید. در اینجاست که در اوج یک‌تازی «اقتدارگرایان»، عدم اطمینان آنان به آینده آشکار می‌شود. اگر آنان از بابت موفقیت نقشه‌های خود، خاطرجمع بودند، نیازی به استعراض ایدئولوژیک نداشتند. اگر خامنه‌ای مطمئن بود که مردم، روزی در برابر کودتای خیزنده او نخواهند ایستاد، ضرورتی نمی‌دید که دن‌کیشوت وارد آسیای بادی «دشمن» را در عرصه بین‌المللی علم کند و پرچم «اقتدار ملی» را در دست گیرد. مردم، فریب کسانی را که یک شبه به فکر اقتدار ملی افتاده‌اند نخواهند خورد و به نیکی می‌دانند در پس این شعار، چیزی جز تداوم استبداد ولایت فقیه نهفته نیست.

کرده است. همه دیکتاتورهای مدرن، خودسری و استبداد خود را در پوشش مصالح ملی و اقتدار ملی و نظایر آن به خورد جامعه می‌دهند. در جمهوری اسلامی، ولایت فقیه در سال‌های نخست پیدایش خود، نیازی به تکیه بر جنبه «ملی» اقتدار خود نمی‌دید و حتی نام مجلس شورای ملی را که در نخستین قانون اساسی پس از انقلاب آمده بود، به مجلس شورای اسلامی تغییر داد. هر چه «ملی» بود مضموم بود و غیراسلامی. اما اکنون، چه شده است که اقتدار است اسلام جای خود را به اقتدار ملی داده است؟ آنهم درست در زمانی که قوه قضائیه زیر نظر رهبر، هرگونه فعالیت نیروهای ملی مذهبی را غیر قانونی اعلام کرده و فعالان این جریان را به زندان فرستاده است؟ خامنه‌ای می‌داند نقشه‌های که در سر می‌پروراند، یعنی در هم‌شکستن قطعی و نهایی جنبش دوم خرداد، تنها با تکیه بر ابزارهای ایدئولوژیک کهنه و فرسوده حکومت پیش نمی‌رود.

اقتدار ملی...

ادامه از صفحه اول

مجلس را از بررسی قانون مطبوعات باز می‌دارد، دستور بستن روزنامه‌ها را می‌دهد، دست قسود قضائیه را در تعقیب اصلاح‌طلبان باز می‌گذارد و میدان را برای قضاتی باز می‌کند که نمایندگان مردم را به خاطر انجام وظیفه‌شان به بازداشتگاه می‌فرستند. «اقتدارگرایان» لقبی است که برخی روزنامه‌نگاران اصلاح‌طلب به بخشی از مخالفان اصلاحات در حکومت جمهوری اسلامی داده‌اند. غیرممکن است که خامنه‌ای این اصطلاح رایج در فرهنگ سیاسی امروز ایران را نشناسد و شعار سال ۱۳۸۰ خود را بدون عنایت به مفهوم این واژه و برداشت افکار عمومی از آن انتخاب کرده باشد. خامنه‌ای با این شعار، جانبداری خود را از جناح موسوم به اقتدارگرا علنی

خیزش روشنفکران جوان ایران در دهه ۵۰

مهدی فتاپور

بودیم و هیچک از آنان در ایران و جهان، نمی‌توانستند چنین رادیکالیسمی را پاسخگو باشند.

پایه‌های فکری فدائیان

تمامی تحلیل‌گران در تحلیل فدائیان خلق به بررسی نظرات رهبران و تئوری‌پردازان این جنبش پرداخته و بر نقاط ضعف و قدرت این ایده‌ها تکیه کرده و نظرات بیژن جزنی، مسعود احمدزاده و پویان را به عنوان پایه‌های نظری جریان فدائی، مورد بررسی قرار داده‌اند. اما با وجود اهمیت این ایده‌ها، در حرکت سازمان چریکهای فدائی خلق، در دانشگاه‌ها کسانی که خود را نیروی این مبارزه می‌دانند نه از استراتژی و تاکتیک مسعود احمدزاده اطلاع داشتند و نه از نقش محوری تاکتیک‌های مسلحانه بیژن جزنی چیزی شنیده‌اند. این ایده‌ها کادرهای زندانی فدائی مورد بحث و بررسی است. آنچه جنبش دانشجویان و جوانان را به حمایت از مبارزه چریکی جلب می‌کرد، نه این ایده‌ها بلکه مبارزه‌جویی و رادیکالیسم نهفته در این شکل از مبارزه بود. این ایده‌ها در تعیین مسیر سازمان چریکهای فدائی خلق و حرکت آینده سازمانهای فدائی نقش تعیین‌کننده داشتند ولی پایه نظری تئوریک مشترک کل جنبش فدائی نیستند. پایه نظری مشترک کل جنبش فدائیان اعتقاد به مبارزه رادیکال برای دستیابی به سوسیالیسم و دگرگونی همه عرصه‌های حیات اجتماعی است. روشنترین بیان این اعتقاد مشترک، در نوشته‌های صمد بهرنگی منسک است. معدودی از فدائیان از ایده‌های بیژن و مسعود مطلعند ولی هیچکس در این جنبش نیست که ماهی سیاه کوچولوئی صمد بهرنگی را نشناسد. چرخ‌بختیار چهره منفی است که همه فعالین آنزمان با آن آشنا شدند. فردی که می‌خواهد در چهارچوب ارزش‌های پذیرفته شده جامعه خانواده تشکیل داده و زندگی عادی و بی‌تلاطمی داشته باشد. از نظر فعالین جنبش در آنزمان سفوف چنین زندگی، پسویدن در چهارچوب محدود یک برکه کوچک است. فدائیان می‌خواهند ماهی‌های سیاه کوچولوئی باشند، که بسوی دریا حرکت کنند. دریا یعنی ساختن دنیائی دیگر، یعنی دگرگون شدن و دگرگون کردن. فدائیان می‌خواهند از دنیای کوچک و زندگی فقیری که می‌کوشد آنها را در محاصره خود گیرد رها شده و بسوی این دریا رهسپار شوند. فدائیان جوانانی هستند که می‌خواهند دگرگونی‌های بزرگ را موجب شوند.

بخش عمده فعالین جوان آنزمان خود را مارکسیست می‌دانستند. حتی بخش مذهبی جنبش نیز مارکسیسم را منهای اعتقادات فلسفی آن می‌پذیرفتند. من نیز مثل بسیاری از جوانان آنزمان زمانی مارکسیسم را پذیرفتم که حتی یک جزوه از مارکس نخوانده بودم. ما تشنه آزادی و عدالت و پیشرفت بودیم و در جامعه ارائه‌شده توسط مارکس، عدالت و پیشرفت همزمان تامین می‌گردید. دموکراسی در شکلی عالیتر از جامعه سرمایه‌داری حاکم شده و هر کس به اندازه استعدادش از جامعه سهم برده و همه امتیازات دیگر لقمه می‌گردید. ما اینها همه آنچه‌هایی بودند که ما از روزمندی آن بودیم. مارکس قطعیت پیروزی مبارزه در این راه را با کمک علم اثبات کرده بود.

قاطعیت و شوری که در این ایده‌ها بود، پاسخگوی انرژی و روحیه مبارزه‌جویانه ما بود. ما برای پذیرش این ایده‌ها نیازی به مطالعه آثار تئوریک و اثبات آن نداشتیم. ما نیازمند ایده‌هایی بودیم که راه مبارزه در آن مسیر را روشن کند. مسعود احمدزاده در جزوه خود می‌نویسد ما امروز بیش از آنکه به تئوریسین نیازمند باشیم به پراتیسین احتیاج داریم. این ایده مسعود احمدزاده بارها مورد نقد قرار گرفت. مسعود احمدزاده در این جمله خود به یک ایده جدید که روانشناسی حاکم بر جنبش را در آن مقطع منعکس می‌کند. طبیعتاً چنین روانشناسی عمومی در مورد تمامی کادرهای فدائی آنزمان صادق نیست. بخشی از کادرهای این جنبش منجمله رهبران اولیه سازمان در جریان مطالعات روشنفکری مارکسیستی گروه خود را شکل داده بودند ولی این بخش طیف اصلی و غالب کادرها و رهبران سازمان را تشکیل نمی‌دادند.

همه تحلیل‌گران بر نقش و ویژه بیژن جزنی و افکار وی در شکل‌دهی و مستگیری‌های فدائیان خلق در آن دوران اتفاق نظر دارند. بیژن جزنی و گروهش در نیمه اول سالهای دهه ۴۰ تحت تاثیر انقلاب کوبا تدارک مبارزه مسلحانه را آغاز کرده و در جریان اوج‌گیری جنبش در نیمه دوم دهه ۴۰ در زندان بسر می‌برد. وی از درون جنبش روشنفکری، دانشجویی ایران در ادامه در صفحه ۸

چریکهای فدائی خلق غالب است. در سالهای ۵۴ - ۵۳ بتدریج نظرات بیژن جزنی غلبه می‌کند و در سالهای بعد در اعتقاد بسیاری از کادرهای این جنبش از عملیات نظامی تنها یک پوسته باقی می‌ماند. ولی جنبش فدائیان بدون آنکه تغییری در ماهیت آن بوجود آید به حیات خود ادامه می‌دهد. بر خلاف آنچه چریکهای فدائی خلق و مخالفین آنان بیان می‌کردند تمایز مرکزی این جنبش با جنبش‌های پیشین نه اعتقاد به عملیات چریکی، که خاستگاه، روحیات و خصوصیات متفاوت این جنبش، بود. اعتقاد به عملیات چریکی یکی از مشخصات این جنبش و نه مرکزی‌ترین مشخصه و توضیح‌دهنده آن، بود. این جنبش قبل از عملیات چریکی شکل گرفته بود و بدون این عملیات نیز می‌توانست به حیات خود ادامه دهد و داد. این جنبش با رادیکالیسم و دگرگون‌خواهی آن مشخص می‌شد.

این مقاله قصد بررسی مجاهدین خلق را ندارد. تنها به این نکته اکتفا می‌کنم که مجاهدین علیرغم مشابهت‌هایشان با جنبش فدائیان و نفوذ در درون جنبش جوانان و دانشجویان و اعتقاد به بکارگیری شیوه‌های رادیکال مبارزه، از همان ابتدا تمایزاتی بنیانی با جنبش فدائیان داشتند که مسیری دیگر در حرکت آنان را موجب شد. آنان با ترکیبی از افکار بخش مذهبی جنبش ملی و مائوئیسم سازمان خود را تشکیل داده و از همان ابتدا از طریق محافل مذهبی با نیروهای خود در رابطه بوده و آنها را رهبری می‌کردند. در عین حال آنان همواره ارتباطات خود را با جنبش‌های پیشین سیاسی همسوی خود حفظ کرده و مثلاً در همان سالهای اول دهه ۵۰ کسانی چون طالقانی، منتظری، هاشمی رفسنجانی، سبحانی، لاهوتی و... در ارتباطات مستقیم و یا غیر مستقیم با این سازمان دستگیر و زندانی شدند. مجاهدین عناصر یک سازمان سیاسی مدعی رهبری را، خیلی زود کسب کردند و پس از نابودی کامل تشکیلات این سازمان در سال ۵۴ (تغییر ایدئولوژی و شکل‌گیری سازمان پیکار)، در سال ۵۷ در شکل یک سازمان منضبط و متشکل مجدداً خود را بازسازی نمودند.

اکثریت قریب با اتفاق تحلیل‌گران وابسته به فدائیان، شکل‌گیری این جنبش را محصول شکست سیاسی و بی‌عملی جبهه ملی و حزب توده ایران می‌دانند. شاید قدرت و نفوذ این جریانات می‌توانست در ویژگی‌های این جنبش در آن سالها و روندهای بعدی نیروهای وابسته

بر خلاف آنچه چریکهای فدائی خلق و مخالفین آنان بیان می‌کردند تمایز مرکزی این جنبش با جنبش‌های پیشین نه اعتقاد به عملیات چریکی، که خاستگاه، روحیات و خصوصیات متفاوت این جنبش، بود. اعتقاد به عملیات چریکی یکی از مشخصات این جنبش و نه مرکزی‌ترین مشخصه و توضیح‌دهنده آن، بود. این جنبش قبل از عملیات چریکی شکل گرفته بود و بدون این عملیات نیز می‌توانست به حیات خود ادامه دهد و داد. این جنبش با رادیکالیسم و دگرگون‌خواهی آن مشخص می‌شد

تنها با فرار حسین رضائی، از زندان آنها امکان سازماندهی مجدد می‌یابند. ولی جنبش فدائیان و مجاهدین در اوج قدرت و نفوذ خویش است. دانشجویان در دانشگاهها آنگونه که صحیح می‌دانند مبارزه می‌کنند و در عین آنکه خود را هوادار فدائیان می‌دانند، فدائیان را آنگونه که می‌خواهند تفسیر می‌کنند. سازمان چریکهای فدائی خلق هم به دلیل شکل مبارزاتی که برگزیده بود و هم به دلیل تفکرات حاکم در درون این تشکیلات، در آن سالها هیچگاه قادر نشد جنبش فدائیان را رهبری کند. این سازمان تنها نسخه‌ترین و فداکارترین دانشجویان را عضوگیری می‌کرد.

مشخصه این جنبش، رادیکالیسم آنست و نه مبارزه چریکی. اکثریت کادرها و تقریباً تمامی فعالین آنزمان نه از تر آمادگی شرایط عینی انقلاب مسعود احمدزاده اطلاع دارند و نه از تر محوری بودن مبارزه مسلحانه بیژن جزنی چیزی شنیده‌اند. آنها همه خود را فدائی می‌دانند در حالیکه بین نظرات این دو، یک دریا فاصله است. سال ۵۰ «مبارزه مسلحانه، هم استراتژی هم تاکتیک، مسعود احمدزاده» در سازمان

هنجارهای پذیرفته‌شده در محیط اطرافمان نگاه انتقادی داشتیم. دگرگون‌خواهی جنبش جوانان و دانشجویان در اروپا و آمریکا، در این سالها بود. شرایط سیاسی آن دوران مثل جنگ سرد، پیروزی انقلاب کوبا، جنگ ویتنام، انقلاب الجزایر، جنگ اعراب و اسرائیل و حوادث سیاسی، از قبیل قتل مارتین لوتر کینگ و... عواملی بودند، که بر بستر آن عامل پایه‌ای، بر چگونگی روندها و خصوصیات این جنبش موثر گردید.

جنبش دانشجویان، جوانان در ایران
اگر تحلیل فوق را، در رابطه با این جنبش، در اروپا و آمریکا بپذیریم، عامل ذکرشده به درجاتی بیشتر، در ایران صادق است. تعداد دانشجویان در این سالها بشکل تصاعدی افزایش یافت. دانشجویان دیگر چون گذشته بخش کوچکی از جوانان ایران نبودند. اکثر خانواده‌های ثروتمند ترجیح می‌دادند که فرزندان خود را برای تحصیل به اروپا و آمریکا بفرستند. قدرت حرکت عمومی جوانان در این کشورها، بخش بزرگی از این گروه

دانشجویان را نیز تحت تاثیر قرار داد و بسیاری از آنان در کنار دیگر دانشجویان ایرانی مقیم خارج، به فعالیت‌های کنفرانسیون دانشجویان ایرانی در خارج از کشور جذب شدند. اکثریت قریب با اتفاق دانشجویانی که، در این سالها به دانشگاه راه می‌یافتند، از طبقات متوسط و غیر ممتاز جامعه بودند. در ایران بیگانگی با حکومت بدلیل استبدادی و ماوراء قانون بودن حاکمان همواره عمیق تر و گسترده‌تر از اروپا، بوده است.

من سال ۴۷ وارد دانشکده فنی دانشگاه تهران شدم. من نیز مثل دیگران از محصلینی بودم که موفق شده بودند در کنکورهای ورودی نمرات ممتاز بدست آورند. همه آشنایان و نزدیکان ما، با احترام گذارده و در ما این احساس را که ما سازندگان جامعه فردا خواهیم بود، تقویت می‌کردند. ما دانشجویان که تعدادمان به مراتب بیش از سالهای قبل از فرم بود، تغییر می‌خواستیم و در خود این اعتقاد به نفس و این نیرو را می‌دیدیم که قادریم این تغییر را محقق کنیم. ما می‌خواستیم کشورمان در سطح کشورهای اروپائی قرار گیرد. ما با استعدادترین جوانهای کشور بودیم و خواهان آن بودیم که جامعه‌ای بسازیم که در آن هر کس بر مبنای استعداد و لیاقتش، موقعیت داشته باشد. ما خواهان جامعه‌ای بودیم که در آن فساد و ارتشا و پارتی‌بازی ریشه کن شده باشد. ما می‌خواستیم جامعه‌ای بسازیم، که در آن از استبداد و زورگویی اثری نباشد. ما خواهان جامعه‌ای بودیم که از ظلم بری باشد و عدالت بر آن حاکم باشد. ما جامعه‌ای می‌خواستیم که همه آنچه را که خوب می‌دانستیم، در آن تحقق یافته باشد. و تصور می‌کردیم که قادریم همه آنها را محقق کنیم. این نه فقط روحیه دانشجویان ایران، که روحیه غالب در سراسر جهان بود.

ما می‌خواستیم جامعه را دگرگون کنیم. ما می‌خواستیم روابط اجتماعی دیگری برقرار کنیم ولی خواست ما به تغییر قدرت سیاسی و مناسبات اجتماعی حاکم بر جامعه محدود نمی‌ماند. ما می‌خواستیم فرهنگ و رفتار دیگری را حاکم سازیم. اگر دیگران می‌کوشیدند خوب لباس بپوشند، ما به لباس و ظاهر خود بی توجه بودیم. اگر ثروت و امکان زندگی بهتر آرزوی همه بود، ما آنرا تحقیر می‌کردیم. اگر دیگران برای عرضه تجملات زندگی خود، با یکدیگر رقابت می‌کردند، ما علیه هر تجملاتی بودیم. اگر دیگران از مسافرت و استراحت در تعطیلات لذت می‌بردند، تفریح ما برنامه‌های سنگین کوهنوردی بود و هر چه این برنامه‌ها دشوارتر و خطرناکتر بود، بیشتر لذت می‌بردیم. موسیقی مورد پسند ما موسیقی‌های محلی بود که کمتر از رادیو تلویزیون پخش می‌شد و در محیط اطراف ما کمتر مورد توجه بود. ما به همه

در این مقاله جنبش جوانان ایران در سالهای اوج‌گیری آن، در نیمه دوم دهه ۴۰ و دهه ۵۰، مشابهت‌های آن، با جنبش جوانان در اروپا و اترسایط آن، با جنبش فدائیان و سازمان چریکهای فدائی خلق، مورد بررسی قرار گیرد. در این مقاله کوشیده شده است که سی سال پس از شکل‌گیری جنبش فدائیان، جنبشی که مستقیم و یا غیر مستقیم، تفکر یک نسل از روشنفکران ایران را تحت تاثیر خود قرار داد، بعنوان نماد و برآمد سیاسی جنبشی، که من در این مقاله آنرا جنبش جوانان ایران خوانده‌ام، مورد بررسی قرار گیرد. با این امید که این نوشته بتواند مورد استفاده کسانی که در جهت بررسی و تحلیل تاریخ معاصر ایران می‌کوشند قرار می‌گیرد.

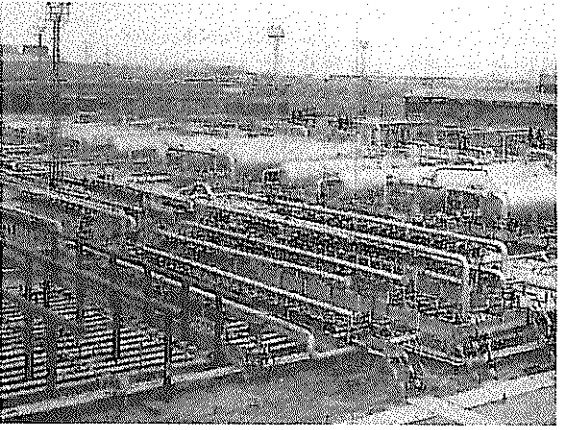
اوج‌گیری جنبش دانشجویی در نیمه دوم دهه ۴۰
پس از فرم‌های سال ۴۱ و سرکوب حرکت دوم خرداد در سال ۴۲، نیروهای اپوزیسیون در موقعیت تدافعی قرار گرفته و مقاومت آنان بسادگی در هم شکست. مبارزات دانشجویان و جوانان ایران که تا این زمان مستقیماً در رابطه و تحت رهبری سازمانهای اپوزیسیون بود، نیز

این جنبش در بهمن ماه سال ۴۹ تاسیس نشد. این جنبش در دانشگاههای ایران شکل گرفته بود و در سالهای ۴۹ و ۵۰ سازمانهای خود را تاسیس نمود. تشکیلات چریکی فدائیان خلق نماد جنبش فدائیان است و نه تمامی آن

نیزول نموده و دانشگاهها در نیمه اول دهه ۴۰ آرام و حشرات اعتراضی محدود بود. تحلیل‌گران رژیم بر این نظر بودند که در شرایط تضعیف سازمانهای اپوزیسیون، مبارزات دانشجویی محدود خواهد ماند و تصور می‌کردند با فرم و بهبود سطح آموزشی دانشگاهها و بوجود آوردن امکانات تفریحی مانند کافه‌های جوانان و امکانات رفاهی مانند وامهای تحصیلی، دانشگاهها برای یک دوره طولانی قابل کنترل است. آنچه از چشم

تحلیل‌گران رژیم پنهان بود، نطفه‌بندی جنبشی، کاملاً متفاوت از گذشته، در دانشگاهها بود. جنبشی در حال نطفه‌بستن بود که نه تنها تحت رهبری هیچکس از جریانات سیاسی گذشته کشور نبود بلکه همه آنها را نفی می‌کرد. جنبشی که رژیم شاه را مسبب همه مشکلات کشور، روحانیت قابل کنترل است. آنچه از چشم می‌دانست و سیاست صبر و انتظار جبهه ملی‌ها را مسخره می‌کرد. جنبشی که در سال ۴۶ در تهران و تبریز نمود پیدا کرد. سال ۴۸ در جریان تظاهرات علیه شرکت واحد اتوبوسرانی، تهران را به آشوب کشید. در آذرماه ۴۹ بمدت یکماه، تمام دانشگاههای تهران را صحنه تظاهرات کرد و در دهه ۵۰ فعالترین نیروی مبارزه علیه رژیم بود. جنبشی که با مبارزات پیشین دانشجویان در دهه ۳۰ تحت رهبری سازمانهای جوانان جبهه ملی و حزب توده ایران کیفیتاً متفاوت بود. شکل‌گیری این جنبش با اوج‌گیری جنبش جوانان در اروپا و آمریکا همزمان است و در بسیاری عرصه‌ها همگون و مشابه این خیزش عمومی جهانی است.

۹۵ سال شکل‌گیری جنبش جهانی جوانان
در سی سال اخیر جنبش جهانی دانشجویان و جوانان در سالهای ۷۳ - ۱۹۶۸ موضوع بررسی بسیاری از تحلیل‌گران مسائل اجتماعی بوده است. بخش بزرگی از این تحلیل‌گران، که من نیز نظر آنان را می‌پسندم، تغییر ترکیب دانشجویان در آن سالها را عامل عمده شکل‌گیری این جنبش می‌دانند. مطابق این نظر تا قبل از جنگ و در سالهای اولیه پس از جنگ، عمدتاً فرزندان اشرار ثروتمندتر جامعه امکان می‌یافتند که به دانشگاه راه یافته و به درجات عالی تحصیلی نائل آیند. چنین کسانی در خانواده خویش یگانگی با نظم موجود را فرار گرفته و حداکثر مایل به اصلاحات و فرم در آن بودند. در سالهای دهه ۱۹۶۰ این امکان برای بخش بزرگی از فرزندان اشرار غیر ثروتمند جامعه فراهم گردید که به دانشگاهها راه یابند. اینان کسانی بودند که در سالهای دشوار پس از جنگ متولد و در دوران تحولات اجتماعی گسترده این سالها بزرگ شده بودند و به دلیل موقعیت اجتماعی خانواده‌هایشان خود را با نظم موجود در تضاد می‌دانستند. آنان خواستار تغییر بودند و موقعیت نوین اجتماعی به آنان این شخصیت



دبیر پیشین سندیکای کارکنان خطوط لوله و مخابرات (شرکت ملی نفت ایران) از مبارزات سندیکاهای صنعت نفت می‌گوید

دوران اعتصابات خواهان آنان بودند. در دوره مدیریت آقای نزیه به آنان داده شد که پس از روی کار آمدن غرضی تمام چیزهایی که نزیه با آنان موافقت کرده بود ملغی و بوسیله غرضی پس گرفته شد. در اعتراض به اقدامات غرضی کارگران نفت در مناطق جنوبی کشور تهدید به اعتصاب کردند و انکس دولت در مقابل کارگران اعدام ۵ نفر از کارگران مبارز به بهانه وابستگی به گروه‌های سیاسی بود.

سندیکای مارا چگونه منحل کردند
انجمن اسلامی تازه تاسیس شده در شرکت نفت ری - تهران در آن زمان مقاله‌ای بر علیه سندیکای خطوط لوله نوشته بود که در آن گفته شده بود که سندیکای خطوط لوله پایگاه چپی‌ها شده به نحوی که ۹۸٪ از کارکنان عضو و یا هوادار سندیکا هستند بدنبال انتشار این مقاله در روزنامه جمهوری اسلامی که با ارسال نامه‌ای از جانب روزنامه جمهوری اسلامی به غرضی همراه بود غرضی دستور انحلال سندیکای مارا صادر کرد. به در آن زمان دبیر سندیکا من به زابل تبعید شد و دو تن دیگر از اعضا موثر هیئت مدیره به نام بزرگی و عزیزی نیز به زاهدان و یزد تبعید شدند.

نفت نسبت به شش‌ماه گذشته افزایش یافته است، خواستار پرداخت مزیای افزایش بهره‌وری کارگران شده اما انصاری از پذیرش درخواست ما خودداری و نمایندگان کارگران را نیز مورد تهدید قرار داد. پس از پیش آمد این واقعه سندیکای پالایشگاه از کارگران خواست که به عنوان اعتراض به کمبود وام ممکن و ناچیز بودن حقوق و حق مسکن در مقابل درب پالایشگاه چادر نصب کرده و به اتفاق خانواده‌های خود در درون چادرها زندگی کند.

به دنبال این اقدام، کارگران مورد حمله ساواک و نیروهای انتظامی قرار گرفتند و آقای امینیان و چند نفر دیگر از مسئولین سندیکا نیز دستگیر شدند. پس از حمله نیروهای انتظامی به کارگران متحصن و آغاز اعتصاب کارگران پالایشگاه، دروازه پالایشگاه تهران بسته گردید. نیروهای انتظامی در ورود کارگران به محوطه پالایشگاه جلوگیری به عمل آوردند. در آن موقع در جلسه هفتگی سندیکای خطوط لوله و مخابرات آقای عزیزی و دو نفر دیگر گفتند که ما باید از اعتصاب پالایشگاه حمایت کرد و خود نیز اعلام اعتصاب کنیم. بعد از چند ساعت بحث و گفتگو در پاره پیشنهاد اعتصاب قرار شد که کار به این شکل شروع شود که کارگران ابتدا طی نامه‌ای خواستار چند خواست صنفی و یک خواست نیمه‌سیاسی شده و کتبا از مسئولین سندیکا نیز بخواهند که خواست‌های آنان را به مدیران شرکت ملی نفت اعلام

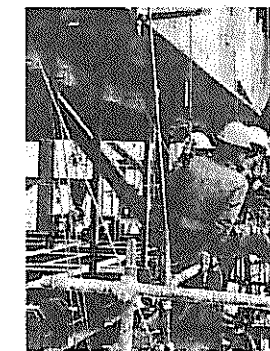
فعالیت‌هایی که برای کارگران کرده بودم، به عنوان دبیر سندیکا انتخاب شدم. در سال ۵۶ هم‌زمان با تشکیل سندیکای خطوط لوله سندیکای پالایشگاه و سندیکای پخش تهران - ری نیز تشکیل و شروع به فعالیت کردند. در ابتدا به ما اجازه فعالیت داده نمی‌شد. آنها به ما اجازه داده بودند که هفته‌ای یک روز مشکلات کارگران را جمع‌آوری کرده و آنان را با روسای شرکت نفت در میان بگذاریم. بعد از فوت دکتر اقبال آقای هوشنگ انصاری به عنوان رئیس هیئت مدیره و مدیر عامل صنعت نفت انتصاب شد. وی در اواخر سال ۵۶ طی نامه‌ای از کلیه سندیکاهای شمال و جنوب کشور دعوت کردند که برای تشکیل جلسه به نزد او بروند، چون بنده هم در این جلسه حضور داشتم با توجه به صحبت‌هایی که در آنجا صورت گرفت می‌توانم بگویم که علل اعتصاب از همان جلسه بود که شکل گرفت. ما آقای امینیان را مامور کردیم که از جانب سندیکاهای نفت در مورد خواسته‌های کارگران با انصاری گفتگو کند. انصاری به آقای امینیان قول دادند که چنانچه میزان بهره‌وری در صنعت نفت به نسبت شش‌ماه گذشته افزایش یابد. مزیای ناشی از آن را به کارگران پرداخت کند. حدود مرداد و یا شهریور ماه همان سال بود که امینیان به مدیرعامل شرکت ملی نفت مراجعه کرده و با استناد به آمار مستشره از سوی روابط عمومی نفت که نشان می‌داد که میزان بهره‌وری در شرکت ملی

می‌کردند. از جمله افرادی که من با آنان در صنعت نفت ارتباط داشتم حشمت رئیسی، مقدم، بزرگی و تعداد دیگری از مبارزین چپ بودند. در آن زمان یک چهارم پرسنل خطوط لوله یا وابسته به گروه‌های چپ و یا طرفدار گروه‌های چپ بودند. در سال ۱۳۵۴ چون نمایندگان سندیکاهای خطوط لوله و پالایشگاه تهران حاضر به امضا قرارداد پیمان دستجمعی احتمالی به وسیله شرکت نفت نشدند به مدت حدود سه سال سندیکا را منحل و دو تن از مهمترین

پیچگاه چاپ شده بود. ما ضمن پوزش از خوانندگان بدین وسیله این خطا را تصحیح می‌کنیم.

* * *

با درود به بزرگ‌مرد تاریخ کار و کارگری در صنعت نفت، علی امید، که با تلاش و زحمات حق بزرگی بر گردن کارگران ایران دارد، زیرا تلاش وی و اعتصابات که در پالایشگاه آبادان بوسیله وی سازماندهی شدند باعث شد که شرکت نفت ایران و انگلیس تسلیم خواسته‌های به حق کارگران نفت



مبارزترین نمایندگان این سندیکاها نیز به نام‌های عزیزی و خسروشاهی تبعید و از کار اخراج و زندانی شدند. آقای عزیزی در آن زمان دبیر سندیکای خطوط لوله و مخابرات تهران و ری بود. در اوایل سال ۵۶ بعد از آن که وزارت کار مجدداً اجازه تشکیل دوباره سندیکای خطوط لوله را داد، من با تلاش‌های آقای عزیزی که مورد احترام تمام کارگران بود و نیز به خاطر

اشاره: چندی پیش و به مناسبت سالگرد انقلاب بهمن مصاحبه‌ای توسط خبرنگار نشریه کار با رفیق علی پیچ‌گاه از فعالین سابق سندیکای و اعضا شوروی سراسری کارکنان نفت در دوران انقلاب با عنوان نقش کارگران نفت در پیروزی انقلاب صورت گرفت که در کار شماره ۲۵۰ به چاپ رسید. به دنبال چاپ این مصاحبه عده‌ای از فعالین سندیکای و نمایندگان سابق کارگران در بخش‌های مختلف صنعت نفت با نشریه کار تماس گرفته و ضمن ابراز خشنودی و رضایت از انعکاس بخشی از مبارزات کارکنان صنعت نفت، نکاتی را در این زمینه بیان کردند. یکی از کسانی که در رابطه با درج این مصاحبه با نشریه کار تماس گرفته آقای شهین دبیر سابق سندیکای خطوط لوله و مخابرات ری در سال ۵۶ تا سال ۶۰ می‌باشد. ایشان نظرات و تجربیات خود را در مورد یک دوره از مبارزات سندیکاهای صنعت نفت به همراه مدارک مستدلی برای ما ارسال کردند. ما ضمن تشکر و قدردانی از این سندیکالیست قسمت‌هایی از مطالبی را که ایشان برای ما ارسال کرده‌اند، در این شماره چاپ کرده‌ایم. متأسفانه چاپ کلیه مطالب ۲۰ صفحه‌ای این دوست ارجمند در حال حاضر به دلیل کمبود صفحات نشریه برای ما امکان‌پذیر نیست. ما سعی خواهیم کرد که به فعالیت‌های دیگر از مطالب ارزشمند آقای شهین استفاده کنیم.



شد و بناچار تصویب قانون کار، بیمه و بازتستگی در صنعت نفت را پی‌برد.

من عضو (سازمانی) هیچ‌کدام از احزاب چپ نبودم ولی اکثر دوستانم در صنعت نفت، چپ بودند. حتی دو نفر از اعضا هیئت مدیره سندیکای خطوط لوله و مخابرات ری و تهران که من سه دوره متوالی از سال ۵۶ تا نیمه سال ۶۰ دبیر آن بودم نیز چپ بودند. به عقیده من چپ‌ها همیشه از حق و حقوق کارگران حمایت

دوره روز مانده به پایان سال، در شب شنبه ۲۰ اسفند، ۹ نفری که در طبقه فوقانی ساختمان وزارت کار در تهران برای تعیین حداقل دستمزد کارگران در سال ۸۰ گرد هم آمده بودند، بعد از چند ساعت بحث، گفتگو و بازی با ارقام: نرخ تورم، نرخ رشد هزینه‌ها، اقلام اساسی سبد خانوار بر سر ۵۶ هزار و ۷۹۰ تومان، یعنی روزی ۱۸۹۲ تومان به عنوان حداقل دستمزد کارگران به توافق رسیدند.

در آن شب روی میز مذاکره دو رقم در میان بود. ۱۲/۸ درصد و ۵۵ درصد. هر دو رقم مربوط به آهنگ رشد تورم در کشور هستند با این تفاوت که اولی نظر دولت است و از طرف بانک مرکزی به عنوان نرخ رشد تورم تعیین شده و دو رقمی است که کارگران از زندگی روزمره و هزینه‌های سنگین کالاهای اساسی گرفته‌اند. رقمی که صاحب‌نظران اقتصادی بر آن تاکید دارند. از همان آغاز گفتگوها به گونه‌ای پیش برود که مبنای تعیین دستمزدها چنان باشد که مزدبگیران زیر خط فقر قرار نگیرند و اگر وضع زندگی آنان بهتر نمی‌شود حداقل به زیر خط فقر بیشتر سقوط نکنند. اما حاصل گفتگوها و انتظار کارگران آن بود که رقم پیش‌بینی شده ۱/۴ درصد تغییر کرد و رقم افزایش دستمزد کارگران روی ۲۳/۴ درصد

کارگران به راحتی این امر نمایان می‌شود که در سال ۸۰ هم کارگران در ادامه سیر چند ساله اخیر نه تنها قدرت خریدشان ثابت نخواهد ماند بلکه بازهم فقیرتر خواهند شد.

در چنین شرایطی با تعمیق شکاف فقر و غنا میان قشر کارگر و سایر اقشار جامعه و نمایان شدن مجدد آثار سو اصرار بر اجرای برنامه تعدیل اقتصادی همانند روزهای پایانی دولت هاشمی، دولت خانی نیز دست به کار تهیه لایحه فقرزدایی شده است تا بتواند کاهش رو به گسترش قدرت خرید کارگران و روند قهقرای وضع معیشتی خانواده‌های آنان را جبران کند.

در این لایحه پیش‌بینی شده است کارگری که به عنوان مثال ۶۰ هزار تومان از کارفرما حقوق می‌گیرد، برای متعادل شدن وضعیت زندگی‌اش ۲۰ هزار تومان هم از کمیته اسداده پول بگیرد و به نوعی ما به التفاوت حقوق دریافتی کارگر با خط فقر توسط دولت تامین شود.

در حالی که یکی از راه‌ها این است که دولت برای یکسان شدن حداقل حقوق کارگران و خط فقر تربیتی اتخاذ کند که این کار با افزایش حقوق کارگر به طور مستقیم صورت گیرد.

بالین وضع یعنی طرفه رفتن دولت از تلاش برای بهبود جدی وضع زندگی کارگران یا باید سال ۸۰ هم کارگران و خانواده‌هایشان لپاس کهنه سال‌های قبل را بپوشانند و یا امیدوار به تحول در نگرش دولت نسبت به وضع معیشتی کارگران هم باشد.

بگیریم. در طول ۲۲ ساله اخیر با تغییر قیمت ارز از ۷ تومان در واقع قدرت خرید عمومی بیش از هزار درصد کاهش یافته است. حال در این شرایط حقوق کارگران چند درصد افزایش یافته است؟ یا چنین کوتاهی‌هایی در مورد افزایش حقوق کارگران در واقع کاهش مستحق قدرت خرید آن‌ها در طول سال‌های پس از انقلاب با کاستن از تقاضای موثر روز به روز به عمق شرایط رکودی در کشور افزوده است. و بخشی از بی‌روتق بودن تولید و ورشکستگی بی‌درپی واحدهای تولیدی در سال‌های اخیر را باید معلول شدت یافتن علت دانست.

از سوی دیگر افزایش ۲۴/۸ درصدی بودجه سال آتی دولت نسبت به سال ۷۹ گذشته از آن که نوید سالی را با تورم بیش از ۲۴/۸ درصد می‌دهد. این سوال را در ذهن مطرح می‌کنند که در سالی که دولت برای خود و هزینه‌هایش افزایش ۲۴/۸ درصدی را برای کسب مطامعش جایز می‌داند، یک کارگر ایرانی چگونه با افزایش ۲۳/۴ درصدی حداقل دستمزد خود جلوی چشمان پسر خواهش خانواده و کودکان خود را برای تقاضاهایشان ببندد؟

همچنین بر اساس جدیدترین گمانه‌زنی مرکز تحقیقات اکونومیست تورم سال آتی کشور ۲۵ درصد پیش‌بینی شده است که با توجه به افزایش ۲۴/۸ درصدی بودجه سال ۸۰ و صعود طلایی درآمدهای نفتی کسی هم خوش‌بینانه به نظر می‌رسد. لذا با احتساب افزایش ۲۳/۴ درصدی حداقل دستمزد

ظلم آشکار به کارگران می‌داند و دلایل خود را این‌گونه اظهار می‌کند: «صحت نه بیشتر در خصوص سبد خانوار است. به نظر من این روش محاسبه برای حداقل دستمزد تنها یک ظلم است. یک پنجم از حداقل دستمزد کارگری به حق مسکن تعلق گیرد. در اینجا دو سوال مطرح است. اول این که آیا با یک پنجم، ۷۰ هزار تومان در این کشور می‌شود یک خانه اجاره کرد؟

دوم این که فرض کنید حداقل اجاره یک منزل در این کشور ۳ هزار تومان در ماه باشد با این فرض حداقل دستمزد کارگران باید رقمی معادل ۱۵۰ هزار تومان محاسبه شود تا مبنای علمی پیدا کند، آیا چنین است؟ بهتر است در این رابطه آقایان پاسخ دهند. متأسفانه رقم یادشده با رقم مصوب شورای عالی کار اختلاف دارد. البته این صحبت تنها برای یک قلم از چندین قلم موجود در سبد خانوار است. به نظر من در تصویب این حد اقل به هیچ‌کدام از تقاضاهای موجود در سبد خانوار توجه نشده است. متأسفانه در کشور ما تعاریف از نظر علمی کم و کسر ندارد اما در عمل چنان انحرافی پیدا می‌کند که آدم شاخ درمی‌آورد».

پس از انقلاب ۵۷ تاکنون چنین شیوه برخوردی با افزایش حقوق کارگران همواره معمول بوده است. به طوری که قدرت خرید کارگران را بیش از هر قشر مولد دیگری کاهش داده است. اگر تغییر ارزش ریال را به عنوان شاخص قدرت خرید در نظر

متوقف شد. با ۲۱/۶ درصد فاصله از آنچه که کارگران به عنوان دستمزد حداقل درخواست کرده بودند.

بر اساس تعریف علمی، حداقل دستمزد کارگری به ارزش ریالی کالاهای سبد خانوار به طور متعارف به منظور تامین معیشت خانوارها اطلاق می‌شود. اما مصوبه فوق و لحاظ افزایش ۲۲ درصدی حداقل دستمزد کارگری نه تنها با تعریف علمی منافات دارد، معلوم نیست بر چه اساسی مبنای کار قرار گرفته که در نهایت به ۲۳/۴ درصد افزایش یافته است.

باید توجه داشت، نحوه محاسبه شاخص تورم در ایران، در شرایط فعلی که در دوره ریاست جمهوری محمد خاتمی قرار داریم، چسب آنچنان که از قدیم در ساختار آماری کشور رایج بوده‌است، احتمالاً دچار تعدیلات توجیهی برای نمایش اوضاع رو به بهبود و توجیه حرکت و فضا عملی بزرگوار می‌فاسد شده است. این‌باره سخنان محسن رنانی، معاون اقتصادی مرکز پژوهش‌های مجلس، قابل توجه است. وی می‌گوید: «برای بزرگوار می‌فاسد که بر جامعه ما همچنان حاکم است، فرقی نمی‌کند رئیس جمهور خاتمی باشد یا هاشمی رفسنجانی چراکه این بزرگوار می‌فاسد همواره در

گزارشی از تعیین حداقل دستمزد کارگران در سال ۸۰

در تعیین حداقل دستمزد کارگران، نظر کارفرمایان مبنای قرار گرفت

پیشنهادی بود از طرف نماینده کارفرمایان به شورای عالی کار که مورد تصویب قرار گرفت و تعیین حداقل دستمزد کارگران در سال ۸۰، گرد هم آمده بودند، بعد از چند ساعت بحث، گفتگو و بازی با ارقام: نرخ تورم، نرخ رشد هزینه‌ها، اقلام اساسی سبد خانوار بر سر ۵۶ هزار و ۷۹۰ تومان، یعنی روزی ۱۸۹۲ تومان به عنوان حداقل دستمزد کارگران به توافق رسیدند.

در آن شب روی میز مذاکره دو رقم در میان بود. ۱۲/۸ درصد و ۵۵ درصد. هر دو رقم مربوط به آهنگ رشد تورم در کشور هستند با این تفاوت که اولی نظر دولت است و از طرف بانک مرکزی به عنوان نرخ رشد تورم تعیین شده و دو رقمی است که کارگران از زندگی روزمره و هزینه‌های سنگین کالاهای اساسی گرفته‌اند. رقمی که صاحب‌نظران اقتصادی بر آن تاکید دارند. از همان آغاز گفتگوها به گونه‌ای پیش برود که مبنای تعیین دستمزدها چنان باشد که مزدبگیران زیر خط فقر قرار نگیرند و اگر وضع زندگی آنان بهتر نمی‌شود حداقل به زیر خط فقر بیشتر سقوط نکنند. اما حاصل گفتگوها و انتظار کارگران آن بود که رقم پیش‌بینی شده ۱/۴ درصد تغییر کرد و رقم افزایش دستمزد کارگران روی ۲۳/۴ درصد

صورت درصدی تعیین نشد، این

صورت درصدی تعیین نشد، این

محوطه اداره دارائی و حدود دو بیست متر مانده به استانداری، با ماشین‌های آتش‌نشانی دانشجویان را زیر فشار آب گرفت و آنگاه پنجره وحشیانه‌ای راهپیمایان را زیر ضربات باتوم قرار داد. در جریان این زد و خورد، برای نخستین بار دانشجویان نیز متقابلاً تعدادی از مأموران را کتک زدند. تجمع از هم پاشید و دانشجویان بصورت پراکنده و شعارگویان، متفرق شدند.

عصر و شب همانروز، گروهی از فعالان اعتصاب یا در جریان سرکوب و یا در مراجعه مأموران به منازل برخی از آنها، دستگیر شدند. تعدادی از آنها را بلافاصله آزاد کرد و تعدادی را هم پس از چند ساعتی بازداشت در آگاهی شهربانی، روانه زندان ساواک نمود که پس در یک اتاق عمومی محبوس شدند. زندانیان، کسانی بودند که طی دو هفته اعتصاب، توسط ساواکی‌های دانشگاه بعنوان «عاملین اصلی شلوغی» شناسایی شده بودند. این دوستان سپس به زندان شهربانی انتقال یافتند و با گذراندن تقریباً سه ماه تابستان در آنجا، از اواسط تابستان بعد، به تدریج آزاد شدند. تا آنجا که من بخاطر دارم، تعداد این دوستان ۱۲۱۳ نفر بود و نامشان چنین:

از دانشکده پزشکی: سالاری، شیخی، شاکي و رضا جوشی امثلی، از دانشکده فنی: نادر معین‌زاده و غلامحسین صباغ‌پور، از دانشکده ادبیات: فرج سرکوبی و شاه‌کوهی، و از دانشکده کشاورزی هم رضوی، البته چند نفر دیگر هم بودند که متأسفانه نامشان را به یاد ندارم.

از این بعد بود که ما به بهره‌گیری از تاکتیک شعار موضعی متوسل شدیم. بدین ترتیب که در یک لحظه مقرر، در نقطه‌ای از خیابان‌های شهر و عمدتاً در دو خیابان پر تردد مرکزی یعنی خیابان‌های پهلوی و شهنار به صورت هسته‌های ۲۵ نفره گرد هم می‌آمدیم و پس از دادن چندشعار، بلافاصله متفرق می‌شدیم. این تاکتیک در شکل محدودی در بازار شیشه‌گرخانه و کفشان نیز که راه فرار در آنها در مقایسه با شبکه بازار پیچ در پیچ تبریز آسانتر بود، به اجرا درآمد. اما تاکتیک شعاردادن موضعی، در عین حال پایان این فاز از حرکت بود. ما می‌فهمیدیم که اعتصاب، دیگر در شکل تجمع و تظاهرات نمی‌توانست ادامه یابد و باید راه‌های نوینی جهت تداوم آن جست. منبع قدرت اصلی ما آن بود که: اعتقاد به حقیقت مطالبات در دانشجویان و اتحاد نیرومندی که در جریان حرکت شکل گرفته، همچنان به قوت خود باقی است و بازداشت گروهی از رهبران اعتصاب، انگیزه مقاومت را در دانشجویان بیش از پیش تقویت کرده است. روحیه تعاون و نیروی همبستگی در میان دانشجویان، واقعا وصف‌ناپذیر بود (۲).

پس از گذشت یک هفته، به یکباره از طریق رادیو و روزنامه‌های محلی و نیز ارسال نامه به دانشجویان، رسماً اعلام شد که از فلان روز ماه خرداد، امتحانات شروع می‌شود و دانشجویان موظف به حضور در دانشکده‌ها هستند. این تهدید، ما را که در راه برون‌رفت از وضع موجود و در پی پیدایی شکل تداوم حرکت بودیم، کمک کرد تا حرکت خود را با اعلام نافرمانی در برابر صدور این فرمان ادامه دهیم: تا آزادی دانشجویان زندانسی و رسیدگی به خواسته‌هایمان، امتحان بی‌امتحان!

بدین ترتیب، امتحانات تحریم شد. در مقابل این تاکتیک، مقامات دانشگاه هم اعلام کردند که هر دانشجویی که از شرکت در امتحانات خودداری کند، بمدت یکسال از تحصیل عقب خواهد افتاد. این تمهید، برخی از خانواده‌های دانشجویان را نگران کرد و آنها را به اعمال فشار علیه فرزندان اعتصابی خود واداشت و نیز برخی از دانشجویان به ویژه کسانی از سال آخری‌ها را که تا کسب موفقیت قدیمی پیش فاصله نداشتند، دچار تزلزل نمود. از این پس، تمام کوشش ما متوجه آن بود که با کار افسانه‌ای، هم دانشجویان سست‌پا و هم خانواده‌های هراسان را متقاعد کنیم که هرگاه دانشجویان در تحریم امتحانات یکپارچه عمل کنند، تهدیدهای مقامات دانشگاه، مطلقاً بروج آب در خواهد آمد. در همانحال، ما نیز بنوبه خود دست به تهدید متقابل زدیم: هر دانشجویی تحریم‌شکن، باید در انتظار مجازات تحریم از سوی دانشجویان باشد!

کار افسانه‌ای ما در اکثر موارد کارساز افتاد و تعداد کل دانشجویان تحریم‌شکن به سختی توانست از رقم صد تجاوز کند و در دانشکده فنی، تعداد آنها که اکثر آن‌ها هم بودند حتی به ۵۶ نفر هم نرسید (۳).

با شروع تابستان، دانشجویان لاجرم متفرق شدند و شهرستانی‌ها به شهرهای خود رفتند. اما ادامه در صفحه ۱۱

این زمان، ما به هیچیک از تهدیدها و اختراهای نیروی محاصره وقعی نگذاشته بودیم. اما اینبار، مسئله جدی‌تر می‌نمود. در کمیته رهبری اعتصاب، دوگرایش در برخورد به این اختصار وجود داشت. یک‌گرایش، براین بود که ظرفیت تحصن به پایان خود رسیده و اعتراض‌های ناشی از خستگی در جمع متخصصین رو به افزایش است و این مذاکره، لحظه مناسبی برای پایان‌دادن به تحصن است. اما گرایش دیگر، مخالف هرگونه صحبت با سرلشکر بود و بر ایستادگی تأکید داشت. بحث ادامه داشت و هنوز به نتیجه نرسیده بود که سربازان به آن پایان دادند! آنها پنجره‌های سمت چپ دانشکده را که در ارتفاع کمی از سطح خیابان قرار داشت،

در تلفیق کار مخفی و علنی بود که اصل ضرورت در مختصات جنبش آن دوره به شمار می‌رفت. پس از طی یک هفته، ظهر یکی از روزهای تجمع در دانشکده فنی بود که به ناگهان محوطه جلوی دانشکده فنی توسط ارتش قرق شد و دیگر کسی اجازه ورود به صحن دانشکده فنی را نیافت. ورود ارتش به صحنه، نشانه آن بود که موضوع از سطح مقامات محلی فراتر رفته و این مرکز و خود شاه است که وارد کارزار شده‌اند. در اینروزها، خبر اعتصاب دانشگاه تبریز در کل کشور پیچیده بود و این امر با توجه

به اینکده پیش از نصف دانشجویان دانشگاه تبریز، غیربومی و از سراسر کشور بودند، امری طبیعی بود. با اعتصاب دانشگاه تبریز، اعتصاب دانشگاه تهران که چند روز پیش تمام شده بود، مجدداً سرگرفت و اینبار به شعار تازه حمایت از دانشجویان تبریز سر برآورد. (در تهران شایع شده بود که در جریان زد و خوردهای خیابانی، ۳ نفر از دانشجویان کشته شده‌اند که البته واقعیت نداشت) رادیو بی‌بی‌سی خبر اعتصاب دانشگاه تبریز را پخش کرد و چند روزنامه معتبر خارجی آن زمان، گزارش‌هایی از واقعه انتشار دادند.

مسئله اعتصاب دانشگاه تبریز، به یک مسئله کشوری برای رژیم تبدیل شده بود. لشکرکشی ارتش، تجمع اعتراضی روزانه دانشجویان را ناگزیر به تحصن دستجمعی و یک اجتماع بزرگ دانشجویی بدل کرد. در واکنش به اقدام نیروهای مسلح، تصمیم گرفته شد که از این پس در دانشکده به حالت تحصن بمانیم و در شکل گروه‌های نوبتی جلوی در دانشکده که مشرف به خیابان بود، علیه «پلیس و ارتش» شعار بدسیم. شعارهای اصلی تظاهرات دوره تحصن عبارت بود از: «دانشجو، پیروز است، دانشجو، آزاد است»، «شهریه تحمیلی، الغاء باید گردد»، «اتحاد، مبارزه، پیروزی» و «برادرهای دانشجویی ما را از زندان‌های خود آزاد سازید!» (این شعار آخر در اعتراض به بازداشت تنی چند از دانشجویان بود که تا آنجا که به خاطر دارم در جریان استقرار نیروی ارتش در خیابان‌های اطراف دانشکده، طی یک بگیر و ببند بازداشت شدند).

پس از این واقعه، اعتصاب وارد فاز دیگری شده بود. کمیته رهبری اعتصاب، از این پس باید امر مقاومت در برابر دولت و نیروهای مسلح را رهبری می‌کرد. این کمیته بلافاصله دانشجویان را به تشکیل صندوق مالی فرا خواند و گروهی را هم از طریق باغ‌ها و منازل چسبیده به دیوار دانشکده فنی، برای تهیه آذوقه و وسایل خواب عازم شهر کرد. اما، موضوع تأمین لحظه اعتصاب بود که من بیاد دارم. دانشجویانی که در شهر بودند، خانواده‌ها و نیز بخش‌هایی از مردم تبریز به حمایت جانانه از اعتصاب دانشجویان به محاصره درآمدی برخاسته بودند. بعدها، شنیدیم که گویا خود ارتش و پلیس این راه را جهت رسیدن آذوقه به دانشجویان، باز گذاشته بود؟!

در نخستین ساعات بامداد روز سوم یا چهارم بود که فرمانده نیروهای نظامی از طریق بلندگو اعلام داشت که تیمسار رئیس‌ان قصد صحبت با دانشجویان را دارد و خواستار بازشدن درب دانشکده به روی فرمانده لشکر ۲ تبریز شد. تا

گوشه‌ای از صحنات خود، موضوع اعتصاب دانشجویان تبریز را در شکل انحرافی منعکس کرده و علیه اعتصابیون سخن گفته بود. در دانشکده ادبیات، جمع بودیم که این روزنامه به دستمان رسید. شادروان نادر معین‌زاده که چهره مرکزی در کمیته هدایت اعتصاب بود، بر بالای صندلی رفت و طی یک سخنرانی شورانگیز، با ترجیع بند «ما اعتراض می‌کنیم»، به مقامات دانشگاه، به مقامات محلی و به دولت اعتراض کرد و سرانجام به این روزنامه معترض شده و با پاره کردن آن، تحریم این روزنامه را اعلام داشت. هر بار که او می‌گفت: «ما اعتراض می‌کنیم»، دانشجویان با هورا و کفزدن ممتد، بر زیر هر اعتراض‌نامه مهر تأیید می‌گویی‌دند.

در جریان این سخنرانی‌ها،

مروری خاطره‌وار

پر جنبش دانشجویی دانشگاه تبریز

در دهه چهل

قسمت دوم

هیزاد کرمی

خلاقیات و استتکارات

عده‌های پروزی می‌یافت و باعث تیبیب بیشتر دانشجویان می‌شد. از جمله این ابتکارات، دکلمه سروده‌ای بود توسط خود شاعر دانشجویی از دانشکده ادبیات در هجو شهری که با این ترجیع بند تمام می‌شد:

«شهریه؟ NO شهریه! لا شهریه! یوخ شهریه! نه شهریه!» و دانشجویان، دستجمعی این ترجیع بند را تکرار می‌کردند! اما در مقابل بی‌تدبیری‌های مقامات دانشگاهی و محلی، هسته رهبری حرکت دانشجویی متشکل از دانشجویانی که دارای آگاهی‌های سیاسی معینی بودند، بنحو هوشمندانه‌ای این حرکت را مرحله به مرحله ارتقاء داده و بر وسعت آن می‌افزودند. این رهبری که بخشی از آن در سخنرانی‌ها ظاهر بودند و بخش دیگر آن بیشتر ارتباطات را سازمان می‌دادند، هر شب به ارزیابی حرکت آن روز می‌نخستند و برنامه روز بعد را می‌ریختند. این هسته رهبری در عین اینکه می‌کوشید مدام خلاقیات سیاسی حرکت را ارتقاء دهد، در همانحال با تندروی‌های سیاسی که بیشتر از سوی دانشجویان پر شور و سطحی و یا برخا از طرف دانشجویان دارای تمایلات تند مائونیستی تظاهر می‌یافت، مقابله می‌کرد. به یاد دارم که یکی از این سخنرانان، در سخنرانی خود در اعتراض به شهریه تحمیلی، موضوع را به مبارزه طبقاتی کشاند و با کمک‌گرفتن از چند جمله قصار از کتاب سرخ مائو، از ضرورت انقلاب خلق سخن گفت. بلافاصله یکی از دوستان به او نزدیک شد و به بیپانه‌ای او را وادار به اتمام سخن «نیمه‌تمام» کرد. بعداً با این دوست تندرو صحبت شد و دوستانه به عدم امکان‌یابی برای سخنرانی‌های آتی مورد تذکر قرار گرفت. هر گاه که بخواهد باز هم از مائو نقل قول کند و از انقلاب سخن بگوید! بعلاوه چند نفری هم در میان دانشجویان بودند که هم‌اکنون پیشنهادهای گنده‌گنده می‌دادند. اینها که تا چند هفته پیش اکثراً به عنوان زیگولوهای دانشگاه شناخته می‌شدند، از نظر ما مظنون به عامل ساواک بودند. این ظن‌ها، بعضاً واقعی بود و برخا هم غلط و بی‌پایه، که ناشی از طرز فکر آنزمان دانشجویان چپ در برخورد با کسانی بود که فقط «جوانی» می‌کردند!

از سوی دیگر، بودند برخی از رفتاری که بطور جدی به کار تدارک فکری و سازمانی جنبش انقلابی بعدی می‌انداختند و تمایلی چندانی به ایفای نقش فعال در حرکت اعتصابی نداشتند. آنها البته، حرکت را تخطئه نمی‌کردند و حتی خود در اعتصاب نیز شرکت داشتند، اما در کل به این حرکت بهای کمی می‌دادند و به مبارزه صنفی سیاسی معتقد نبودند. با گذشت یکپنجه از حرکت اعتصابی، کمیته هدایت اعتصاب دیگر شکل نهایی خود را یافته بود که در آن از هر دانشکده ۲ تا ۳ نماینده حضور داشتند. اما، خود این کمیته، عملاً توسط جمعی رهبری می‌شد که از ورای صحنه به حرکت دانشجویی خط می‌داد و البته از طریق افرادی از خود، که در ترکیب کمیته هدایت اعتصاب حاضر بودند، این، یک تجربه موفق

اعتصاب بهار سال ۱۳۴۶ در درمانگاه بیمارستان پهلوی بر سر پذیرش رایگان یک بیمار مستمند که توصیه یک دانشجوی پزشکی به بخش پذیرش بیمارستان بود ولی با امتناع مسئول این بخش مواجه شده بود، بین این دو مشاجره‌ای صورت می‌گیرد که منجر به اهانت لفظی و احتمالاً برخورد فیزیکی کارمند مربوطه علیه آن دانشجو می‌شود. این موضوع بر زمینه آمریت روزمره‌ای که دانشجویان نسبت به خود احساس می‌کردند، موجب خشم دانشجویان شده و آنها را به جمع شدن در برابر پله‌های ورودی دانشکده و توضیح خواهی از مسئولین دانشکده وامی‌دارد. در جریان این تجمع، گویا مسئول اداری دانشکده از دانشجویان می‌خواهد که سرکلاس درس بروند و حل مسئله را به مقامات دانشکده واگذار کنند. دانشجویان در اعتراض به این بی‌توجهی، به این مسئول پشت کرده و به تجمع اعتراضی خود ادامه می‌دهند. در آنجا چندین سخنرانی صورت می‌گیرد و بعد هم دانشجویان تصمیم می‌گیرند تا زمان رسیدگی قابل پذیرفتنی به این موضوع، از رفتن به کلاس‌های درس خودداری کنند. شب آنروز، خبر ماجرا به دانشکده‌های دیگر می‌رسد و فردا صبح، ما دستجمعی از دانشکده فنی با چند اتوبوس شرکت واحد و گروهی هم از دانشکده کشاورزی با پای پیاده، به طرف دانشکده پزشکی می‌آئیم و به تجمع دانشجویان پزشکی ملحق می‌شویم. از این پس، جمع بزرگتر از آن شده بود که در ظرف خواست اولیه حرکت اعتراضی بگنجد. به تدریج پاره‌ای از مطالبات صنفی مدت‌ها فرو خورده، از میان سخنان سخنرانان بیرون می‌زند. لیست مطالباتی نخستین شکل می‌گیرد و به پرچم حرکت بدل می‌شود.

در این زمان، خیر اعتصاب دانشگاه تهران در اعتراض به برقراری شهریه تحصیلی به تبریز می‌رسد و این موضوع که از مدتها پیش در کوی و دانشگاه‌ها بنجواور مطرح بود، به محور اصلی خواست‌ها بدل می‌شود. دانشجویان معترض با فرستادن درود بر دانشجویان دانشگاه تهران، از حرکت دانشگاه مادر نیرو می‌گیرند. خواست لغو شهریه، بعنوان یک خواست فراگیر، وسیع‌ترین گروه‌های دانشجویی را به سمت این حرکت می‌کشاند و کل دانشجویان با شعار «لغو مالیات بر علم»، یکپارچه شده و به حرکت تعطیل کلاس‌های درس می‌پیوندند. اما همین خواست که جنبه صنفی داشت، از آنجا که تقابلی با تصمیم دولت مبنی بر اخذ شهریه بود، خود بخود حرکت اعتراضی دانشجویان را در ریل سیاست می‌اندازد.

تجمع روزهای اول تا سوم که یا در جلو دانشکده پزشکی و یا در دانشکده فنی بود، آگاهانه به دانشکده ادبیات سوق داده می‌شود که دانشکده‌ای بود پرجمعیت اما معروف به محافظه‌کار. با پیوستن دانشجویان این دانشکده به حرکت، کل دانشگاه به جنبش در می‌آید. تا یک هفته، شکل حرکت عبارت بود از تجمعات صبح و عصر و عمدتاً در دانشکده‌های فنی و ادبیات، و سخنرانی‌هایی پیرامون مطالبات دانشجویان. رهبری نالایق و ناآماده دانشگاه که سالها رخوت و حکومت بی‌چون و چرا بر دانشجویان، امکان مانور در برابر این حرکت را از آنها سلب کرده بود، در این فاصله زمانی نه تنها قادر به ارائه تدبیر کارسازی برای آرام‌کردن دانشجویان نشدند، بلکه با ناشیگری بر آتش خشم دانشجویان دمیدند. مقامات محلی نیز تا آنزمان از اتخاذ یک سیاست روشن در قبال اعتصاب دانشجویان باز مانده بودند. غافلگیر شدن آنها یک عامل بود. اما قدر مسلم آنست که خواست لغو شهریه، مطالبه عادلانه‌ای بود که نه تنها توسط خانواده‌های دانشجویان مورد حمایت قرار داشت بلکه افکار عمومی را هم به همدردی با آنها می‌کشاند (۱).

یک نکته را از اینجا باید در نظر داشت که در آنزمان، فرزندان اقشار فوقانی جامعه عمدتاً یا به خارج از کشور می‌رفتند و یا به دانشگاه‌های ملی و پهلوی، و ترکیب اجتماعی دانشگاهی مانند تهران، تبریز، پلی‌تکنیک و غیره عمدتاً از طبقات متوسط و تا حدودی پایین‌تر شکل می‌گرفت و حضور فرزندان خانواده‌های متمول و مرفه در این دانشگاهها چشمگیر نبود.

در هر حال، مقامات انتظامی و نظامی تبریز هنوز در مورد توسل به زور و سرکوب علیه تجمع دانشجویان در درون دانشکده‌ها، مستمسک لازم را نداشتند. با اینهمه تداوم حرکت و ارتقاء سطح آن، بویژه آنکه در دو دانشکده واقع در مرکز شهر و در نتیجه تأثیرگذار بر فضای شهر جریان داشت، آشکارا آنها را نگران کرده بود. در این ببحوجه بود که یک روزنامه محلی احتمالاً به سردبیری احمد بنی‌احمد که بعدها نماینده مجلس شد در

مطلوب و ممکن در انتخابات ۸۰

فرخ نگهدار

اکنون جامعه ایرانی بار دیگر در آستانه انتخابات ریاست جمهوری قرار گرفته است. نه تنها جناح‌ها و نیروهای سیاسی کشور که عموم محافل خانواده‌ها - به ویژه در ایام دید و بازدیدهای نوروزی - توجه خود را روی نتیجه انتخابات ۸۰ و تاثیر آن بر وضعیت کشور معطوف می‌کنند و در باره رای خود در این انتخابات تصمیم می‌گیرند. همه‌جا سؤال این است: این بار چه باید کرد. در این رابطه مقایسه نوروز ۷۶ با نوروز ۸۰ مفید است.

وضع راست اسفناک است
چهار سال پیش در این روزها با نام آقای ناطق نوری به عنوان نامزد رسمی حکومت همه جا بر سر زبان‌ها بود. طیف محافظه کار و راستگرا همه متحدا از او پشتیبانی می‌کردند. از سوی دیگر آقای خاتمی رسماً نامزد شده بود و همه کسانی که به نوعی خواهان تغییر در سیاست‌های حکومت بودند از رقابت خاتمی با ناطق نوری خوشحال بودند. تفاوت آشکار برنامه این دو نامزد حساسیت اجتماعی نسبت به اثرات به کلی متفارق انتخاب ناطق نوری و یا خاتمی را لحظه به لحظه افزایش می‌داد. رقابت ناطق نوری و خاتمی جدی‌ترین انتخابات را در تمام طول تاریخ کشور پدید آورد. بیش از ۳۰ میلیون نفر به پای صندوق‌های رای رفتند. اکنون در آستانه انتخابات ۸۰ کشور با صحنه‌ای به کلی متفاوت مواجه است. ویژگی عمده انتخابات ۸۰ در آن است که در آن راست فاقد امکان حضور فعال و متحد در آن است. برخلاف تصویری سطحی که در ماه‌های اخیر از طریق بگپر و بندهای قوه قضائیه (با حمایت ضمنی و آشکار آقای خامنه‌ای) پیرامون تقویت مواضع جناح راست در بسیاری از اذعان - بویژه در محافل چپ - شکل گرفته، شواهد با قطعیت نشان می‌دهد که ایران به آنجا رسیده است که نیروئی که قادر به جلب آرای شهروندان در انتخابات نباشد امکان اداره کشور و سیاست‌گذاری برای آن را نیز نخواهد داشت.

برآمد بسیار ضعیف و گسسته راست در انتخابات ۸۰ گویای این حقیقت است که آنها نه تنها از جلب آرای مردم در انتخابات هم‌چنان بشدت نوسید و سرخورده‌اند، بلکه این امکان از هم منتفی شده می‌بیند که قادر باشند از طریق دیگری جز انتخابات - مثل کودتا - اهرم‌های سیاست‌گذاری و اداره کشور را در دست گیرند. ضرورتاً توضیح دهم که وقتی من در اینجا از «اهرم‌های سیاست‌گذاری و اداره کشور» صحبت می‌کنم، منظورم نه برداشت قدیمی از صحت مواضع است. بلکه دستگاره سرکوب (مانند نیروی انتظامی و قوه قضائیه) بلکه برداشت مدرن از آن یعنی دستگاره‌های «قانون‌گذار» (مجلس)، «سیاست‌گذار» (حیات دولت) و «اجرا» یعنی بوروکراسی است.

معنای رویدادهای ۷۹

۱- اصلاح طلبان: بازنگری در سیاست رویدادهای سال ۷۹ در سمتی گسترش یافت که بسیاری از صاحب‌نظران را به سناریوی «بن‌بست اصلاحات»، «عبور از خاتمی» و حتی «اصلاح‌ناپذیری این نظام» متماثل ساخت. تحلیل دقیق ماهیت و معنای رویدادهای سال ۷۹ و شناخت دقیق تناسب عینی قوا در عرصه سیاسی در ایران برای تدوین یک خط مشی موثر در انتخابات ۸۰ حائز اهمیت حیاتی است. بررسی مجدد سیر رویدادهای بهار و تابستان ۷۹ و اندیشه‌های سازمانگر آن‌ها نشان می‌دهد. نیروی اصلی رهبری‌کننده جنبش اصلاحات - که عمدتاً در کادر «حزب مشارکت ایران اسلامی» شناخته می‌شود - استراتژی سیاسی خود را بر پایه منزوی کردن کل جناح راست، بی‌طرفی مردم‌کردن «اصلاح‌طلبان» تعدیل‌گرا، و جلب حمایت «نیروی سوم» (اصلاح‌طلبان برون حکومتی) تنظیم کرده بودند.

رویدادهای پانز و اوایل زمستان نشان می‌دهد که در سیاست‌ها و اقدامات جنبه مشارکت تغییرات معین صورت گرفته و اکنون این جنبه از یک استراتژی سیاسی تعدیل‌شده‌تر پیروی می‌کند. سیر رویدادهای جاری چنان‌اند که می‌توان نتیجه گرفت جنبه مشارکت ریتیم و حد و حدود اقدامات و سمت سیاست‌های خود را چنان برگزیده که روند

جاری رشد شکاف و تجزیه نیروهای جناح راست به دو گرایش معقول «قانون‌گرا» و خشونت‌گرا (فراقانون) را متوقف و یا معکوس نکند. در عین حال سیمای عمومی مواضع مطبوعات اصلاح‌طلب و نیز رویدادها و فعل و انفعالات درون مجلس نشان می‌دهد که جنبه مشارکت کوشیده است حمایت مجمع روحانیون و دیگر اصلاح‌طلبان بینایی را از دست ندهد. در ارتباط با اصلاح‌طلبان برون حکومتی (ملی مذهبی‌ها و نیروهای لائیک) تصمیم و تمایل آنها امتناع از هرگونه موضع‌گیری یا اقدامی است که پیشبرد استراتژی سیاسی آنان در قبال گرایش‌های جناح راست و تعدیل‌گرایان را با مانع روبرو سازد.

وجه ایجابی این خط مشی را می‌توان به صورت زیر بیان کرد: منزوی کردن راست خشونت‌گرا، مرده یا بی‌طرف کردن راست معقول، جلب اصلاح‌طلبان تعدیل‌گرا و امتناع از هر نوع نزدیکی به یا دوری از اصلاح‌طلبان برون حکومتی.

پایه این تعدیل در استراتژی سیاسی بر بازنگری در تحلیل منابع تامین قدرت سیاسی در ایران استوار است. رویدادهای پس از انتخابات مجلس به تجربه ثابت کرد، اولاً در ایران قدرت برخاسته از حق رای مردم نه قابل حذف است و نه کنترل‌کننده همه قدرت سیاسی. ثانیاً تسخیر و کنترل ارگان‌های اعمال قهر (که در ایران تابع نهادهای انتخابی نیستند) گرچه به راحتی می‌تواند در اداره کشور اختلال و قانون‌گذاری و سیاست‌گذاری را با بن‌بست و بحران مواجه کند اما قادر نیست خود جایگزین آن دو شود.

مداقه در کیفیت شیوه تقسیم قدرت سیاسی در جمهوری اسلامی ایران ثابت می‌کند که گرچه در هر پروژه کوتاه‌مدت بن‌بست‌سازی و بحران آفرینی در کار قوای مقننه - اجرائیه امری رایج و بسیار بارز است ولی در روندهای میان مدت (چند سال) و بلندمدت (یک دهه بیشتر) که امکان سنجش تاثیرات عینی سیاست‌گذاری و اجرا فراهم می‌گردد، ثابت می‌شود که کنترل ارگان‌های اعمال قهر به تنهایی تامین‌کننده مطالبات اجتماعی و طبقاتی نیروئانی نیست که این اهرم‌ها را در اختیار دارند. برای تأمین این مطالبات - مثل همه کشورهای دموکراتیک - تسخیر دولت و مجلس ضروری است که آن هم از راهی جز راه کسب آرا مردم عملی نیست.

۲- محافظه کاران: بازنگری در ماهیت این ارزیابی فوق‌العاده شتابزده و اشتباه است که معنای رویدادهای تلخ سال ۷۹ تحکیم و تقویت باند محافظه کاران در حکومت - به تعبیر مدرن آن - است. اگر چنین می‌بود قاعدتاً می‌بایست چشم‌انداز تسخیر قوه اجرائیه و مقننه به دست آنان نزدیک‌تر شده بود. جناح راست، اکنون در فاصلهای حدود دو ماه به انتخابات مطلقاً هیچ امید و امکانی برای پیروزی در انتخابات ندارد. هیچ یک از شقوق ممکن از نظر آنها مطلوب نیست. مواضعی که آنها به اختیار دارند برای تسخیر اهرم‌های اداره کشور (یعنی دولت و مجلس) بسیار ناکارآمد است. کنترل این اهرم یا به درد کودتا کردن و تعطیل دولت و مجلس، و یا به درد بگپر و بند و حداکثر استقرار حکومت نظامی می‌خورد. اما اصلاً به کار تسخیر رای مردم و به دست گرفتن قوه مجریه و مقننه نمی‌آید.

شکاف در درون جناح راست و تقسیم گرایش‌های فکری و سیاسی در میان آنان به صورت افراطی‌ها (فراقانون‌گرایان - خشونت‌گرایان) و معتدل‌ها (قانون‌گرایان - خردگرایان) قبل از همه ناشی از فشار اجتماعی سنگین و مشاهده‌ی موانعی است که جامعه بر سر راه‌های اداره امور کشور از راه‌های فراقانون تولید کرده است.

این که حیات‌های مولفه اسلامی برای شرکت خود در انتخابات و معرفی نامزد مستقل شرط و شروط تعیین می‌کنند، هم‌زست‌های توخالی است. هیچ حالت مطلوبی از نظر آنها در انتخابات ۸۰ وجود ندارد. اقدامات قوه قضائیه به روشنی نشان می‌دهد که گردانندگان این دستگاره هیچ امیدی - مطلقاً هیچ - امیدی - به معرفی نامزد و کسب رای مردم در انتخابات ۸۰ ندارند و لذا همه هم و غم خود را در این جهت به کار گرفته‌اند که میدان برای آنها عاری از رقابت

شود. مطلوب از نظر راست افراطی در انتخابات منصرف‌کردن یا بیرون‌کردن اصلاح‌طلبان از عرصه رقابت‌های انتخاباتی است. آن‌ها هنوز از دیدن تحول بنیادین جامعه شناختی و سیاسی ایران، که محرک و نیز پیامد انقلاب ۵۷ بود و با به میدان آمدن نسل بعد از انقلاب تغییر کیفی یافته عاجز مانده‌اند. آن‌ها هنوز بر این نظرند که التهاب و بحران عمیق سیاسی ناشی از حذف اصلاح‌طلبان را می‌توانند با منحل‌کردن و سرکوب شکل‌های آنان کنترل کنند. در تحلیل آقای مصباح یزدی هنوز «رعب» بیشتر از «رضایت» پایه‌های حکومت اسلامی را حفظ می‌کند.

برخی تحلیل‌گران در ماه‌های اخیر نوشته‌اند که «جناح منقد دولت» سایل است، و به هر وسیله می‌کوشد، آقای خاتمی را از نامزدی منصرف و یا حذف کند. به نظر من این ارزیابی سراسری و تا حد معین ملهم از اغراض سیاسی معین است. «جناح منقد دولت» - چنان‌که گفتم - در انتخابات ۸۰ متحد، و مدافع موضع واحد، نیست. اقدامات و مواضع قوه قضائیه سیاست‌ها و مواضع تمامیت‌طلبان را در برمی‌گیرد. تنها راست افراطی است که هنوز به صراحت خواهان حذف خاتمی است. برای بخش دیگری از ائتلاف راست تضعیف - و در عین حال حفظ خاتمی - تاکتیک محوری است. این تحلیل که تمام «جناح منقد دولت» می‌خواهد آقای خاتمی را از عرصه انتخابات ۸۰ حذف کند و یا می‌خواهد به کلی زیر انتخابات بزند و جمهوری نظام را تعطیل کند و یا قادر است عرصه انتخابات را از رقبای اصلاح‌طلب «پاک» و «رقابت» را به نامزدهای خود محدود کند، همه و همه بیش از آن که متکی بر داده‌های عینی باشد در خدمت اهداف از قبل تعیین شده سیاسی است.

از نظر یک طیف صاحب نفوذ در جناح راست به شمول آقای خامنه‌ای، حذف خاتمی یا حذف انتخابات بیش از آن که مطلوب باشد ماجراجویانه و انفجارانگیز است. برخی از صاحب‌نظران این طیف مدت‌هاست به محدودیت نقش قوه قهریه برای اداره کشور پی برده‌اند و هدف پروژه نواندیشی دینی و اصلاح فکری - ساختاری جناح راست در آخرین تحلیل و تطبیق خویش با شرایط ناشی از تحول اجتماعی و نیز پیروزی انقلاب بهمین و افزایش جهشی تاثیر افکار عمومی در حیات سیاسی کشور است.

شکی نیست که بخش نادان و ماجراجوی راست - آن‌ها که به راست وحشی موسوم شدند - از قبیل باند فلاحیان و ازادی و حسینیان و دیگرانی که قتل‌های زنجیردای، حمله به دانشگاه، قضیه نوارسازان و غیره و غیره را راه انداخته‌اند به روشنی خواهان بیرون‌کردن خاتمی و بازگرداندن اوضاع به قبل از ۲۲ خردادند. اما این سیاست، سیاست تمام راست‌ها نیست. راست معقول از اقدامات قوه قضائیه به این دلیل حمایت می‌کند که خاتمی در مرز انصراف بماند و عرصه عمل او تا هر حد ممکن محدود و تضعیف شود. آن‌ها همین سیاست را در رابطه با مجلس، پیش می‌برند. یک مجلس دست‌بسته و نه انحلال مجلس فعلاً برای ولی ققیه به مراتب اطمینان‌زاتر است.

ادامه اوضاعی که در سال ۷۶ کشور حاکم بود - برای ۴ سال دیگر، برای زعمای جناح راست به مراتب از دست‌زدن به‌سه ماجراجویی‌هایی که به وضوح کل نظام و حکومت را به مخاطره می‌اندازد عاقلانه‌تر است. نظریاتی از قبیل آنچه آقایان مجیبیان یا طه هاشمی و حتی لاریجانی، عرضه می‌کنند را نباید دست‌کم گرفت. برداشت من این است که آقای رفسنجانی نیز نه رقابت با خاتمی و نه رد صلاحیت وی را نمی‌تواند تجویز کند.

به این ترتیب سرنوشت انتخابات، در شرایطی که دو ماه و اندی بیشتر به آن نماند، علیرغم بسیاری اظهارنظرها بسیار روشن‌تر از اوضاع در آستانه انتخابات ۷۶ است، و داستان «فارسی را پاس بداریم» منتفی است. راست آن‌قدر تضعیف شده که جرات رقابت ندارد و قطعاً برآمد جدی نخواهد داشت. راست ترجیح می‌دهد نه فرادی انتخابات که همین ایام به خاتمی تریک بگوید و در ازای این «تکریم» دست و بال وی را گروگان بگیرد.

طرح بحث پیرامون انتخابات ریاست جمهوری

انتخابات ریاست جمهوری صحنه سیاسی کشور را در ماه‌های آتی رقم زده در تحولات سیاسی کشور و در روند اصلاحات موثر خواهد افتاد.

از هم‌اکنون چالش سخنی بین اصلاح‌طلبان و نیروهای مخالف اصلاحات حول انتخابات آغاز شده است. به نظر می‌رسد هر دو طرف می‌خواهند با تمام قوا وارد میدان شوند و انتخابات را به یک امر سرنوشت‌ساز در مبارزه جاری قرار بیاورند. از این رو ارزیابی دقیق از آرایش قوا و اتخاذ سیاست روشن و سنجیده برای نیروهای آزادی‌خواه و اصلاح‌طلب از اهمیت زیادی برخوردار است. نشریه کار در این ارتباط دو سؤال زیر را برخی از صاحب‌نظران در میان گذاشته است:

۱- شما صحنه سیاسی کشور را در ارتباط با انتخابات ریاست جمهوری چگونه می‌بینید؟

۲- شما چه سیاستی را برای نیروهای آزادی‌خواه و اصلاح‌طلب کشور تا آستانه انتخابات ریاست جمهوری پیشنهاد می‌کنید؟

در این شماره نشریه کار در ارتباط با بحث مطروحه چهار مقاله درج شده است.

مطلوب و ممکن برای اصلاح‌طلبان

برای تعیین مطلوب ممکن برای اصلاح‌طلبان قبل از همه باید از تناسب قوای موجود در صحنه انتخابات ارزیابی واقعی داشت. گفتیم انتخابات ۸۰ صحنه‌ای است که در آن راست ضعیف‌تر از آن است که حضوری مستقل و متحد داشته باشد و یا مانع حضور اصلاح‌طلبان - به شمول خاتمی - در انتخابات شود. اما نیروی راست هنوز آنقدر قدرت دارد که بتواند عرصه رقابت و مشارکت را تنگ کند و از جمله مانع حضور مستقل نیروی سوم شود.

اگر حضور یک نیروی غیرحکومتی در انتخابات ۸۰ ممکن می‌شد از زاویه نگاه جنبش اصلاح‌طلبانه ایران مطلوب‌ترین وضعیت فراهم می‌آمد. اما تا رسیدن به آن نقطه هنوز مقداری راه باقی است. مهلتی باید که تا خون شیر شد. من در جریان انتخابات ۷۶ - در بحث با نگاهی که به دلیل حذف همه نامزدهای غیرحکومتی تصمیم به تحریم انتخابات یا دادن رای سفید گرفتم - نوشتم در ایران امروز هنوز گرانیگاه تحول اوضاع سیاسی کشور بر محور تعاملات میان رژیم - اپوزیسیون قرار نگرفته و برای اینکه نیروهای غیرحکومتی بتوانند در انتخابات حضور مستقل داشته باشند باید تناسب قوا میان جناح‌های حکومت بشکند و تا آنجا دگرگون شود که دیگر نیروی راست نیروی مسلط بر حکومت محسوب نشود.

من برخلاف تمام سرنگونی‌طلبان - اعم از چپ و راست - که معتقدند روند تحول اوضاع سیاسی کشور در سمت تقویت مواضع محافظه کاران در حکومت بوده است به وضوح می‌بینم که طی چهار سال گذشته ایران در سستی حرکت کرده که در آن قدرت راست برای «رد صلاحیت» و «باطل‌کردن رای» رو به فرسایش داشته است. بهای «حذف کردن‌ها» و «رای باطل‌کردن‌ها»، «پوزنامه بستن‌ها» و «بگپر و بندها» برای راست تا آنجا سنگین بوده است که خود آنها امروز در آستانه انتخابات ۸۰ از صحنه رقابت‌ها عملاً حذف شده‌اند. چهار سال پس از دوم خرداد امروز راست از دسترسی به اهرم‌های قانون‌گذاری، سیاست‌گذاری و اجرا تا آنجا دورتر شده است که فقط پس از یک بازنگری بنیادین در ماهیت خویش می‌تواند به صحنه رقابت بازگردد. از سوی دیگر در صف اصلاح‌طلبان نیز کسانی هستند که در ارزیابی از قدرت جناح راست اغراق کرده و خطر حذف خاتمی را جدی گرفته‌اند. این کسان در فاصله انتخابات مجلس تا گشایش آن نیز خطر منحل‌کردن انتخابات و کودتای راست را برجسته می‌دیدند. در همان زمان نیز روشن بود که محافظه کاران درمانده‌تر از آن شده‌اند که چنین کنند. برجسته کردن یک خطر غیرجدی پیامدهای سیاسی خود را دارد.

تکیه بر این فکر که تاکتیک راست همان حذف خاتمی از صحنه انتخابات متمرکز است به تلاش برای بسط زمینه‌ها و امکانات برای بسط دامنه حق انتخاب مردم لطمه می‌زند. اگر جنبه اصلاح‌طلبان حول این فکر که راست ضعیف‌تر از آن است که با خاتمی رقابت کند متحد باشد آنگاه پیروزی مجدد خاتمی در انتخابات ۸۰، در فضائی کم‌فروغ و عاری از رقابت فقط «ممکن‌ترین» و نه «مطلوب‌ترین» تلقی خواهد شد. دیدن ضعف راست اولین گام در گزینش مطلوب از میان ممکن‌هاست.

دوستانی که خطر حذف خاتمی را دغدغه اصلی می‌بینند وقتی با لبخند توفیق‌آمیز راست معقول در تولید یک خاتمی پسرشکسته و یک مجلس کت‌بسته - که از طریق میدان‌دادن به

راست افراطی (قوه قضائیه) تحقق‌پذیر می‌شود - مواجه می‌گردند، وقتی آنها می‌بینند که دستگاره ولایت ققیه - که قرار بود خاتمی را بزند و مجلس را منحل کند - نه تنها چنین نمی‌کند بلکه آن دو را به عنوان نهادهای حکومت به مردم معرفی کرده و حتی مردم را به شرکت وسیع در انتخابات - انتخاباتی که نتیجه آن روشن است - فرا می‌خواند. آنگاه این دوستان یا درخواهند ماند که خاتمی سازش کرده و باید از وی برید، و یا در اهداف غائی دستگاره ولایت شک کرده و برای آن نیز در ذهن خود «نقش مثبت در راستای اصلاحات» جستجو می‌کنند.

با نزدیک‌شدن انتخابات و ملاحظه یورش راست برای بستن دست دولت و مجلس در میان اصلاح‌طلبان تعداد دم‌افزونی به این نظر می‌رسد که جنبش اصلاح‌طلب ایران باید به حمایت از نامزدی برخیزد که نه فقط مجری قانون اساسی که منادی تغییر آن باشد. برخی از این دوستان تصریح می‌کنند که همه اصلاح‌طلبان باید شرکت خود در انتخابات را به حضور نامزدی مشروط کنند که به ولایت‌ققیه نه می‌گوید و خواستار تغییر قانون اساسی است. آرزوی عموم آزادی‌خواهان ایران البته آن است که کشور به رای مردم اداره شود و در این میان روحانیون شیعه هیچ حق ویژه‌ای نداشته باشند. اما فشار از پائین در حمایت از این خواسته معقول و برحق هنوز در حدی نیست که موفق شود مقاومت در بالا را خنثی کند. چرا که راست‌های خشونت‌گرا، راست‌های قانون‌گرا، اصلاح‌طلبان تعدیل‌گرا در برابر این خواسته متحدند و ایستاده‌اند و اصلاح‌طلبان پیگیر نیز در برابر آن سکوت و از حمایت از آن اجتناب می‌کنند. استراتژی سیاسی دوستانی که می‌خواهند با شعار تغییر قانون اساسی در جهت نفی ولایت‌ققیه در انتخابات ۸۰ حاضر شوند مبتنی است بر متحدکردن راست افراطی و راست معقول و جلب اصلاح‌طلبان میانه به سوی آنها و بی‌طرف‌کردن اصلاح‌طلبان پیگیر. در فضای سیاسی فعلی در کشور معنای عملی پیشبرد این استراتژی سیاسی عبارت است از تلاش برای منزوی کردن نیروهای سکولار. توجه داشته باشیم که حذف انتخابات هدف سیر تحقق آن را مشخص نمی‌کند.

سیاست پیشنهادی این دوستان به جانی جز تحریم انتخابات منجر نخواهد شد و این بهترین هدیه به راست‌ها در انتخابات است.

مطلوب ممکن برای اصلاح‌طلبان

مطلوب ممکن برای جنبش اصلاح‌طلبی در ایران در انتخابات ۸۰ کدام است؟ یادآور می‌شوم که تحقق مطلوب ممکن در انتخابات ۸۰ مشروط است به انطباق آن با استراتژی سیاسی جنبش اصلاح‌طلب و این استراتژی در وضع فعلی تناسب قوا باید معطوف شود به منزوی کردن راست افراطی، مرده‌کردن راست معقول، جلب اصلاح‌طلبان میانه و حفظ همسویی همه اصلاح‌طلبان پیگیر اعم از حکومتی و غیرحکومتی. بر اساس این استراتژی و در راستای تحقق اهداف برنامه توسعه سیاسی موارد زیر باید در مرکز توجه قرار گیرند.

۱- گسترش زمینه‌ها برای حساس‌کردن و علاقه‌مندکردن اقشار وسیع‌تری از جامعه به اهمیت رای و نتایج انتخابات ۸۰.
۲- تغییر تناسب قوا در بالا با هدف کاهش محدودیت‌ها و فشارها بر مجلس و دولت و هموارکردن راه برای تحقق اصلاحات وعده داده شده. ادامه در صفحه ۱۱ شده.

کدام سیاست: تحریم یا حمایت؟

بیژن حکمت

۱- در مورد وضعیت سیاسی

علی کشتگر در مقاله‌ای زیر عنوان «برای برورفتن اصلاحات از بن‌بست کنونی چه باید کرد؟» (سایت ایران امروز - دوشنبه ۶ فروردین) انصراف خاتمی را از نامزدی در انتخابات ریاست جمهوری به معنای اعلام اصلاح‌ناپذیری جمهوری اسلامی می‌داند. گرچه با خطوط عمده مقاله موافقم ولی فکر نمی‌کنم حتی با انصراف خاتمی بتوان از تجربه چهار سال گذشته به «اصلاح‌ناپذیری» رژیم رسید. بسیاری از ما پیش از آن که سخنی از بازگشت خاتمی به صحنه سیاست و ارائه برنامه‌های اصلاح‌طلبانه باشد، بر این نظر بودیم که تغییر ذهنیت مردم و بسیاری از کادریهای سیاسی نظام شرایط مساعدی پدید آورده تا ورود مردم به صحنه سیاسی، زمامداران را به پذیرش برخی از مطالبات و حقوق اساسی ملت وادار سازد. از این دیدگاه باید که مفاهیم و راهبردهائی چون انتخابات آزاد، آشتی ملی، گفتگوی عقلانی و بخرد با طرفداران نظام... پیش‌کشیده می‌شد.

امروز، دستکم در طیف فکری ما، همه متحدالقولیم که تجربه این چهار سال تحول بیشتری در ذهنیت مردم پدید آورده، فرهنگ دموکراسی گسترش یافته و تفکر استبدادی در جامعه منسوزی‌تر شده است. بسیاری از اصلاح‌طلبان نیز تجربه فراوانی اندوخته‌اند، هم دمکراتیک‌تر شده‌اند و هم از خود پایداری و استقامت شگرفی نشان داده‌اند. از این‌ها مهمتر آن که مردم طی انتخابات پسی پی به هم‌نظری خود برای تغییر وضع موجود و به‌ویژه خود در معادلات سیاسی آگاه‌تر شده‌اند. این‌ها همه به معنای آن است که نیروهای اقتدارگرا تضعیف شده‌اند و پایگاه مردمی آن‌ها کاهش یافته است. تهاجم این نیروها از تشکیل مجلس ششم به

بعد نباید ما را در توان واقعی آنها به اشتباه اندازد. مقاومت اصلاح‌طلبان، حمایت مردم و کوشش مستمر در روشنگری، نهادسازی و گفتگو بتدریج جناح راست را چندپاره خواهد کرد و اقتدارگرایان را به تمکین و اخذ داشت. زمامداران جمهوری اسلامی همه به خوبی می‌دانند که ادامه روند کنونی تهاجم، تعادلی را که جمهوری اسلامی در بیست سال گذشته بر آن استوار بوده است در هم خواهد ریخت. ثبات و استمرار این نظام را فقط با سرکوب نمی‌توان توضیح داد. پشتیبانی بخش وسیعی از مردم، مصالحه بین جناح‌های گوناگون و مراکز مختلف قدرت دو شرط اساسی بازتولید در رابطه قدرت در جمهوری اسلامی بوده‌اند. حال عدم مصالحه بر سر چند و چون اصلاحات و اعترافات سرکوبگرانه که روز به روز طیف گسترده‌تری از طرفداران نظام را در بر می‌گیرد باعث می‌شود تا عنصر دوم تعادل یعنی پشتیبانی مردم هم از دست برود. بنابراین شاید غیرواقعیانه نباشد اگر بگوئیم حتی انصراف خاتمی هم زمامداران را از جستجوی راه حل‌های نوینی برای حفظ نظام باز نخواهد داشت. جنبش دوم خرداد به عنوان اپوزیسیون درونی رژیم ادامه خواهد یافت و مصالحه در چهارچوب‌های دیگری صورت خواهد گرفت. ولی خاتمی هنوز تصمیم خود را نگرفته است و ظاهراً اگر به مصالحه‌ای قابل قبول دست یابد یا به میدان انتخابات خواهد گذاشت. مجید عبدالرحیم‌پور نوشته بود اگر مصالحه‌ای هم شد چه تضمینی است که جناح راست به قول و قرار خود پایبند بماند؟ مسلماً تضمینی وجود ندارد ولی خاتمی نیز هر آن می‌تواند از مقام ریاست جمهوری استعفا دهد و کل مصالحه را باطل کند. به هر صورت من فکر می‌کنم که فقط قوه مجریه در دست اصلاح‌طلبان حتی اگر در چهار سال آینده هم نتواند دست به اصلاحات مهمی بزند از

نقطه‌نظر امکانات مبارزه به سود رشد جنبش اصلاح‌طلبی در کشور خواهد بود.

۲- در مورد سیاست‌ها؟

ظاهراً پرسش اصلاح‌پذیری رژیم امروز خواه و ناخواه در ذهن فعالان سیاسی به معنای برای تعیین استراتژی عمومی و سیاست‌ها در انتخابات آینده تبدیل شده است. نمی‌دانم آیا در سیاست می‌توان از چنین مقدمات غیرقابل اثباتی آغاز کرد یا نه. چون پرسش اصلاحات فقط از دیدگاه حکومتگران مطرح نمی‌شود و در عین حال به تعادل نیرو و سیاست‌های اپوزیسیون نیز باز می‌گردد. ولی به هر حال این قدر است که بسیاری از ما از «بن‌بست اصلاحات» به ضرورت رفراندوم برای تغییر نظام و تحمیل آن از طریق اعتصابات سراسری و دیگر اشکال حرکات اعتراضی توده‌ای رسیده‌اند (فریدون احمدی). امروز از رضا پهلوی تا راه‌کارگر و حتی مجاهدین از رفراندوم سخن می‌گویند. حرف تازه‌ای نیست. ده سال پیش شاپور بختیار و حسن نژیبه تغییر رژیم را از راه رفراندوم پیش می‌کشیدند. مشکل اینجاست که رفراندوم در واقعیت زمانی معنا می‌یابد که حکومتگران و مخالفان به تعادل نیروی معین رسیده‌اند و رفراندوم را به عنوان شکل مستعدانه ترک مخاصمه می‌پذیرند. روشن است که ما در چنین وضعیتی نیستیم و رفراندوم هم شعاری نیست که بتواند موجد اعتصابات سراسری و جنبش‌های اعتراضی گردد. مسلماً ما می‌توانیم بر این نظر باشیم که رفراندوم بهترین شکل گذار از جمهوری اسلامی به یک جمهوری عرفی است ولی نمی‌توانیم بدون توجه به واقعیت‌های سیاسی این نظر را به راهبردی سیاسی ارتقاء دهیم. ممکن است روزی تحولات جامعه رفراندوم را به شعاری با محتوای واقعی یعنی متکی به توازن نیروها تبدیل کند ولی اینک داده اساسی در معادلات

سیاسی جنبش دوم خرداد است که اگر رابطه‌ای ارگانیک با لایه‌های مختلف مردم ندارد دست‌کم پسوند خود را در انتخابات با رای‌دهندگان نشان داده است. اگر در این جنبش هم سخن از رفراندوم می‌رود بیشتر به معنای مجازی آن است و اگر اصلاح‌طلبان کماکان به راه‌های قانونی وفادارند و از راه قانونی مشکل بتوان امروز چیزی را در قانون اساسی تغییر داد. استراتژی رفراندوم برای تغییر نظام در تقابل آشکار با اصلاحات تدریجی و گام به گام قرار دارد. نمی‌توان هم از اصلاح‌طلبان پشتیبانی کرد و هم مردم را به اعتصابات و تظاهرات برای تغییر قانون اساسی فراخواند.

اگر ما در میان مردم تبلیغ کنیم که با بودن ولی فقیه و نهادهای انتصابی اصلاحات در جامعه غیرممکن است، بیش از آن که مردم را به یک استراتژی رادیکال‌تر متمایل سازیم باعث انفعال مردم و تضعیف اصلاح‌طلبان می‌گردیم. دوم خرداد نتیجه یک جنبش اعتراضی و

می‌شود و یا با شکست اصلاح‌طلبان، مبارزه برای اصلاحات باید از پیچ و خم‌های دیگری بگذرد که راهبردان رفراندوم نمی‌توانند تعیین کرد. واقعیت این است که فعلاً و برای مدتی پیش‌بینی هر سیاستی که ما انتخاب می‌کنیم اگر به منطق و تعبات از ملزم باشیم ناگزیر به سود یکی از نیروهای حاضر در صحنه عمل خواهد آمد و یا مانند سیاست تحریم انتخابات دوم خرداد تأثیری بر روند حوادث نخواهد گذاشت. بدون تردید مایه‌ها و عناصر شکل‌گرفتن یک نیروی سوم در جامعه ما وجود دارد و گروه‌های ملی - مذهبی یکی از تیلورهای پارز این نیرو هستند. پرسش اینجاست که آیا طرفداران یک جمهوری عرفی راه پیوند با مردم و تبلیغ و دیدگاه‌های خود را در چارچوب کوشش برای اصلاحات گام به گام و به رسمیت شناخته‌شدن در جمهوری اسلامی می‌دانند و یا برعکس بر این نظرند که از راه کوشش برای اصلاحات به جایی نمی‌توان رسید و نسبت

امروز دو نیروی واقعی در صحنه سیاسی اصلاح‌طلبان و اقتدارگرایان هستند ما با اصلاح‌طلبان پیروز می‌شویم و با آنها شکست خواهیم خورد. به این معنی که یا پیروزی اصلاح‌طلبان امکان فعالیت علنی و قانونی مخالفان نظام نیز تثبیت می‌شود و یا با شکست اصلاح‌طلبان، مبارزه برای اصلاحات باید از پیچ و خم‌های دیگری بگذرد که راهبردان آن را امروز نمی‌توان تعیین کرد

مبارزات اصلاح‌طلبانه مردم در اعتصابات و تظاهرات و غیره نبود تا امروز سرخوردن مردم از اصلاحات، مبارزه را در سمت و سوی رادیکال‌تری سوق دهد. شکاف و مصالحه در هیات حاکمه بود که به مردم امکان داد تسامح خود را در انتخابات به طور قانونی ابراز دارند.

امروز دو نیروی واقعی در صحنه سیاسی اصلاح‌طلبان و اقتدارگرایان هستند (گرانیگا): توسط نگهبان - حجابیان) ما با اصلاح‌طلبان پیروز می‌شویم و با آنها شکست خواهیم خورد. به این معنی که یا پیروزی اصلاح‌طلبان امکان فعالیت علنی و قانونی مخالفان نظام نیز تثبیت

خواهان تحول فرهنگی و پیشرفت بودیم. ما سنت طلب بودیم چون علیه بخشی از عناصر مدرنیسم که توسط رژیم حاکم تائید می‌شد می‌ستیزیدیم و آنرا غرب‌زدگی می‌انگاشتیم. همواره می‌توان در شرایط تاریخی دیگر، ویژگیهای متفاوت و گاه متضاد یک جنبش را مورد تاکید قرار داد و بر اساس تفکر امروز این یا آن وجه واقعی آنرا مورد توجه قرار داد و جنبش جوانان ایران و جهان در آن دوران از نظر تناقضات و ویژگیهای برجسته‌تر از دیگر جنبش‌های دوران اخیر است.

در اروپا نیز کسانی هستند که در برخورد با جنبش سالهای دهه ۷۰ آنرا طغیانی که نظم جامعه بشری را مورد تعرض قرار داده و بی بند و باری را اشاعه می‌داد می‌دانستند و یا می‌دانند. کسانی هستند که مثلاً در آلمان می‌گویند وزرای امروز دولت آلمان را به این دلیل که از رهبران این جنبش و سازمان‌دهندگان تظاهرات و درگیری با پلیس در آن دوران بوده‌اند، قاعد صلاحیت برای رهبری جامعه معرفی کنند. ولی اکثریت قریب باتفاق تحلیل‌گرانی که این جنبش را از زاویه تاریخی و نه نتایج مستقیم سیاسی تحلیل خود، مورد بررسی قرار داده‌اند علیرغم همه نکات مثبت و منفی، آنرا «نه‌ای» می‌دانند که در تئوریک و تثبیت بسیاری از ارزشهای دمکراتیک در جامعه غربی تأثیر گذارد. از شمار «نه‌هایی» که در تاریخ بارها تکرار شده و جامعه بشری بدون آنان امکان پیشروی نداشت.

نتایج جنبش روشنفکری، دانشجویی ایران در آن سالها بدلیل طوفان انقلاب بهمین تحت تأثیر نتایج این انقلاب قرار گرفته و طبیعی است که بسیاری از تحلیل‌گران نتایج این جنبش را از زاویه چگونگی ارتباط این جنبش با زمینه‌سازی و شکل‌دهی این انقلاب و سمت تأثیر آن در تحول مورد بررسی قرار دهند. شاید در آینده کسانی تلاش کنند که نتایج اجتماعی سیاسی این حرکت را نه فقط از زاویه تأثیر آن بر انقلاب بهمین و نتایج انقلاب بهمین بررسی کنند.

به نظر من این جنبش قبل از هر چیز همانند جنبش مشابه در اروپا «نه» جوانان روشنفکر ایران به شرایط موجود بود و قبل از بررسی این یا آن شیوه عمل و یا این و یا آن اعتقاد نیروا متفکران این جریان می‌بایست در قبال این اعتراض و یا طغیان جوانان آنزمان به روابط حاکم موضع اتخاذ کرد.

ارزیابی این جنبش سی سال از زندگی فدائیان خلق، جریانی که یک نسل از روشنفکران ایران مستقیم و یا غیر مستقیم از آن تأثیر پذیرفتند، می‌گذرد. در جنبش ما معمول چنین بوده که تحلیل جریانات تاریخی تا زمانی که نقش آفرینان آن جریان در قید حیات بوده و در زندگی اجتماعی شرکت دارند، به تائید و یا نفی مطلق محدود بمانند. تحلیل‌هایی که از حزب توده ایران ارائه شده نمونه روشن این نحوه برخورد است. خوشبختانه در حالیکه بیش از یک نسل از شکل‌گیری جریان فدائی سپری نگردد، کسانی که شویده‌اند بر این شیوه مرسوم نقطه پایان گذارده و این جریان را بعنوان یک جریان تاریخی مورد بررسی قرار دهند.

ولی متأسفانه بخش عمده مطالب نوشته شده در رابطه با این جریان نیز، در همان چهارچوب عمومی مصالح سیاسی روز و رد و تائید، باقی مانده‌اند. مخالفین این جنبش با تکیه بر خشونت‌طلبی و عملیات نظامی و ایده‌های ماورا چپ بخشی از نظریه‌پردازان این سازمان این جنبش را مورد نقد قرار می‌دهند و موافقین با استناد به نوشته‌های بیژن جزنی در رابطه با ضرورت مبارزه با دیکتاتوری و عدالت چونی این سازمان، این جنبش و عملکردهای آنرا تائید می‌کنند. اگر امروز در شرایط متفاوت کنونی جهان و با دیدگاه‌های امروزمان به ۳۰ سال پیش بنگریم، می‌توان از این جنبش و (هر جنبش دیگری) ارزیابی‌های متضادی ارائه داد. ما ضد استبداد بودیم به این دلیل که علیه استبداد و دیکتاتوری حاکم می‌سرزمیدیم. ما دمکرات بودیم، به این دلیل که می‌خواستیم در حیات اجتماعی، سیاسی جامعه نقش داشته باشیم و خواهان آن بودیم که توده‌های مردم بتوانند در رابطه با سرنوشت خویش تأثیرگذار باشند. ما دمکرات نبودیم به این دلیل که در تفکر ما حق آزادی سیاسی برای کسانی که فکر و عمل آنان را ضد حرکت تکامل تاریخ بشری می‌دانستیم پذیرفته شده نبود. ما عدالت‌خواه بودیم به این دلیل که اساس و محرک مبارزه ما، پایان‌دادن به ظلم و برقراری جامعه‌ای بود که هر کس در حد استعداد و تولید خویش از آن سهم برد. ولی ما در عین حال آماده آن بودیم که در این مسیر بر بی‌عدالتی علیه دشمنان توده‌ها چشم فرو بندیم. ما مدرنیست بودیم چون علیه همه سنت‌های عقب‌مانده و هرگونه خرافه‌های شوریده بودیم. ما تجددخواه بودیم چون

حزب است، جزو پایه‌های اعتقادی چریکیهای فدائی خلق بود و معنای آن این بود که هر فدائی حق دارد و موظف است در شرایط قطع ارتباط با دیگر فدائیان، خود در مقام سازمان چریکیهای فدائی خلق عمل کند. این شعار و اعتقاد نه تنها واکنشی در قبال شرایط دشوار مبارزاتی بلکه انعکاسی از روحیه حاکم بر این جریان بود. این جنبش شخصیت سیاسی فردی را در درون نیروهایش تقویت می‌کرد و به همین دلیل ساتراлизм در عمق تفکر جریانات فدائی بسیار ضعیف‌تر از دیگر جریانات سیاسی کشور بود. ما در برنامه‌های کوه می‌آموختیم که منضبط باشیم، در صف راه برویم و تصمیم مسئول بر نامه را حتی اگر نادرست است، اجرا کنیم و در ظاهر انضباط یک تشکیلات سیاسی نظامی را می‌آموختیم، ولی در همان برنامه‌های کوهنوردی یاد می‌گرفتیم که اگر مسئول در جریان برنامه دست از پا خطا کرد، با تندترین کلمات وی را مورد انتقاد قرار دهیم و هر که در این انتقادات فعالیت و قاطع‌تر بود از احترام بیشتری برخوردار می‌شد.

در زندان پس از سالها زندگی مشترک با افسران تودهای تنها کسانی که به آنان بسیار نزدیک بودند، از خلال سخنانشان نتیجه‌گیری می‌کردند که آنان به احتمال قوی در منازل عدالت درون حزبی سیاست رادیکال کیانوری را در قبال رادمنی و اسکندری تائید کرده و از جناح او حمایت می‌کنند. در سال ۵۴ ناگهان در بهت و حیرت مطلع شدیم که کسانی چون بهمن بازگانی، علیرضا تشید و علیرضا زمردیان کادریهای رهبری مجاهدین در زندان مذهب‌ت که مارکسیسم را پذیرفته‌اند و حتی کسی مانند موسی خیابانی در تعیین موضع دچار تردید است و مباحثی به اهمیت موجودیت و یا عدم موجودیت این سازمان در درون آنان جریان داشته و ما از آن بی‌اطلاع بوده‌ایم. در حالیکه همه می‌دانستند که کدامیک از فدائیان طرفدار نظرات بیژنند و چه کسانی مخالف وی و حتی جزئیات و ویژگیهای نظر هر یک از کادریهای فدائی برای همه آشکار بود.

انتضاط سخت چریکی و ساتراлизм تشکیلاتی آن با روحیه نیروهای این جنبش در تضاد بود. در درون فدائیان انضباط و پذیرش کامل رهبری استشنا و گروه‌بندی و فراقسیون و اختلافات آشکار سیاسی و تشکیلاتی قاعده بود. فدائیان برای نفی ساتراлизм دمکراتیک تنها به یک توضیح تئوریک نیازمند بودند.

ارزشهای فدائی می‌دانستند و اکثریتی‌ها راه کارگری‌ها و اقلیتی‌ها را غیر سیاسی می‌نامیدند. صرف نظر از نقاط مثبت و منفی هر یک از این جریانات، همه آنان میراث‌دار آن جنبش بوده و نشانه‌های جنبشی را که خاستگاه آنان بود، با خود به همراه داشتند و با دیگر جریانات سیاسی جامعه ما متفاوت بودند. طبیعتاً با گذشت زمان شرایط متفاوت محیط و سمت‌گیری‌های سیاسی نظری، در هر یک از آنان ویژگیهای متفاوتی را شکل داد ولی میراث جنبش فدائی همواره با همه آنان همراه بود.

برخی ویژگیهای سازمانهای فدائی

از میان مجموعه ویژگیهای که بعنوان میراث خاستگاه سازمانهای فدائی (جنبش روشنفکری، دانشجویی ایران) در سالهای ۵۰ در آنان عمل کرده من به برخی از آنان اشاره می‌کنم. -کادریهای این جنبش همه مارکسیست‌نئینست بودند و این جنبش همواره به اردوی چپ جامعه ما تعلق داشت. فدائیان سوسیالیست بودند ولی بعنوان یک جنبش (و نه این یا آن فرد) و نه سوسیالیسم شوروی را تائید می‌کردند و نه سوسیالیسم چین را و نه ایده‌های مطرح در احزاب کمونیست فرانسه و ایتالیا را و نه قادر بودند توضیح دهند که سوسیالیسم مورد نظر آنان چه تمایزاتی با این تجربیات و ایده‌ها دارد. برای اولین بار سازمان چریکیهای فدائی خلق در آستانه انقلاب، برنامه حداقل ارائه داده و کوشید که موضع مشخص خود را در رابطه با تحولات آینده جامعه اعلام نماید. برنامه‌ای که طبیعتاً زمان زیادی برای آشکارشدن نارسائیهای آن لازم نبود. فقدان یک پایه استوار و برنامه روشن در کنار جستجویی جوانی که به بخشی از فرهنگ این جنبش بدل گردیده بود به یکی از ویژگی‌های جریانات مختلف فدائی تبدیل گردید. به همین دلیل جریانات مختلف فدائی کیفیتاً بیش از دیگر نیروها از تحولات و مباحث جدید در ایران و جهان تأثیر پذیرفته و دگرگون شدند خود آنرا بی‌ثباتی سیاسی نظری بنامیم و یا پویایی.

-نیروهای بیرون‌آمد از دل این جنبش برای خود رسالت شکل‌دهی جامعه نوین را قائل بودند و در این جنبش آموخته بودند که هر یک از آنان قدرت اثرآوردند که در این تحول نقش شایسته ایفا کند. آنان می‌خواستند کارهای بزرگ کنند. این اعتقادات در آنان شخصیتی متمایز با نیروهای تربیت‌شده در تشکیلاتی سیاسی ایجاد می‌کرد. شعار هر چریک یک

خیزش روشنفکران ...

ادامه از صفحه ۴

این دوره بیرون‌یافته و محصول مبارزات نسل قبلی است. وی در سازمان جوانان حزب توده ایران تربیت شده و در جبهه ملی تجربه اندوخته است. او یک رهبر سیاسی است که بدلیل هم پیوندی‌های نظری با این جنبش می‌کوشد با آن تماس گرفته و آنرا رهبری کند. هر چند ایده‌های بیژن جزنی در سمت‌گیری‌های سیاسی نظری سازمان چریکیهای فدائی خلق و سازمانهای مختلف فدائی در دوره‌های بعد نقش بزرگی ایفا نمود ولی در شرایطی که سن متوسط کادرها و حتی رهبران جنبش فدائی کمتر از ۲۵ سال است وی و کادریهای نظیر او از قبیل حسن ضیاظرفی و یا مصطفی شاعیان کادریهای تپیک جنبش فدائی نیستند.

سازمانهای سیاسی فدائی پس از انقلاب

سازمانهای سیاسی متعلق به جنبش فدائیان در جریان انقلاب به سازمانهایی که می‌کشیدند رهبری واقعی این نیروی اجتماعی را عهده‌دار باشند تبدیل گردیدند. مواضعی‌هایی از قبیل اعلامیه سازمان خنکوم بازگشائی دانشگاهها در سال ۵۷، قیام را باور کنید، هر سازشی با رژیم شاه خیانت به آرمان مردم است، نامه به آیت‌الله خمینی در دیماه ۵۷ از شمار موضعگیری‌هایی بود که نه اعتراض به نظم موجود که ارائه سیاسی معین در عرصه‌ای مشخص بود. پس از انقلاب سازمان چریکیهای فدائی خلق به یک سازمان سیاسی که خود را مجبور به پاسخگویی به پیچیدگیهای روندهای موجود در جامعه ما می‌دانست بدل گردید. طبیعی بود که چنین تحولی دشوار باشد. طبیعی بود که پاسخ‌گویی اثباتی به مسائل سیاسی جامعه ایران، این جنبش را دچار انشقاق سازد. شاید می‌توانست این انشقاقات بگونه‌ای دیگر رخ دهد، ولی ادامه حیات جریان فدائی در کلیت خود و در چهارچوبی که در سالهای اول دهه ۵۰ داشت، ناممکن بود. هر یک از این جریانات خود را وارث واقعی جنبش فدائی دانسته و دیگران را به بدول از ارزشهای این جنبش متهم کردند.

اکثریتی‌ها طرفداران نظرات مسعود احمدزاده (اشرف دهقانی) را بازمانده دوران کودکی می‌نامیدند، اقلیتی‌ها اکثریتی‌ها را خانن به

انتخابات ۱۳۸۰ را باید به فراموشی سپرد تا نئید اصلاحات تبدیل کنیم

احمد فرهادی

۱ - صحنه سیاسی کشور در ارتباط با انتخابات

در گذر از مناسبات اجتماعی مبتنی بر استبداد به مناسبات مبتنی بر مردمسالاری بیش از صد سال است که با فراز و فرودهای سرتاپای جامعه را فرا گرفته است. سه جنبش پر قدرت مردمی، انقلاب مشروطیت، جنبش ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۲ و انقلاب ۱۳۵۷ هر یک مرحله‌ای از این گذر بودند و دستاوردهای مهمی داشتند و در هر مرحله نیروهای مدافع استبداد پس از مدتی کوتاه خود را از سرگیجه شکست رها کرده و شروع به اقدام برای باز پس‌گیری آنچه که از دست داده بودند کردند. دو جنبش قبلی فرونشسته و دوره‌های دیگر از دیکتاتوری و سکون بر جامعه سلطه یافته و آغاز جنبش جدید در دستور کار جامعه قرار گرفته تا خیز جدیدی برای به پایان رساندن این گذر بردارد. جنبش سوم هنوز ادامه دارد. نکته قابل توجه این است که هر سه جنبش دو

تسلط خود بر جامعه اطمینان داشت که حتی دیگر به هاشمی رفسنجانی هم، که پس از پایان جنگ و با درک ضرورت نیاز به نیروهای تکنوکرات در آن مقطع زمانی آن‌ها را در سطحی محدود به بازی گرفته و امیدهای زودگذری هم در دل‌ها ایجاد کرده بود، قانع

سکون اصلاحات که اصلاح‌طلبان داخل حکومت هم کاملا به آن اذعان دارند ناشی از شدت و عمق مبارزه است و نه پایان آن. نبرد این مرحله هنوز پایان نیافته و با شدت بسیار ادامه دارد

مشخصه مهم داشته‌اند یک این‌که هیچ شکستی، در هیچ‌یک از سه جنبش، هیچ‌گاه اوضاع را به شکل قبلی برنگردانده و شکست جنبش هیچ‌گاه به از دست دادن همه دستاوردهایش منجر نشده و دیگر آن‌که با هیچ شکستی جامعه از پای ننشسته و دست از تلاش برای رسیدن به خواست نهایی مردمسالاری برنداشته است.

راضی نبودند و سخت دست‌اندرکار نشاندن آقای ناطق نوری ذوب‌شده در ولایت فقیه بر مسند ریاست‌جمهوری بودند. آن‌ها در آستانه انتخابات متوجه غفلت خود شدند اما دیگر دیر شده بود. اکثریت مردم، که سال‌ها بود امید خود به نیروی غالب در حکومت را از دست داده بود، از تولد سیاسی نیروی جدید برآمده از درون حاکمیت استقبال کرد و در حمایت از کاندیدائی که نماد این جنبش سیاسی بود پای صندوق‌های رای رفت و آن‌چنان شکستی به نیروهای زیر چتر ولایت فقیه وارد آورد که دیگر حتی با تقلب و دلایل شرعی نیز قابل رفع و رجوع نبود. کاری که مردم در دوم خرداد ۱۳۷۶ انجام دادند اجرای محتوای همان شعاری بود که سه سال پس از آن ما با آموختن از مردم به عنوان «تستر اصلی سند سیاسی کنگره‌مان انتخاب کردیم» (اصلاحات آری، ولایت فقیه نه).

پس از سپری شدن سردرگمی اولیه بعد از انتخابات ابواب اجتماعی بیت‌خليفة با تمام توان و با بکارگیری تاکتیک‌های مختلف برای پس‌گرفتن سنگر از دست‌رفته به میدان آمدند و تا امروز هم از هیچ اقدامی فروگذار نکردند. مرحله آخر قتل‌های زنجیره‌ای، تهاجم بی‌وقفه به جنبش دانشجویی و آفریدن فاجعه ۱۸ تیر، ترور ججاریان، تاراندن میدران اصلاح‌طلب و توانائی مانند عبدالله نوری و مهاجرانی و حمله به نهال‌های تازه به گل‌نشسته مطبوعات تنها نمونه‌های برجسته چنین اقداماتی هستند. قبل از انتخابات دوره ششم مجلس، علاوه بر این اقدامات و در تکمیل آن‌ها، از طریق قوه مقننه دست دولت برآمده از دوم خرداد را، با همان توان عملا موجودش و با آن همه تناقضاتی که در خود داشت و هنوز هم دارد، بسته و در حقیقت با تمام نیرو جلوی هرگونه نافرمانی قوه مجریه را می‌گرفتند.

گرچه محدودیت دید نیروهای اصلاح‌طلب حکومتی و اعتقاد آن‌ها به حفظ نظام در شکل‌یابی مردم و نهادهای مدنی تاثیرات

خانم‌های با جلوگیری از کار قانون‌گذاری مجلس در امر مطبوعات وارد کرد و به دنبال او قوه قضائیه به صورت فله‌ای نزدیک به بیست نشریه را توقیف کرد. شورای نگهبان و مجمع تشخیص مصلحت هم به نوبه خود هرچه در قوه داشتند بکار گرفتند تا اصلاحات هرچه بیشتر به عقب نشاندند شود. سنگینی مبارزه در این مرحله از گسترش مبارزه اجتماعی، که دیگر تاقض ساختاری جمهوری اسلامی در معرض دید و قضاوت قرار گرفته، نه عجیب است و نه دلیل پایان این مرحله از مبارزه. البته از همان قبل از انجام انتخابات مجلس ششم یک خوش‌بینی بین موافقان اصلاحات رسوخ کرد و تقریبا همه گستر شد که اگر مجلس در اختیار نیروهای اصلاح‌طلب قرار گیرد دیگر مرکب اصلاحات چهار نعل خواهد تاخت و گویا دیگر هیچ مانع و راه‌دای قابل توجهی در مقابل نیست. این دست‌کم گرفتن قسوی دشمنان مردمسالاری بود و بعدها، چون برآورده نشد، سبب ایجاد دلسردی در بخشی از نیروهای مدافع اصلاحات گردید.

۴- انتخاب یک سیاستمدار واپس‌گرا
۵- انتخاب یک سیاستمدار خارج از طیف نیروهای دمکرات و آزادی‌خواه لائیک
۶- تحریم انتخابات
گزینه ۵ می‌توانست مناسب‌ترین گزینه برای نیروهای دمکرات و آزادی‌خواه لائیک باشد اما تا زمانی که قانون اساسی جمهوری اسلامی به این شکل و شمایل جاری است به هیچ‌وجه عملی نیست و این یکی از دلایل بسیار قوی غیردمکراتیک بودن همین انتخابات است. برای امکان‌پذیر کردن این گزینه باید مبارزه کرد باید این استبداد قانونی شده در قانون اساسی جمهوری اسلامی را فریاد کرد و به همه جهانیان اعلام کرد و به مردم ایران گفت و از گفتن مکرر آن خسته نشد که تا زمانی که بخشی از مردم از حق کاندیدشدن محروم می‌شوند، به این دلیل که یک دین معین را قبول ندارند و مخالف وجود قیمی بدون ولی فقیه برای مردم هستند نمی‌توان از دمکراسی قابل قبول در آغاز هزاره سوم سخنی گفت. اما واقع‌بینانه باید دانست که برای انتخابات این دوره عملی کردن این گزینه

اصلاح‌طلبان حکومتی باید درک کنند که امروز وظیفه دارند با کزیدن مردم سالاری، معرفی صریح موانع پیشرفت اصلاحات و ارائه برنامه انتخاباتی مناسب در جهت رفع این موانع و تامین ملزومات گسترش دمکراسی و در جهت بهبود زندگی مردم پا به میدان گذارند. این نیروها و در راس آن‌ها آقای خاتمی اگر بخوانند این توانائی را دارند و اگر پا به میدان نگذارند نشان‌دهنده عدم وجود اراده‌شان برای نبرد سنگین تر است و این را مردم و تاریخ بر آن‌ها نخواهند بخشید

ممکن نیست و به بهانه این عدم امکان از صحنه مبارزه کناره‌گیری کردن فقط نیروهای مدافع استبداد، در هر شکل و شمایل را، شادمان می‌کنند.
در شرایط موجود گزینه ۳ در جامعه روز به روز طرفدار بیشتری پیدا می‌کند. ارزیابی من این است که اگر این نیرو امکان معرفی کاندیدا پیدا می‌کرد و اگر آقای خاتمی نیز کاندیدا می‌شد، کاندیدای این جریان اگر بیشتر از آقای خاتمی رای نمی‌آورد رای‌اش خیلی کم‌تر از او هم نمی‌بود و انتخابات حتما به دور دوم می‌کشید. دشمنان مردم‌سالاری که زیر چتر ولایت فقیه گرد آمده‌اند و امروزه شخص آقای خامنه‌ای نماد آن‌ها است این موضوع را به خوبی تشخیص دادند و بسیار سنجیده و حساب‌شده بویژه از نظر زمانی، میرغضب قوه قضائیه را به سوی این نیرو گسیل داشتند و این گزینه را از فهرست الترناتیوها خط زدند. بنظر من می‌رسد عملی کردن این گزینه نیز در شرایط موجود، اگرچه غیرممکن نیست، اما بسیار بسیار مشکل است.

در مورد گزینه ۱ و ۲ اکنون چهار سال پس از دوم خرداد ۱۳۷۶ و با پشت‌سر داشتن تجربه گران‌قدر این چهارسال و با در نظر گرفتن این‌که جنبش به لحاظ آگاهی، توانائی، خواست‌ها و صبغندی نیروها در سطح بسیار بالاتری از آن زمان قرار گرفته باید اظهار نظر کرد. امروز دیگر شعارهای آستانه دوم خرداد ۷۶ بیان‌کننده سطح مبارزه امروز و بسیج‌کننده بیشترین نیرو برای پیشرفت نیست. به بیان دیگر در رابطه با این گزینه مسئله این است آیا اصلاح‌طلبان حکومتی، امروز پس از چهارسال، ظرفیت و توان ارائه برنامه‌های درخور این سطح از وضعیت سیاسی و نه تکرار آن‌چه که چهار سال پیش گفته شده بود را دارند، و اگر این ظرفیت را دارند آیا توان پیاده کردن آن یا بکارگرفتن تمام نیرو برای پیاده کردن آن را نیز دارند. یانه. اصلاح‌طلبان و در راس آن‌ها آقای خاتمی خود نیز نگران این موضوع هستند. آقای خاتمی در گزارش به مردم و نمایندگان مجلس آشکارا گفت: «... تا وقتی که بدان می‌توانم قدمی به جلو بردارم ... و مردم بخوانند، در خدمت مردم هستم ...» یعنی ممکن است به این نتیجه برسد که نمی‌تواند قدمی به جلو بردارد و کاندیدا نشود.

در این رابطه من با آقای خاتمی موافق نیستم. او و نیروهای اصلاح‌طلبی که دور او گرد

سکون اصلاحات که اصلاح‌طلبان داخل حکومت هم کاملا به آن اذعان دارند ناشی از شدت و عمق مبارزه است و نه پایان آن. نبرد این مرحله هنوز پایان نیافته و با شدت بسیار ادامه دارد. در دو سه ماه آتی، اصلی‌ترین جبهه، جبهه انتخابات ریاست‌جمهوری خواهد بود. تلاش تمام واپس‌گرایان، از معقول‌شان تا خشونت‌طلب‌شان، این است که شکست سنگینی در این جبهه به نیروهای مدافع مردم‌سالاری و اصلاحات وارد کنند. اما اگر در این نبرد شکست نخوریم به معنای تمام شدن فشارها نخواهد بود. مبارزه این مرحله کماکان ادامه خواهد یافت و فشارهای باز هم بیشتری بر جنبش وارد خواهد شد. مخالفان مردم‌سالاری به سادگی دست از خوان نعمت گسترده‌ای که سال‌های سال داشتند برنخواهند کشید و تا آخرین نفر و آخرین نفس و با بکارگیری هر وسیله و تاکتیک‌های خواهند

ما، که معترض تقسیم جامعه به خودی و غیر خودی توسط نیروهای مدافع استبداد و مدافع شعار «ایران برای همه ایرانیان» هستیم، باید از هر کسی که خواهان برداشته شدن کوچک‌ترین کام مثبت به نفع مردم و در راستای مردم‌سالاری باشد پشتیبانی کنیم

منفی فراوانی گذاشت، اما مردم به اشکال مختلف نشان دادند که از اصلاح‌طلبان حمایت می‌کنند و هر جا امکان اعلام رای یافتند نشان دادند که مخالف جدی ولایت فقیه و موافق مردم‌سالاری و اصلاح‌طلبی هستند. و با همین اراده بود که در جریان انتخابات مجلس ششم دومین و آخرین قوای را که بر اساس قانون اساسی جمهوری اسلامی می‌شد با رای تسخیر کرد تسخیر کردند و به واپس‌گرایان نشان دادند که در بهترین حالت، حتی پس از جزرزدن‌های زیاد و باطل اعلام کردن تعداد زیادی از آرا، بیش از ۲۰ درصد رای مردم را با خود ندارند.

پس از خارج شدن ابزار قوه مقننه از دست واپس‌گرایان، مبارزه بین دو جناح حکومتی کیفیت دیگری یافت. اکنون دیگر قوه قضائیه و ارگان‌های تحت مسئولیت ولی فقیه بودند که می‌بایستی رویاروی اصلاحات که اکنون قوه مقننه را نیز در اختیار داشت بایستند و آب رفته را به جوی باز آورند و انصافا هم همگی وارد میدان شدند. اولین ضربه کاری را آقای

۱- انتخاب آقای خاتمی
۲- انتخاب یک اصلاح‌طلب دیگر
۳- انتخاب یک سیاستمدار از نیروهای ملی مذهبی

آمده‌اند اگر تردید خود بین دو گزینه مردم‌سالاری یا وفاداری به ولایت فقیه را به نفع مردم‌سالاری کنار بگذارند، با توجه به تناسب قوا و شرایط موجود هنوز هم قوی‌ترین نیروی سیاسی جامعه و مناسب‌ترین نیرو برای گذراندن جامعه از این پیچ تند و سخت هستند. آن‌ها مسی‌دانند که ادامه وضع موجود فاجعه‌آفرین خواهد بود. آقای خاتمی در همان نطق خود به درستی می‌گوید: «... در جامعه ما، یک نوع گرایش به تغییر جدی است ... تغییری جهت‌دار و به سوی کمال. اگر این تغییر و تغییرخواهی را انکار کنیم، متأسفانه جامعه را به سونی سوق داده‌ایم که پایان غم‌انگیز و خسارت‌باری دارد ...» اما این نیروها باید متوجه مسئولیت خود در قبال این وضع نیز بشوند. آن‌ها که، زمانه ردای رهبری اصلاحات را چهارسال بر توشان کرد، اکنون در سر پیچ نمی‌توانند به سادگی مردم را دم توپ بندند و بگویند ما تا این‌جا پیش آمدیم پس از این با خود شما. نقش و مسئولیت هم‌بران جنبش با بدنه جنبش یکی نیست. اصلاح‌طلبان حکومتی باید درک کنند که امروز وظیفه دارند با کزیدن مردم‌سالاری، معرفی صریح موانع پیشرفت اصلاحات و ارائه برنامه انتخاباتی مناسب در جهت رفع این موانع و تامین ملزومات گسترش دمکراسی و در جهت بهبود زندگی مردم پا به میدان گذارند. این نیروها و در راس آن‌ها آقای خاتمی اگر بخوانند این توانائی را دارند و اگر پا به میدان نگذارند نشان‌دهنده عدم وجود اراده‌شان برای نبرد سنگین تر است و این را مردم و تاریخ بر آن‌ها نخواهند بخشید.

کوتاه بگویم که بین دو گزینه ۱ و ۲ تنها گزینه مناسب گزینه ۱ هست. ممکن است اوضاع طور دیگری پیش برود و اصلاح‌طلبان در صورت استماع آقای خاتمی کاندیدای دیگری معرفی کنند ولی این یعنی قبول شکست. اگر کاندیدای دیگر رادیکال‌تر از آقای خاتمی باشد از صفای شورای نگهبان نخواهد گذشت و اگر محافظه‌کارتر از آقای خاتمی باشد مورد اقبال مردم قرار نخواهد گرفت. ضمن این‌که رادیکال بودن حتما بمعنای توانا بودن برای پیاده کردن خواست‌ها و سیاست‌های مورد نظر نیست.

اما اگر آقای خاتمی و اصلاح‌طلب درون حکومت نامید از امکان پیشرفت پیشاپیش شکست را بپذیرند و صحنه خالی از کاندیدای اصلاح‌طلبی در سطح آقای خاتمی بماند و یا با صلاح‌کننده و ناکارای قدیمی یعنی تکرار برنامه ۴ سال پیش به میدان آیند، گزینه ۶ طرفداران بیشتری خواهد یافت.
با همین استدلال بود که از مدت‌ها پیش به ارگان‌های رهبری سازمان پیشنهاد کرده‌ام از آقای خاتمی بخواند با اعلام سیاستی روشن برای رفع موانع پیشرفت اصلاحات و ارائه برنامه انتخاباتی مناسب این سطح جامعه، و نه تکرار برنامه اعلام‌شده در آستانه دوم خرداد. اعلام کاندیداتوری نماید. در نشست آخر شورا نیز از حامیان این پیشنهاد بودم و اعلام کردم که این موضع هنوز به معنای حمایت از آقای خاتمی نیست. هنگامی که او خود را کاندیدا کرد برنامه‌اش نشسته و تصمیم می‌گیریم. به نظر من شورا، با عدم پذیرش این پیشنهاد، فرصت یک برخورد سیاسی مناسب در لحظه مناسب را از دست داد.

سیاست ما فعلا و کماکان حمایت از تعدد کاندیداها، حتی در شرایط غیر دمکراتیک و پشدت ملت‌پسند شده توسط قضات شرع، خواست آزادی احزاب و مطبوعات بعنوان اولین شرط برگزاری یک انتخابات دمکراتیک و همچنین تبلیغ برنامه‌هایی که برای دوره چهارساله بعدی برای کشورمان مناسب می‌دانیم باید باشد. اما از تشویق نیروهای اصلاح‌طلب درون حکومت به نشان دادن جرات بیشتر و واردشدن به عرصه مبارزه انتخاباتی برای از میان برداشتن موانع اصلاحات و برنامه‌های کارآ و مناسب، لفظه‌ای نباید غفلت کرد. ما، که معترض تقسیم جامعه به خودی و غیر خودی توسط نیروهای مدافع استبداد و مدافع شعار «ایران برای همه ایرانیان» هستیم، باید از هر کسی که خواهان برداشته شدن کوچک‌ترین کام مثبت به نفع مردم و در راستای مردم‌سالاری باشد پشتیبانی کنیم. باید انتخابات پیش رو را به رفتاری برای تأیید اصلاحات تبدیل کرد و این تنها در صورتی میسر است که کاندیدای اصلاح‌طلبی توانا با برنامه‌ای روشن برای پیشبرد اصلاحات و درخور سطح امروزی جنبش وارد صحنه انتخابات شود. اگر چنین شود می‌توان رکورد جدیدی برای مردم‌سالاری و اصلاحات به ثبت رساند.

نگاهی به انتخابات ۸۰

ف. تابان

پاسخ به این مساله که آیا باید از کاندیداتوری آقای خاتمی در انتخابات آتی دفاع کرد یا نه، بیش از همه به خود ایشان بستگی دارد که تا چه اندازه حاضر شود در برنامه خود خواست‌های اقلشار دمکراتیک جامعه را منظور کند

حوادث مربوط به انتخابات ریاست جمهوری سال ۸۰ مسیر پیچیده‌ای را طی می‌کند، در حالی که تنها کمی بیش از دو ماه به برگزاری این انتخابات باقی مانده است، حالت انتظار که از عدم تصمیم آقای محمد خاتمی رئیس‌جمهور فعلی ناشی می‌شود، بر سر تاسر جامعه حاکم است و فعالیت‌های انتخاباتی را به صورتی نیمه‌راکند درآورده است. در چنین فضایی کلیت این انتخابات بیش از پیش تحت تاثیر حضور و یا عدم حضور رئیس‌جمهور قرار گرفته و مسایل اساسی دیگری نظیر دامنه بسیار محدود انتخاب شهروندان و نظارت استصوابی شورای نگهبان بر انتخابات، و تلاش‌های آشکار و پنهان محافظه‌کاران برای جلوگیری از حضور «نیروی سوم» در رقابت‌های انتخاباتی، با کم‌توجهی و حتی بی‌توجهی مواجه است.

وعده‌های فراموش شده

یکی از وعده‌های انتخاباتی کاندیداهای اصلاح‌طلب در جریان انتخابات مجلس ششم، تغییر قانون انتخابات بود. این نمایندگان هر چند هیچ‌گاه از ضرورت تغییر قانون انتخابات به یک قانون کاملاً دمکراتیک که حق همه شهروندان ایران را برای کاندیدشدن تامین کند، سخن نگفتند؛ اما بطور روشن به افکار عمومی و رای‌دهندگان وعده دادند نظارت استصوابی شورای نگهبان را لغو کنند و یا دست‌کم مورد بازبینی قرار دهند. تا مدتی بعد از این انتخابات این وعده تکرار شد و از جمله دبیرکل حزب اکثریت در مجلس چندین بار اعلام کرد یکی از اولویت‌های مجلس ششم، تغییر قانون انتخابات خواهد بود. بعد از چندی «اما» و «اگر» ها مطرح شدند و از جمله همین آقای دبیرکل، اعلام کرد در شرایط کنونی نیازی به تغییر قانون انتخابات نیست و این موضوع را به بعد از انتخابات ریاست‌جمهوری سال ۸۰ محول نمود. در مجلس نیز هیچ‌گاه طرحی در مورد اصلاح قانون انتخابات به بحث گذاشته نشد. این موضوع روشن است که جبهه دوم خرداد به دلیل آنکه آقای خاتمی، در صورت نامزدی در این انتخابات، از تور نظارت استصوابی شورای نگهبان در شرایط فعلی به سلامت عبور خواهد کرد، «نیاز» به تغییر قانون انتخابات ندارد، اما بی‌نیازی جبهه دوم خرداد به تغییر قانون انتخابات، به معنای آن نیست که این «نیاز» جامعه بر طرف شده است.

جبهه دوم خرداد هر چند رکوشد موضوع این انتخابات را با موضوع شرکت یا عدم شرکت آقای خاتمی و ضرورت رای دادن به او گره بزند و در آن خلاصه کند، باز باید به افکار عمومی توضیح دهد به کدام دلیل از وعده‌ای که به آنان داد عقب نشست و دیگر علاقه‌ای به انتقاد از شرایط غیردمکراتیک انتخابات ندارد و از امکانات مناسبی که برای تغییر قوانین استبدادی و غیردمکراتیک در مجلس پدید آمد، استفاده نکرده است.

گسترش دامنه سرکوب

با چنین پیش‌زمینه‌ای می‌توان با قطعیت اعلام کرد انتخابات ریاست‌جمهوری سال ۸۰ نیز کماکان بصورتی کاملاً غیردمکراتیک برگزار می‌شود و نه تنها نیروهای خارج از حاکمیت، بلکه حتی بخش‌هایی از نیروهای وابسته به حاکمیت نیز نخواهند توانست از حقوق شهروندی و دمکراتیک خود برای شرکت در رقابت‌های انتخاباتی استفاده کنند. حتی حضور چشمگیر و «باشکوه» مردم در انتخابات آتی نیز نافی این واقعیت نیست که در ایران حق شهروندی رعایت نمی‌شود، سرکوب می‌گردد و مردم ایران جز در چارچوب محدود و کنترل شده حکومت فعلی امکان و قدرت انتخاب دیگری ندارند.

شورای نگهبان خود را برای یک نظارت استصوابی تام و تمام آماده می‌کند. ققهای این شورا و همچنین گروهی از محافظه‌کاران نحوه نظارت استصوابی شورای نگهبان در جریان انتخابات مجلس ششم را نا کافی ارزیابی کرده و پیشاپیش خواهان تشدید این نظارت شده‌اند. آن‌ها در شرایطی که جبهه دوم خرداد بطور کامل به این موضوع بی‌توجهی نشان می‌دهد، آماده می‌شوند که همه کاندیداهای احتمالی نامطلوب را تصفیه کنند و «اغماض» هائی را که در انتخابات مجلس صورت دادند، دیگر تکرار نکنند.

محافظه‌کاران تنها به «معجزه نظارت استصوابی» بسنده نکرده‌اند و سیاست حساب‌شده‌ای را در جهت جلوگیری از شکل‌گیری و ظهور «نیروی سوم» در انتخابات به اجرا گذاشته‌اند. یورش گسترده به نیروهای ملی و مذهبی در آستانه سال نو، با این هدف صورت گرفت که دامنه تاثیر نیروهای غیروابسته به حکومت و فعالین غیرحکومتی در جریان انتخابات آتی را کاهش دهد و موانع

شکل‌گیری قطب سومی در جامعه شود.

ریسک بزرگ!

در عین حال محافظه‌کاران با گسترش دامنه سرکوب‌ها و ایجاد شرایطی که آقای خاتمی را برای ادامه مسئولیت فعلی خویش به تردید انداخته است، دست به ریسک بزرگ و خطرناکی زده‌اند. از منظر یک ناظر بی‌طرف، آقای خاتمی حتی اگر مطلوب‌ترین گزینه برای اصلاح‌طلبان نباشد، اما در شرایط کنونی بهترین انتخاب برای تمامیت رژیم است. زیرا او نشان داده است هر چند اصلاح‌طلب است و قصد اصلاح دارد، اما هرگز مایل نیست این اصلاحات از چارچوب نظام بیرون بیاید. او در شرایط کنونی یگانه کسی است که می‌تواند خواسته‌های توده مردم و به‌ویژه جوانان و روشنفکران و زنان ناراضی را تعدیل کند و تحت کنترل درآورد. اگر قصد محافظه‌کاران افراطی و تندرو که از سیاست فقط چماق و از حکومت تنها سرکوب‌کردن را می‌شناسند، عملی شود و با کنارکشیدن محمد خاتمی و ایجاد شکاف در اردوی اصلاح‌طلبان، آن‌ها بتوانند به کمک شورای نگهبان قوه مجریه را بار دیگر تحت‌کنترل محافظه‌کاران درآورند، این پیروزی تنها آغاز دشواری‌های تازه برای حکومت اسلامی خواهد بود. زیرا حایل تعدیل‌کننده‌ای به نام دولت اصلاح‌طلب را که اکنون در فاصله میان حکومت و توده مردم قرار گرفته است و مانع از برخورد مستقیم آن‌ها می‌شود، از میان برخواهد داشت و محافظه‌کاران را رو در روی مردم و مطالبات تند آنان قرار خواهد داد. آینده چنین وضعیتی به‌هیچ وجه روشن نیست و هیچ‌کس نمی‌تواند مطمئن باشد که با خارج کردن آقای خاتمی از گردونه قدرت، بحران به نفع محافظه‌کاران حل خواهد شد و سیاست سرکوب حتی برای کوتاه مدت به موفقیت خواهد رسید. جنبش توده‌ای در آن صورت می‌تواند به مختصات قبل از دوم خرداد ۷۶ بازگردد و خواست برچیده‌شدن تمامی حکومت در آن نقش کاملاً برجسته‌ای پیدا کند.

نشانه بن‌بست!

در جبهه اصلاح‌طلبان وضعیت تقریباً راکد است و هیچ ابتکار عملی به چشم نمی‌خورد. این جبهه مسئولیت تصمیم آقای خاتمی است. تردیدهای رئیس‌جمهور در مورد شرکت یا عدم شرکت در انتخابات خرداد ۸۰ به درازا کشیده و فشارها و رایزنی‌ها برای راضی کردن وی تا به حال به نتیجه روشنی نینجامیده است. این وضعیت تنها دو ماه پیش از برگزاری انتخابات، برجسته‌ترین نشانه بن‌بستی است که جبهه دوم خرداد در جنبش اصلاح‌طلبانه مردم ایران پدید آورده است. حتی اگر آقای خاتمی زیر فشار افکار عمومی سرانجام به شرکت در انتخابات رضایت دهد، که تحلیل‌ها هنوز بیشتر در این سمت است، باز به معنای آن نیست که روزنه‌ای در این بن‌بست گشوده شده است. زیرا تا همین الان روشن شده وی دیگر امید چندانی به موفقیت سیاست‌های خود ندارد، که اگر داشت این تردیدها بی‌معنا می‌بود، و به نظر نیز نمی‌رسد در چند هفته آتی، اوضاع در جهتی سیر کند که آقای خاتمی را به اجرای برنامه‌ها و وعده‌های خود امیدوار سازد.

اصلاح‌طلبان جبهه دوم خرداد مایلند مسئولیت این وضعیت و تمام دشواری‌های پدیدآمده را متوجه رقبای محافظه‌کار خویش سازند. این واقعیت است که جناح محافظه‌کار حکومت در این چهار سال هر چه در توان داشته در جهت شکست جنبش اصلاحات در ایران بکار گرفته است. اما تاکید بر این واقعیت، به معنای آن نیست که مسئولیت رهبران جبهه دوم خرداد در ایجاد بحران و بن‌بست به آنان یادآوری نشود و سیاست‌های آنان مورد انتقاد جدی قرار نگیرد. بدون انتقاد صریح از این سیاست‌ها و تغییر آن‌ها، چشم‌اندازی برای

رهایی جنبش اصلاحات از وضعیت کنونی متصور نخواهد بود.

رکود!

وقتی از نخستین ماه‌های سال پیش تعرضات پی در پی محافظه‌کاران با انفعال غیر قابل انتظار جبهه دوم خرداد روز به روز دامنه و ابعاد بیشتری گرفت، این هشدارها از سوی جریان‌های مستقل و غیروابسته به حکومت شنیده شد که اصلاحات در بن‌بست قرار گرفته است و باید برای شکستن این بن‌بست راه حلی جستجو شود. رهبران دوم خرداد در برابر این هشدارها اطمینان دادند بن‌بستی در کار نیست و اصلاحات هر چند آرام اما بطور پیوسته در حال پیشروی است. متأسفانه گروهی از نیروهای دمکرات و چپ نیز با این تصویرسازی غیرواقعی همراهی کردند و به جای تلاش برای آن‌که افکار عمومی و رهبران جبهه دوم خرداد را متوجه وضعیت خطرناک پیش‌آمده سازند، با بهره‌برداری ناصحیح از این واقعیت درست که محافظه‌کاران در صد «نامید» کردن مردم هستند، کوشیدند «امید» را نه در واقعیت، بلکه در برجسته کردن کلمات زیبایی که در هر سخنرانی محمد خاتمی یافت می‌شد، تولید کنند.

محافظه‌کاران با سرکوب جریان رادیکال جبهه دوم خرداد و تعطیل روزنامه‌ها که در آن فعالین جوان و خوش فکر جنبش اصلاحات نه تنها به تولید ایده‌ها تازه مشغول بودند، بلکه ارتباط جبهه دوم خرداد با افکار عمومی و به ویژه دانشجویان و روشنفکران را تامین می‌کردند، ضربه مهلکی بر جنبش اصلاحات وارد کردند و امکان شکل‌گیری یک سیاست آلترناتیو و موثر در این طیف و همچنین گسترش پایه‌های اجتماعی و سیاسی جبهه دوم خرداد و تامین ارتباط آن با نیروهای خارج از حکومت را که کاملاً در توان و ظرفیت طیف رادیکال و چپ این جبهه بود، از میان بردند. این سرکوب، جبهه دوم خرداد را بیش از پیش در خود فرو برد، ارتباط آن را با اقلشار جوان و تحول‌طلب جامعه قطع کرد، دشمنی با نیروهای بیرون از حاکمیت را در آن تقویت نمود و میدان را به دست محافظه‌کاران کهنه کاری سپرد که به دلیل وابستگی‌های عمیق خود با ساختار و مناسبات قدرت، توان نوجویی و آرایه‌های جدید را نداشتند.

بعد از سرکوب نیروهای رادیکال دوم خرداد توسط محافظه‌کاران، فضای رکود بدفرجامی بر جبهه دوم خرداد حاکم شد و همه اجزای این جبهه به تعریف از یک سیاست و خط‌مشی پرداختند و زمان را برای تصحیح اشتباهات به سرعت از دست دادند. فضای انتقاد از بین رفت، هر انتقاد، هر ناراضی و هر کوشش مستقل از جمله در میان جوانان و دانشجویان و روشنفکران برای آرایه راه‌کارهایی به‌منظور متوقف کردن تهاجم محافظه‌کاران را، با برچسب «رادیکالیسم»، «انقلابی‌گری»، «براندازی» و برچسب‌های مشابه تخطئه کردند و مانع از بحث خلاق در صفوف اصلاح‌طلبان به‌منظور شناخت ضعف‌ها و ارائه راه‌کارهای جدید شدند. آن‌ها در مواجهه فکری با منتقدین درونی خویش، با همان خشونت رفتار کردند که محافظه‌کاران در سرکوب فیزیکی به آن توسل جستند. هر ایده نو را یک توطئه محافظه‌کاران خواندند و از زبان رهبران خود اعلام کردند: سیاست‌ها و استراتژی‌ها ما غیر قابل تغییر است! (این سخنان را کسی بر زبان آورد که در میان رهبران جبهه دوم خرداد، از دمکرات‌ترین آن‌ها به حساب می‌آید).

سرانجام این وضعیت، بدانجا رسید که افکار عمومی از زبان کسی همانند بهزاد نبوی این جملات را بشنود که با نیامدن آقای خاتمی، باید با اصلاحات وداع کرد! اکنون جبهه دوم خرداد تمام امکانات خود را در بقای مردی خلاصه کرده است که در شرایطی که تغییر و تحول در این جبهه و سیاست‌های آن بیش از هر زمان

ضروری است، متأسفانه کمتر از هر کسی آمادگی پذیرش این تغییر و تحولات را دارد! باید شهادت داشت!

هنوز نشانه‌ای در جهت تغییر این وضعیت دیده نمی‌شود. وعده‌هایی که در مورد نقد سیاست‌های چهار ساله اصلاح‌طلبان داده می‌شد، فراموش شده است و رهبران جبهه دوم خرداد همچنان سرسختانه از پرداختن به اشتباهات خود امتناع می‌کنند و به جای این که انتخابات اخیر را فرصتی برای بازنگری به سیاست‌هایی که حاصل چندان مثبتی نداشته است سازند، با ایجاد یک فضای احساسی می‌کوشند از هر انتقاد جلوگیری و آن را در جهت خواست‌های محافظه‌کاران و تضعیف آقای خاتمی وانمود سازند. ایده «رفراندوم» که از سوی طیف چپ اصلاح‌طلبان مطرح شده است، به چنین ناقصی می‌ماند که احتمالاً مرده متولد خواهد شد. این ایده از هم‌اکنون مورد مخالفت طیف‌های قدرتمندی در جبهه دوم خرداد قرار دارد.

چپ دمکرات باید شجاعت مخالفت با این فضا سازی را داشته باشد و با صراحت و بدون ابهام به افکار عمومی اعلام کند کاندیداتوری آقای محمد خاتمی برای ریاست‌جمهوری بدون تغییر در سیاست‌هایی که تاکنون از سوی وی و جبهه دوم خرداد دنبال شده است، به هیچ وجه به معنای ادامه و حفظ اصلاحات نیست و اگر هم بتواند اصلاح‌طلبان را همچنان در قدرت شریک نگاه دارد، اما نمی‌تواند روند نزولی اصلاحات را متوقف کند. باید در روزها و هفته‌های باقی‌مانده تا انتخابات در جهت انتقاد صریح و روشن از سیاست‌های مسلط بر جبهه دوم خرداد و تلاش برای آرایه راه‌کارهای جدید و تازه به منظور از میان برداشتن موانع پیش روی اصلاحات اقدام کرد.

سیاست شکست‌خورده نباید ادامه یابد!

سیاست مسلط بر جبهه دوم خرداد و به ویژه شخص آقای خاتمی در یک کلام عبارت بود (و هست) تلاش برای متقاعدکردن نیروهای محافظه‌کار به منظور همراهی با جنبش اصلاحات، بدون هیچ‌گونه برنامه‌ای برای تغییر در ساختارهای سیاسی حکومت موجود. در این راه آقای محمد خاتمی هر چه توان سخن‌وری داشت به کار گرفت تا محافظه‌کاران و به ویژه شخص علی خامنه‌ای را متقاعد سازد با جنبش اصلاحات در ایران همراه شوند و دست‌کم در برابر آن نایستند که این ایستادن می‌تواند سرنوشت نظام جمهوری اسلامی را که حفظ آن دغدغه هر دو جناح عمده کشور است، با مخاطرات غیرقابل پیش‌بینی مواجه کند. به این منظور او تاکتیک خود برای تحقق شعارهای خوش‌تراب بر جلب رضایت و همکاری محافظه‌کاران و پذیرش قانون اساسی از سوی آن‌ها به عنوان مبنای رقابت‌های سیاسی قرار داد. این تلاش بعد از چهار سال با شکست مواجه شده است و تردیدهای آقای خاتمی در مورد ادامه ریاست‌جمهوری نیز از آن‌جا ناشی می‌شود که دیگر امید چندانی به همراه ساختن خلاق در صفوف اصلاح‌طلبان به‌منظور شناخت گستاخ شدند و چنگ و دندان نشان دادند، ندارد.

در کنار روشن شدن این واقعیت که محافظه‌کاران به نصایح مشفقانه آقای خاتمی توجهی نمی‌کنند و همچنان به حکومت‌داری به شیوه‌های خشن و استبدادی متمایل هستند و از جمله مهم‌ترین شعار وی یعنی «قانون» را به سلاحی مهیب و مرگبار علیه اصلاحات تبدیل کرده‌اند، واقعیات دیگری در سال ۱۳۷۹ آشکار شد که برای جنبش اصلاحات در ایران اهمیت سرنوشت‌ساز داشت.

ویژگی سال ۷۹ آن بود که جنبش اصلاحات در ایران را که تا پیش از آن به پیشروفتی نسبی مشغول بود به همسایگی دیوار به دیوار دژ اصلی ارتجاع یعنی ولایت فقیه رساند. جنبش اصلاحات در ایران تا پیروزی اصلاح‌طلبان در مجلس ششم از رونق و برتری روحی، روانی کاملاً چشمگیری نسبت به محافظه‌کاران برخوردار بود. در این دوره هدف‌های روشنی وجود داشت و این هدف‌ها عبارت بودند از تسلط اصلاح‌طلبان بر نهادهای انتخابی که افکار عمومی در تعیین آن‌ها نقش داشتند. تسلط بر دولت، تشکیل شوراهای و سپس

مجلس ششم، سه گام عمده‌ای بود که جنبش اصلاحات توانست در دوره آقای خاتمی به جلو بردارد. تصور عمومی این بود که با تشکیل «مجلس اصلاح‌طلب» راه برای گام‌های بعدی هموار می‌شود و با تامین قوانین ضرور برای آزادی مطبوعات و انتخابات آزاد، ایران به نرم‌های یک کشور دمکراتیک نزدیک می‌گردد.

اما پیروزی در مجلس که اوج فتوحات اصلاح‌طلبان بود، با آغاز سقوط آن‌ها همراه شد. زیسرا موضوعی که تا پیش از آن اصلاح‌طلبان می‌کوشیدند آن را نادیده بگیرند، به موضوع روز تبدیل شد و ادامه اصلاحات به یافتن راهی برای حل «تناقض بزرگ» منوط گردید. این موضوع، چگونگی مواجهه با نهادهای غیرانتخابی حکومت و در راس آن‌ها ولایت فقیه بود که به هیچ وجه قصد نداشتند از دشمنی با جنبش اصلاحات دست بردارند و با آن همراه شوند. بعد از تسخیر مجلس، جنبش اصلاحات با ولایت فقیه دیوار به دیوار شد و هر پیشروی آن منوط به عقب‌نشینی ولایت فقیه و نهادهای غیرانتخابی تحت سلطه او گردید. این جنبش به جایی رسید که دیگر نمی‌توانست به تناقض نهفته در ساختار سیاسی حکومت ایران بی‌تفاوت و بی‌توجه بماند.

جبهه دوم خرداد، بدون هیچ‌گونه برنامه روشنی برای ادامه اصلاحات در ساختار حاکمیت قدم به دوران حساس بعد از مجلس ششم گذاشت و کوشید بدون آرایه راه‌کارهایی به منظور حل تناقض پیش‌گفته، توجه خود را بر تقویت پارهای از نهادهای مدنی و به ویژه مطبوعات قرار دهد. اما هرچه که این جبهه می‌کوشید تناقض بین بخش انتخابی و بخش غیرانتخابی ساختار قدرت را مسکوت گذارد، این تناقض خود را بیشتر بر آن تحمیل می‌کرد و سرانجام نیز جبهه دوم خرداد به‌مثابه نماینده بخش انتخابی حکومت، مورد تعرض همه‌جانبه بخش غیرانتخابی آن قرار گرفت و در پی هر تعرض عقب‌نشینی در به مقاومت ترجیح داد. جبهه دوم خرداد را این عقب‌نشینی افکار عمومی را به آرامشی که خود می‌دانست هیچ‌گونه اثری از فعالیت در آن نیست، فرا خواند به امید آن‌که تعرض جناح مخالف را متوقف سازد. اما نتیجه هلاکت‌بار این سیاست گستاخی و تعرض بیشتر محافظه‌کاران بود. در برابر چشمان حیرت‌زده سران دوم خرداد، بخش رادیکال اصلاح‌طلبان و مطبوعات سرکوب شدند و جنبش دانشجویی دچار انفعال شد. تنها چند روز بعد از آن‌که دبیرکل جبهه مشارکت اعلام کرد اصلاح‌طلبان در هر شرایطی در مجلس در اکثریت هستند، حکم حکومتی خامنه‌ای به مثابه تیر زهر آگینی بر پیکر مجلس نشست و نه تنها «اکثریت» را به دو نیم کرد، بلکه مجلس را از جایگاه رفیع خود به زیر کشید. نتیجه هر مراد برای جنبش اصلاحی ایران از اهمیتی سرنوشت‌ساز برخوردار بود، اما جبهه دوم خرداد ترجیح داد به جای یافتن راهی برای مقاومت در برابر تعرض خامنه‌ای به مجلس، به سیاست عقب‌نشینی ادامه دهد و از همان زمان بود که اقل اصلاحات در ایران تیره شد.

تعمق در حوادث و رویدادهای یک‌سال گذشته که در آن جنبش اصلاحات از اوج به زیر فرود آمده است، به خوبی این موضوع را روشن می‌کند که گره بن‌بست فعلی در تناقض بزرگ در ساختار حکومت و قانون اساسی آن نهفته است و جنبش اصلاحات نباید بیش از این این تناقض را مسکوت گذارد و نادیده بگیرد و باید نیروی خود را برای حل آن متمرکز سازد. این حوادث نشان داد نهادهای انتخابی حکومت به هیچ وجه از قدرتی برخوردار نیستند که بتوانند اصلاحات را در محاصره انبوهی از نهادهای زیر فرمان ارتجاع ادامه دهند و یا حتی دستاوردهای آن را حفظ کنند و قدرت نهادهای غیرانتخابی و ارتجاعی را خنثی سازند.

برای تغییر ساختار سیاسی

دگرگون کردن این مناسبات، گامی است که بدون آن امکان ادامه موفقیت‌آمیز اصلاحات وجود ندارد. طرح شعار تغییر در ساختار حکومت و انتقال همه قدرت به نهادهای انتخابی، از نیمه سال گذشته توسط بخشی از چپ دمکرات ایران، با توجه به این ارزیابی که به منظور هموارکردن راه تحولات دمکراتیک در کشور صورت گرفت. برای دگرگون کردن این ساختار، راهی جز تغییر قانون اساسی که در آن قدرت فائده و غیرقابل کنترل ولایت فقیه به رسمیت شناخته شده است، وجود ندارد. چنین خواسته‌ای تنها از مخالفت عام و اصولی دمکرات‌ها با قانون اساسی که ولایت فقیه را بالاتر از اراده مردم قرار داده است، برمی‌خیزد؛ ادامه در صفحه ۱۱

مروری خاطر هوار بر جنبش دانشجویی...

ادامه از صفحه ۶

سیستم حفظ ارتباطات برقرار شد و دانشجویان بومی تبریز، هم در این رابطه و هم در زمینه حفظ ارتباط با دانشجویان زندانی نقش مؤثری را بر عهده گرفتند. اعزام گروه‌های ملاقات‌کننده به شکل نوبتی به زندان شهربانی تبریز سازمان یافت. در این موضوع، همکلاسی و رفیق دیرینام، محمدرضا حدادپور از طریق استوار صاحب‌نقوذی در زندان که با او فامیل بود، کمک زیادی به ما کرد. از این طریق، تقریباً هر روز روزنامه و سیوه و شیرینی به زندان فرستاده می‌شد و ما حتی چندین بار هم موفق شدیم که با زندانیان ملاقات کنیم.

در اساس، اعتصاب بزرگ دانشجویی تبریز پیروز شده بود. در تابستان همانسال، هیئتی از بازرسی شاهنشاهی به تبریز اعزام شد که گرچه مأموریت مشخص آن اعلام نگردید اما معلوم بود که وظیفه اصلی آن بررسی علل و کیفیت این اعتصاب بود. این هیئت، به بهانه ظاهری بازدید از خاستگاه دانشجویان اعتصابی، با دانشجویان زندانی ملاقات کرد. پس از آن، هیئت دولت اوضاع دانشگاه تبریز را بررسی و یک رشته تصمیمات در این زمینه اتخاذ نمود. مطابق شواهد، در جریان این بررسی‌ها، مدیریت دانشگاه تبریز بی‌کفایت تشخیص داده می‌شود و انجام دگرگونی‌های جدی در دانشگاه شهر حساس مورد تأکید قرار می‌گیرد. نتیجه مرکزی این تصمیمات، انتخاب دکتر هوشنگ منتصری به ریاست دانشگاه تبریز بود. دکتر منتصری، استاد ریاضیات عالی و شخصی آگاه به علوم اجتماعی و سیاست بود. او خواهرزاده دکتر رادمنش دبیرکل وقت حزب توده ایران بود و خود نیز مدتی عضویت این حزب را داشته که بعدها ابراز ندامت کرده بود. وی کتاب «زندهای سرخ» را که روایتی از انقلاب چین به رهبری مائوتسه دون بود، از زبان فرانسه به فارسی برگردانده بود. دکتر منتصری با اختیارات کامل، از طرف شاه مأموریت یافته بود تا به شیوه مقتضی خود، آرامش را به دانشگاه تبریز و از اینطرف به شهر تبریز بازگرداند.

او با چند درخواست از شاه این مأموریت را می‌پذیرد: افزایش بودجه بسیار نازل دانشگاه تبریز به سطح مطلوب، داشتن اختیارات کامل در تعویض ساختار قدیمی مدیریت دانشگاه و آزادی دانشجویان زندانی از زندان. هر سه خواسته او برآورده می‌شود و از جمله، بودجه سالانه دانشگاه تبریز به ده میلیون تومان افزایش می‌یابد؛ وی در اولین سفر خود به تبریز، مستقیماً از فرودگاه به دیدار آخرین افراد از دانشجویان زندانی می‌رود و قول آزادی قریب‌الوقوع آنان را می‌دهد و چند روز بعد، این قول عملی می‌شود. تصمیم سابق مقامات دانشگاهی در مورد امتحانات عملاً لغو می‌گردد. و سیاست «شهریور بجای خرداد» میوه می‌دهد و دانشجویان با احساس نیرومند

نگاهی به انتخابات...

ادامه از صفحه ۱۰

بلکه از ارزیابی مسایل و مشکلات پیش روی جنبش دمکراتیک در ایران ناشی می‌شود. حوادث چند ماهه گذشته نشان داده است که جنبش اصلاحات سرانجام باید در این مسیر حرکت کند. بخش‌هایی از این جنبش، هر چند به‌کندی، اما در این جهت که مناسبات قدرت در ایران باید تغییر کند و نهادهای انتخابی سهم بیشتری از قدرت را در اختیار بگیرند، حرکت کرده‌اند. باید کمک کرد افکار عمومی و همچنین اصلاح‌طلبان واقعی دریابند، بدون استقلال مبارزه به این میدان، اصلاحات در ایران به جایی نخواهد رسید. تلاش برای پریرزادان جنبش اصلاحات از منقابه‌ها با نهادهای غیرانتخابی و در اس آن ولایت فقیه و سوق دادن جنبش اصلاحات به کوچه‌های فرعی، مخالفت با طرح ضرورت تغییر قانون اساسی، هر قدر ادامه یابد، امکانات جنبش موجود را برای پیروزی در این نبرد کاهش می‌دهد.

این مطالبه، مطالبه‌ای است که بخشی از جنبش اصلاحات و همچنین نیروهایی که خواهان تحولات اساسی در کشور هستند، می‌توانند برای تحقق آن با هم همراه شوند. معتدلت‌ترین برداشت از این خواسته اساسی همان برداشتی است که امروز در جنبش اصلاحات مزمنه آن تحت لوای گسترش اختیارات رئیس‌جمهور شنیده می‌شود و رادیکال‌ترین آن، برچیده‌شدن کلیه نهادهای

پیروزی، پشت میز استخوان می‌نشینند. لغو شهریه، نه البته رسماً ولی در عمل از طریق یک سری کمک‌های دانشگاهی و تعهدات کار متقابل دانشجویان، جامعه عمل می‌پوشد. طی مدت فقط یکی دو ماه، ساختمان‌های جدید همه دانشکده‌ها مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرند؛ امری که برای تحقق آن در شرایط عادی و راه‌افتادن اتوبوس‌های ویژه دانشجویی، ایاب و ذهاب رایگان می‌شود. سلف‌سرویس‌های دانشجویی در شکل مدرن و با قیمت ارزان، مشکل تغذیه دانشجویان را رفع می‌کنند. عملیات ساختمانی برای ایجاد کوی‌های جدید در محوطه دانشگاه با سرعت حیرت‌آوری گسترش می‌یابد و در شهر، چندین محل و مرکز برای اسکان دانشجویان به اجاره دانشگاه درمی‌آید. سینمای دانشگاه راه می‌افتد و اداره آن و همچنین اداره سرویس‌های ورزشی که قبلاً در دست چند معلم ورزش اکثراً وابسته به ساواک بود به خود دانشجویان سپرده می‌شود. کار به آنجا می‌رسد که حتی اداره کوی دانشگاه و سهمیه‌بندی آن، اداره سلف سرویس دانشگاه و مسئولیت تقسیم و سهمیه‌بندی وام دانشجویی به دانشجویان واگذار می‌شود. این دستاوردها که در تاریخ مبارزات صنفی جنبش دانشجویی ایران بی‌همتای و به اصطلاح رکوردشکن بوده است، به الگویی برای دانشجویان دانشگاه تهران و دیگر بخش‌های جنبش دانشجویی در کشور بدل شد.

در مدیریت دانشکده پزشکی، گروهی از استادان «صاحب حق آب و گل» محترمانه کنار گذاشته شده و در ساختار قدیمی آن تغییرات اساسی صورت می‌گیرد و پزشکان متخصص جوان فارغ‌التحصیل آمریکا و اروپا جای استادان قبلی می‌نشینند. بر رأس دانشکده فنی، مهندس معینان یک روشنفکر لیبرال که به پدر صاحب‌منصب خود در دربار مستظفر بود، قرار گرفته و هم او با کمک استادان جوانی که عموماً تحصیلکرده دانشگاه‌های غرب بودند و برخی از آنها حتی سابقه فعالیت در کنگفدراسیون دانشجویی داشته و دارای افکار ترقیخواهانه با مشرب چپ‌گرایانه بودند، ساختار آموزشی و مدیریتی این دانشکده را بکلی دگرگون می‌کند. مشابه همین تحولات، در دیگر دانشکده‌ها نیز ولو با دامنه‌های محدود، صورت می‌گیرد. در اواسط همانسال، برای ایجاد تعدادی دانشکده جدید زمینه‌سازی می‌شود و گسترش رشته‌های دانشکده‌های موجود برای سال تحصیلی آتی در دستور کار قرار می‌گیرد.

اینها، تحقق وعده‌هایی بود که دکتر منتصری طی سخنرانی خود در جریان همایش عظیم دانشجویان بمناسبت آغاز سال تحصیلی ۴۷ - ۱۳۴۶ در آمفی تئاتر دانشکده کشاورزی به زبان رانده بود. در این گردهمایی، مهندس نادر معین‌زاده در یک سخنرانی پرشور از حقانیت دانشجویان برای اقدام به اعتصاب سخن گفت و غیرانتخابی و سپردن همه قدرت به نهادهای است که انتخابی می‌باشند، برای پیشبرد چنین خط‌مشی، دعوت محافظه‌کاران به انحلال قدرت خویش، نه تنها بی‌نتیجه است بلکه فرصت و امکانات بیشتری را از جنبش اصلاح‌طلبانه در کشور ما می‌گیرد. این سیاست که سیاست عمیقاً دمکراتیک است که بدون مشارکت مردم امکان موفقیت ندارد. از همین روز لازم آن کنارگذاشتن سیاست آرامش‌طلبی و سازماندهی نیروی مردم برای وادار کردن محافظه‌کاران به عقب‌نشینی است.

دوره کاندیداتوری آقای خاتمی
کاندیداتوری و یا عدم کاندیداتوری آقای خاتمی و یا هر شخصیت دیگری از جنبش اصلاحات را باید با توجه به مجموعه نکات بالا مورد ارزیابی قرار داد.

پاسخ به این مساله که آیا باید از کاندیداتوری آقای خاتمی در انتخابات آتی دفاع کرد یا نه، قبل از آن که به تصمیم نیروهای دمکرات، بیرون از حکومت بستگی داشته باشد، به آقای خاتمی بستگی خواهد داشت که تا چه اندازه حاضر باشد برنامه‌ای آرایه کند که اقتضای مختلف مردم خواسته‌ها و مطالبات خود را در آن بیابد. طبیعی است که تصمیم آقای خاتمی (در صورت کاندیدشدن) و جبهه دوم خرداد بر ادامه سیاست‌هایی که تاکنون پیش برده‌اند، آن‌ها را از بخشی از آرای نیروهای دمکرات محروم خواهد کرد، زیرا مخالفت محافظه‌کاران با محمد خاتمی به هیچ وجه دلیلی بر حمایت از او نخواهد بود. چه دمکرات ایران نمی‌یابد به سیاستی رای دهنده که یک سیاست شکست‌خورده است و خواسته‌ها و

صحت‌های وی بارها با کفزدن دانشجویان قطع شد. وقتی او صحبت خود را تمام کرد، دو دست خود را گره کرده بعنوان اتحاد مبارزه پیروزی بالا برد و آنگاه همه دانشجویان بسپا خاستند و در حالیکه دستان همدیگر را گرفته بر بالای سرشان تکان می‌دادند. شعار می‌دادند: دانشجویان پیروز است.

دکتر منتصری، رو به سوی تریبون رفت، دستان نادر را فشرده و همشپری لاهیجانی‌اش را بغل گرفت و آنگاه با درآوردن کت خود و گفتن اینکه: «چه فضای گرم و پرشوری!»، سخنان خود را آغاز کرد و وعده‌هایی را که بیشتر از آن گفتیم، به دانشجویان تقدیم نمود. سال تحصیلی جدید ۴۷ - ۱۳۴۶ در چنین فضایی آغاز شد.

با پوزش از خوانندگان و نویسنده این مقاله در شماره قبلی نشریه به ادامه‌دار بودن مطلب اشاره نشده بود.

(۱) فراموش نمی‌کنم که وقتی یک هفته بعد فرمانده لشکر تبریز در اجتماع دانشجویان حضور یافت، در سخنرانی خود با گفتن اینکه، یک دختر و پسر خود وی دانشجو هستند و او می‌تواند درد و خواسته‌های «شما فرزندانم» را بفهمد، در واقع به گونه‌ای افکار عمومی در شهر و کشور را بازتاب می‌داد و به مشکل مالی دانشجویان اعتراف می‌کرد.

(۲) بعنوان یک خاطره و نمونه‌ای که صداها مشابه آنرا می‌توان از خاطرات زندگان آن حرکت بیرون کشید، آن بود که یک همکلاسی دانشم از ایور خراسان با تمایلات متعصبانه مذهبی که با ما چپ‌ها میانه خوبی نداشت. او در جریان آب‌پاشی پلیس به شدت مریض شد و من به اصرار او را جهت استراحت به منزلمان بردم. او دو روز سهمناک ما بود و مادرم به مهربانی و گرمی از او پذیرائی کرد و او را سالم و سرحال روانه شهرستان نمود. بعدها، او با حفظ همان تعصبات مذهبی، رابطه دوستانه‌ای با ما برقرار کرد.

(۳) باز به یک خاطره مراجعه می‌کنم. به دلیل ارتباط نزدیکی که با خانواده ارمنی دوست و همکلاسی‌ام «وانیک باباپانس» داشتم، موفق شدم مادر مهریان او را از اعمال فشار علیه «آیدا» دختر دانشجوی دیگرش که شاگرد اول سال اول دانشکده کشاورزی بود و هرگاه امتحان نمی‌داد از امکان برخورداری از کمک تحصیلی شاگرد اولی باز می‌ماند، متقاعد کنم که با دختر و پسر دانشجوی خود همراه شود و با دانشجویان همدل بماند. اما در مقابل، به پدر خلیج به منزل یکی از همکلاسی‌هایمان که پدر جناب سرگردش اصرار بر شرکت فرزندش در امتحان داشت رفتیم، تا با او به صحبت بنشینیم. اما فایده نکرد که نکرد! برعکس، این جناب سرگرد بود که ما را نصیحت کرد تا به پسر او بپیوندم! آخرش ما مجبور شدیم که تهدید مبنی بر بایکوت فرزندش از سوی پنجاه نفر همکلاسی او را پیش بکشیم و خطر انفراد او در درس‌ها و پروژه‌های بعدی را یادآور شدیم. اما او در جواب گفت که همین الان با ساواک تماس می‌گیرد و ما دو «شورشی» را به آنها معرفی می‌کند! گرچه مطمئن نیستیم، اما شاید هم اینکار را کرد!

مطالبات بخش مهمی از جامعه ایران از جمله آزادی احزاب سیاسی را مسکوت می‌گذارد و حاملان آن همچنان بر ادامه آن اصرار می‌ورزند. بنابراین به‌جای مشغول‌شدن به این مجادله که باید به آقای خاتمی رای داد یا نه، باید از رئیس‌جمهور پرسید آیا حاضر است برنامه‌ای آرایه کند که حداقل خواسته‌های اقتضای دمکراتیک کشور در آن بازتاب داشته باشد تا آنان نیز نوعی خود را در این رقابت‌ها سهم بدانند یا خیر و یا او و اطرافیانش کماکان انتظار دارند از نظر برنامه و سیاست‌هایی که آرایه می‌کنند، تنها نمایندند بخش کوچکی از جامعه باشند، اما رای همه جامعه را با خود داشته باشند؟ دمکرات‌های بیرون از حاکمیت باید از آقای خاتمی بی‌رسند و بخواهند توضیح دهد آیا در برنامه چهار ساله آتی خود گامی در جهت تأمین حقوق مخالفین برخواهد داشت، حق مخالفت مسالمت‌آمیز با حکومت را به رسمیت خواهد شناخت، در جهت آزادی احزاب تلافی خواهد کرد؟ به همان میزان که جبهه دوم خرداد لزوم تغییر در سیاست‌های فعلی و از جمله دفاع از حقوق دگراندیشان را پذیرد و گام‌های معینی در جهت آن بردارد، می‌تواند امیدوار باشد با عکس‌العمل مثبت و استقبال بخش‌های وسیع‌تری از افکار عمومی که از سیاست‌های گذشته این جبهه ناراضی و نسبت به آن منتقد هستند، برخوردار گردد.

برای تقویت دنیویوم سوم

برای چپ در ایران موضوع انتخابات به مساله آقای خاتمی و رای دادن یا ندادن به او نباید محدود شود. هر چند نیروهای غیرحکومتی و از جمله نیروهای چپ امکان شرکت مستقیم در این

مطلوب و ممکن...

ادامه از صفحه ۷

در این زمینه چه می‌توان کرد؟ همه می‌دانند که گسترش مشارکت از طریق دعوت هم‌اوانی همگانی تحقق نخواهد یافت. جدی‌بودن رقابت‌ها و معناداربودن رای در گرو تعدد کاندیداهاست. برخلاف تلاش آقای خامنه‌ای که از یک طرف می‌خواهد رقابت‌ها در انتخابات را به صفر برساند و از طرفی مردم را دعوت به شرکت وسیع می‌کند. بود هر دو هدف تعیین‌شده در فوق است که جریان راست، و نه فقط راست افراطی، ترغیب شود - و یا زیر فشار قرار گیرد - که با نامزد مستقل و برنامه خود در انتخابات ۸۰ شرکت کند و از محدودکردن عملی دامنه انتخابات به خاتمی و سپس حمایت مشروط یا تلویحی از وی منصرف شود و یا بازماند. پیشبرد این سیاست متضمن آنست که عوارض و مواعیدی که اصلاح‌طلبان در برنامه انتخاباتی خود می‌گنجاند چنان گزیده شود که برای راست معقول‌سنگر گرفتن پشت آن غیرممکن و در مقابله با آن مردم شود. تنزل سطح شعارها و مواعید در حدی که نامزد اصلاح‌طلبان برای راست حمایت‌پذیر گردد، سنگین‌ترین ضربه به روحیه و امید وسیع‌ترین اقشار رای‌دهنده پیامد آن کاهش دهشتناک دامنه مشارکت خواهد بود.

تعدد نامزدها از سوی اصلاح‌طلبان - به جز آقای خاتمی - در انتخابات ممکن بود - و هنوز هم ممکن است مطلوب‌ترین شرایط را از نظر دامنه مشارکت مردم و نیز حتی از نظر ترغیب راست به رقابت فراهم آورد. یک مشکل در این عرصه اینست که تا امروز هنوز حد زمان‌مندی وضعیتی که در آن فقط آقای خاتمی نامزد باشد از سوی محافل اصلاح‌طلب حکومت جدی گرفته نشده و درماندگی راست از رقابت با خاتمی در اذهان عمومی با تردید خاتمی برای نامزدی مجدد همراه شده است. اینک گفته شده شرکت خاتمی «مشروط» است زمینه را برای به میدان آمدن نامزد دوم از سوی جبهه اصلاح‌طلب کم‌رنگ کرده است.

در قبال فشار راست برای جلوگیری از حضور نامزد «نیروی سوم» در انتخابات از یک سو و تلاش آن خریدن تلویحی یا آشکار پشت سر خاتمی، و راندن سیر رویدادها به سمت مسابقه‌ای که خاتمی در آن تنها «دوئنده» است، مطلوب‌ترین ممکن برای جنبش اصلاحات بازگشایی عرصه برای رقابت در میان در میان طیف نیروهای اصلاح‌طلب از یک سو و تلاش برای عرضه شعارها و مواعید به گونه‌ای است که راست را تشویق به رقابت کند، اینکه گفته شود راست ممکن است به تعدد نامزدهای اصلاح‌طلب تن ندهد و جز خاتمی هرکس دیگر را رد صلاحیت کند، دلیل تسلیم نیست. امتناع از این کار خدمت

توضیح

مقاله در شماره قبلی نشریه کار مطلب «همسایه‌ت از اصلاح‌طلبان حکومتی بدیع نیست» (نوشته رفیق علی پورنقوی) بیرون آوردن تصویبات تاریخی به چاپ سپرده شد. برین وسیله از خوانندگان و نویسنده مقاله پوزش می‌طلبیم.

انتخابات را ندارند و حقوق آن‌ها همچنان در سطحی وسیع پایمال می‌شود، اما آن‌ها قدرت این را دارند که در جریان این انتخابات سیاسی عرضه کنند و از این سیاست دفاع کنند. به این معنا بحث تحریم انتخابات اساساً یک بحث بی‌معنی و غیرفعال است. باید در حد امکانات موجود تلاش شود گام‌های بیشتری در جهت تقویت و پایه‌ریزی یک سیاست مستقل غیردولتی در ایران و آرایه راه‌کارهایی برای ادامه اصلاحات برداشته شود. باید به صورت صریح و روشن اعلام شود این آمادگی وجود دارد در صورت آن‌که نیروهایی از بیرون از حاکمیت فعلی در چارچوبه یک سیاست دمکراتیک قصد واردشدن در رقابت‌های انتخاباتی سال ۸۰ را داشته باشند، چپ‌های دمکرات با تمام قوا از آن‌ها پشتیبانی خواهند کرد و به سهم خود خواهند کوشید فضا و شرایط به گونه‌ای آماده شود که این روند تسهیل گردد و نیروهایی خارج از چارچوب جناح‌های حکومت نیز بتوانند در رقابت‌های انتخاباتی شرکت کنند. و باز باید صریح و روشن این موضوع را اعلام کرد که برنامه انتخاباتی چپ دمکرات در شرایط فعلی انتقال همه قدرت سیاسی به نهادهای منتخب مردم که قابل کنترل و نظارت باشند و محدودکردن و برچیدن نهادهایی است که غیرانتخابی می‌باشند و مردم بر آن‌ها نظارتی ندارند. هر نیرویی که به هر اندازه برنامهدار در این جهت آرایه دهد، به همان اندازه باید مورد پشتیبانی قرار گیرد. □

رایگان به اهداف کوتاه‌مدت جناح راست است. اگر راست از شرکت مستقل در انتخابات و رقابت واهمه دارد چه اختطاری بهتر از سازماندهی انتخابات و رقابت در غیاب آنها. من تصور نمی‌کنم راست معقول تصمیم به جا ماندن از قطار و وداع با افکار عمومی و صحنه سیاست در ایران گرفته باشد.

تشخیص اینکه انتقال عرصه اصلی رقابت از محور محافظه‌کاران - اصلاح‌طلبان به محور اصلاح‌طلبان - اصلاح‌طلبان با تمایزات برنامه‌های در شرایط امتناع محافظه‌کاران از رقابت حائز اهمیت حیاتی است چندان دشوار نیست. دشواری اصلی شاید در یافتن پاسخ به این سوال باشد که چه کسی می‌تواند نامزد رقابت با خاتمی شود. کارگزاران در ماه‌های اخیر بسیار متغبل بوده‌اند و دلیل آن نیز برای من روشن نیست. اما به لحاظ تلیقات موجود در جامعه و قشری‌بندی‌های سیاسی که در پایگاه اجتماعی گرایش‌های اصلاح‌طلب طی یک دهه شکل گرفته قدم جلو گذاشتن آنها می‌تواند به گسترش حساسیت اجتماعی نسبت به نتایج انتخابات و مشارکت بیشتر از یک سو و به ترغیب راست به مشارکت یا رقابت کمک کند.

آخرین دشواری تعیین مواضع، گزینش شعارها و طرح مواعید مشخص اصلاح‌طلبان و شعارها ۸۰ است. اینکه گفته شده این مواضع و شعارها باید در خدمت استراتژی سیاسی معین باشند فقط یک کلید راه‌نماست. باید مشخص تر حرف زد.

تجارب انتخابات خرداد ۷۶، شوراها و مجلس ششم و پیامدهای آن و نیز شناخت دقیق روحیات مطالبات و مسایل عمده‌ای که برای گروه‌های اجتماعی مختلف مطرح است نشان می‌دهد که مرکز قرار دادن شعارهایی مانند عدم تحمل در برابر قانون‌شکنی قوه قضائیه، مهار خودسری و فرافکنی‌گریبی نهادهای غیرانتخابی و تضمین اجرای مفاد اجرائنده قانون اساسی و بخصوص دفاع از حقوق همه گروه‌های اجتماعی برای داشتن تشکل و دفاع از منافع خویش همراه با دفاع از آزادی بیان و حقوق شهروندی محورهای احتمالی برنامه یک گرایش اصلاح‌طلب در انتخابات ۸۰ و تأکید کم‌رنگ‌تر روی این محور و تأکید بیشتر بر شعارها اقداماتی که بر بهبود وضع تولید و کسب و کار و توسعه اقتصادی کشور توجه دارد محورهای احتمالی گرایش اصلاح‌طلب دیگر خواهد بود. * * *

انتخابات ۸۰ یک عرصه جدی و حیاتی برای تمام جنبش اصلاح‌طلب ایران است. برخلاف آنچه که در اثر اقدامات هلاک‌آور راست افراطی و حمایت ضمنی راست معقول کوشش شده است به اذهان عمومی خورانده شود، نیروی راست در وضعیتی به مراتب درممانده‌تر از انتخابات ۷۶ در انتخابات ۸۰ برآمد خواهد داشت. این وضعیت به جنبش اصلاح‌طلب ایران فرصت می‌دهد با شرکت فعال و موثر در این از مضمون بزرگ گامی بس بزرگ، و شاید به بزرگی دوم خرداد ۷۶ جامعه ایرانی را به سوی آرزوهایی پیش راند که قرن‌ها است در انتظار آنند. این گام برداشته خواهد شد

هرگاه جنبش اصلاح‌طلب ایران واهمه و امتناع راست از شرکت در انتخابات را نه به امتناع و تردید پاسخ نگوید. اگر راست واقعا می‌خواهد رقابت جدی با خاتمی را به حمایت ضمنی از آن و سپس تحمیل حصر بیشتر بر او تبدیل کند، مطلوب ممکن برای اصلاح‌طلبان آن است که با معرفی نامزد سوم عرصه رقابت را به جای دیگر مستقل کنند و با طرح شعارها و مواعید سنجیده راست را در برابر یک انتخاب تاریخی قرار دهند: پیوستن به کاروان و تن دادن به قواعدی که مردم‌سالاری می‌طلبد یا جا ماندن از قطار و دقن در سینه تاریخ به بهای بر باد دادن بیشماری از جان‌های عزیز، نه فقط آرزوی من، بلکه آرزوی ده‌ها میلیون ایرانی امروز که درست ۲۲ سال از تاسیس جمهوری اسلامی ایران می‌گذرد، این است که راست حاکم از راه دوم نرود. □



ارگان مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) دو هفته بیکار در روزهای چهارشنبه منتشر می‌شود

زیر نظر شورای سردبیری

سردبیر

بهرروز خلیج

شورای سردبیری

فریدون احمدی

بهبزاد کریمی

علی مختاری



چهارشنبه ۱۵ فروردین ۱۳۸۰ - ۱۴ آوریل ۲۰۰۱ دوره سوم - شماره ۲۵۴
KAR - No. 254 Wednesday 4. Apr. 2001
G 21170 D

آدرس کار در اینترنت:
آدرس پست الکترونیکی:
http://www.fadai.org
kar-aksaryat@gmx.de

شماره فاکس: 0049 - 221 - 331 82 90

شماره پیام‌گیر: 0049 - 221 - 9322136

تک فروشی:
بهای اشتراک: اروپا: شش ماهه ۵۵ مارک، یک ساله ۱۰۲ مارک
سایر کشورها: شش ماهه ۶۲ مارک، یک ساله ۱۱۵ مارک

Verleger: I.G.e.v

I.G.e.v آدرس:
Postfach 260268
50515 Köln
Germany

I.G.e.v آدرس:
22 44 20 32
37 05 01 98
Stadtsparkasse Köln
نام بانک:

دارنده حساب:
شماره حساب:
کد بانک:
نام بانک:

فرم درخواست اشتراک

اشتراک جدید □ تمدید اشتراک □ شماره اشتراک:

مدت اشتراک: شش ماهه □ یک ساله □ تاریخ:

نام:.....

نشانی:.....

.....

.....

فرم را همراه با بهای اشتراک (حواله بانکی یا تمبر)

به آدرس پست کنید!

راهپیمایی بزرگ مارکوس

ایگناسیو رامون

برگرفته از لوموند دیپلماتیک ۱۶/۳/۲۰۰۱

برگردان: محمود صالحی



قابل فهم است که مارکوس با راهپیمایی اش بسوی پایتخت کسب قدرت را مدنظر ندارد. مارکوس با لیختن می‌گوید: «مسئله در تصاحب قدرت نیست، همه می‌دانند قدرت پوک و توخالی است و نبرد بر سر کسب قدرت نبردی دروغین. آنچه ما در عصر جهانی شدن لازم داریم، روابط جدیدی بین دولت و شهروندان است. وقتی قرارداد صلح به امضا برسد، سیاست امروزین ارتش آزادیبخش نیز به پایان خواهد رسید. ما سیاست دیگری خواهیم داشت، بدون تقاب، بدون اسلحه، اما در خدمت همان ایده‌ها، زیرا ما امروزه به نوعی آئینه هستیم و مقاومت مردم جهان در ما منعکس می‌شود. به همین دلیل هم ما با سایر مبارزان احساس همبستگی داریم. برای نمونه ما مبارزه همجنس‌گرایان که برای احقاق حقوقشان مبارزه می‌کنند و یا مهاجران.

مارکوس در جواب رژی دبره که سال ۱۹۹۶ از او پرسید چه زمانی تقاب‌ها را بر می‌دارید؟ گفت: «آن روز که ایندوها در سراسر کشور همان حقوق سفیدپوستان را داشته باشند. آن روز که بساط سیستم حزب دولتی حاکم برچیده شود و انتخابات دیگر با تقلب همراه نباشد». شرط دوم اجرا شد و اولی هم اگر به حرفهای فاکس اعتماد کنیم، بزودی به مرحله اجرا درخواهد آمد.

تنگ غروب نم نم باران در لارنالیاد که هنوز هم برق ندارد، شروع شد. دوباره همان سوال دبره را با مارکوس مطرح کردم: «مطمناً بزودی تقاب و اسلحه را کنار می‌گذاریم و سیاست ما با چهره باز خواهد بود. البته ما تقاب را با وعده و وعید کنار نخواهیم گذاشت. قبل از آن باید حقوق ایندوها به رسمیت شناخته شود. دولت از این امر سر باز زند، آنگاه نه تنها ما دوباره دست به اسلحه خواهیم برد، بلکه گروه‌های رادیکال‌تر و خشن‌تر و آنتهانی نیز به این اقدام دست خواهند زد. مسئله ملی اینجا مثل هر جای دیگر می‌تواند به جنبش‌های تمامیت‌گرا و فئاتیک منتهی شود که به هر عمل دیوانه‌واری دست می‌زند. اگر همه چیز طبق میل و خواست ما پیش برود و حقوق ایندوها به رسمیت شناخته شود، خواهیم دید که مارکوس دیگر فرمانده سمبل نیست. خواهیم دید که مهمترین سلاح ما اسلحه‌های مان نبوده بلکه قدرت کلام ماست. هنگامی که گرد و غبار ناشی از قیام ما بر زمین نشست، خواهیم دید که مارکوس در این نبرد و قیام تنها یک مبارز در میان دیگران بوده است. این را همواره گفته‌ام: اگر کسی خواهی بدانی مارکوس کیست و چه کسی در زیر نقاب مخفی است؟ آئینه‌ای برادر و خودت را در آن ببین، چهره‌ای که در آئینه پیداست، مارکوس است، زیرا همه ما مارکوس هستیم».

دیگر در رنالیاد شب شده است. یک دسته شب‌پره در تاریکی نورافشانی می‌کنند. مارکوس و دو تن از همراهانش برای آماده‌سازی راهپیمایی در تاریکی جنگل گم می‌شوند. آینده اقوام ایندو تا حدود زیادی به موفقیت این راهپیمایی بستگی دارد. خوزد ساراماگو (برنده نوبل ادبی) امید خود نسبت به این راهپیمایی را اینگونه ابراز می‌کند: «زاپاتیستا چهره خود را مخفی کردند تا آشکار شوند و در واقع پالاخرد هم ما متوجه آنها شدیم. حالا بسوی پایتخت راهپیمایی می‌کنند. وقتی آنها روز ۱۱ مارس به آنجا رسیدند، مکزیکوسیتی پایتخت جهان خواهد بود».

این مقاله اندکی خلاصه شده است

بر آن نام جنگ چهارم جهانی گذاشت، می‌خواهند هرآنچه که در مقابل پروسه جهانی شدن قرار گیرد را نابود کنند».

این اوضاع چه رابطه‌ای با وضعیت غم‌انگیز اقوام ایندو دارد؟

«جهانی شدن تلاش دارد اجزا فرهنگ‌ها را به تصرف خود درآورد. جهانی شدن به دنبال هژمونی فرهنگی است. جهانی شدن اقتصاد معنی دیگری ندارد به جز آمریکایی‌کردن استیل زندگی. ارزش‌های بازار عمومی می‌شوند. این ارزش‌ها نه تنها کار دولت‌ها بلکه رسانه‌ها، مدارس و حتی خانواده را تحت تاثیر می‌گیرند. در جامعه تنهایی کسانی قابل ارزش هستند که قدرت خرید دارند. بدینوسیله ارزش‌های بازار بخش‌هایی از جامعه را نابود می‌سازد که قابلیت سوددهی ندارند. این نحوه تفکر در مورد اقوام ایندوی آمریکای لاتین عمل می‌کند. در دینامیک جهانی شدن جانی برای ایندوها نیست، زیرا آنها قابلیت جذب شدن ندارند و پتانسیل شورش در آنها می‌تواند حتی برای این پروسه مضر هم باشد».

تحلیل و مبارزه عملی مارکوس بر مبنای شرایط ژئوپلیتیک و جهانی شدن قرار دارد. او نوعی ایده‌آلیست عمل‌گرا است و رسانه‌ها جزئی از استراتژی‌اش، او از اینترنت بعنوان اسلحه استفاده می‌کند و تحلیل‌ها، داستانها و اشعارش را می‌توان در اینترنت یافت. از طریق اینترنت روابط بسیار نزدیکی با صدها گروه غیردولتی و مبارزان در راه حقوق اقلیت‌ها دارد.

روز ۱۲ ژانویه یعنی ۱۱ روز بعد از آغاز قیام مارکوس اسلحه را بر زمین گذاشت. «از این پس هیچ زاپاتستی اجازه تیراندازی ندارد» و از طریق این استراتژی قلب افکار عمومی جهانی را تسخیر کرد.

استیل جدید در عمل سیاسی

به هنگام عزیت از سان کریستوبال فرمانده مارکوس به گویشی که ترکیبی از شعر و سیاست، تصاویر و پیام است می‌گوید: «ما ایندو هستیم، مکزیک، ما می‌خواهیم هم ایندو باشیم و هم مکزیک. اما آن مرد پر مدعا و حرف‌ناشوا، آنکه حاکم است، فقط دروغ می‌گوید و پرچم را به ما نمی‌دهد. راهپیمایی ما برای اعتبار و احترام به ایندوها است. راهپیمایی انسانی است که رنگ زمین دارند. راهپیمایی همه انسانی است که رنگ‌های زمین را در قلب دارند. هفت سال پیش ایندوها جانی را در پرچم ملی مکزیک طلب کردند. و مانی که رنگمان رنگ زمین است این را با آتش طلب کردیم. آتش و دروغ جواب قدرتمندان و ثروتمندان بود، آنانی که رنگ زمین را آلوده کرده‌اند. بر خلاف ایسان، ما صداهای دیگری را می‌شنویم».

«ما امروز راهپیمایی می‌کنیم برای اینکه پرچم مکزیک، پرچم ما هم بشود، اما در عوض آن، پارچه خراب درد و فقر را به ما می‌دهند. ما برای دولت خود راهپیمایی می‌کنیم، اما به ما نفاق می‌دهند. ما برای عدالت راهپیمایی می‌کنیم اما به ما صدقه می‌دهند. ما برای آزادی راهپیمایی می‌کنیم اما ما را از طریق قرض برده کرده‌اند. ما برای پایان گرفتن کشتار راهپیمایی می‌کنیم، اما می‌خوانند به ما صلحی دروغین بدهند».

«همانطور که اجداد ما در مقابل تسخیر سرزمینهایشان مقاومت کردند، ما هم در مقابل فراموشی‌مان مقاومت می‌کنیم. مقاومت ما به آخر نرسیده، اما دیگر تنها هم نیست. میلیون‌ها قلب در تمام مکزیک و در سراسر جهان با ماست. ما با همه آنها و با پرچم مکزیک بسوی پایتخت راهپیمایی می‌کنیم».

اما مارکوس نه تنها یک استیل جدید سیاسی را ابداع نمود، بلکه عاری از هرگونه کبر و خودبینی نوسیندهای شوخ‌طبع نیز هست و با میل از نوسینندگان مورد علاقه‌اش مثل گرامشی، سروانتس، برتولت برشت، لویس کارول، یولیو کورتازار و بورسرخ که بدینی در تئوری و خوشبینی در عمل را تجویز می‌کردند، نقل قول می‌آورد.



جمعیت کثیری که به درخواست راهپیمایی فرمانده مارکوس در میدان شهر آمدند

درصد بی‌سوادی در میان ایندوها بیش از ۵۰٪ است. میزان مرگ و میر نوزادان بیشتر از ۴۰٪ در پایتخت است».

انقلاب سمبلیک بر علیه جهانی شدن
یعنان مخالفت بر علیه شرایط زندگی ایندوها و آگاه‌کردن افکار عمومی جهانی از این وضع، زاپاتیستا قیام خود را روز اول ژانویه ۱۹۹۴ تحت فرماندهی مارکوس آغاز نمودند. طی نبردهای متوالی آنان موفق به تصرف چهار شهر مهم چیاپاس گردیدند که سان کریستوبال با ۵۰ هزار نفر سکنه از مهمترین آنهاست.

بیلینگ‌هاوزن می‌نویسد: «متحصر بفرودین در این قیام در این است که برای مارکوس روشن بود، دوران نبردهای چریکی آن‌طور که نیمه دوم قرن بیستم تاریخ آمریکای لاتین با آن تدوین یافته، گذشته است. پایان جنگ سرد، سقوط دیوار برلین ۱۹۸۹، فروپاشی اتحاد شوروی ۱۹۹۱ و تهاجم پروسه جهانی شدن صحنه ژئوپلیتیک و ساختار قدرت را دچار تحولات رادیکالی نموده و دیگر سیاست به تنهایی سرنوشته دول را رقم نمی‌زند و قدرت‌های دیگری در کارند. این قدرت‌ها در وهله اول منطق بازارهای مالی و تجارت آزاد آن‌طور که قرارداد تجارت آزاد آمریکای شمالی «نفتا» آن را به نمایش می‌گذارد، می‌باشند».

به همین دلیل هم اول ژانویه ۱۹۹۴ روزی که قرارداد نفتا بین مکزیک، ایالات متحده و کانادا به موقع اجرا درآمد، قیام زاپاتیستا آغاز شد. تعیین روز آغاز قیام از سوی مارکوس در این روز نه تنها برای اعاده حقوق ایندوها، بلکه موفقی سمبلیک مبارزه علیه پروسه جهانی شدن نیز هست. بسبب بین‌المللی علیه قرارداد سرمایه‌گذاری «MAI» ۱۹۹۸، تظاهرات علیه کنفرانس تجارت جهانی در سیاتل ۱۹۹۹ و آکسیون‌های اعتراضی علیه کنفرانس «قدرتمندان اقتصاد جهانی» در داووس هرروز ابعاد گسترده‌تری می‌یابند. مارکوس اولین فردی بود که توانست رابطه جهانی شدن و محرومیت را تئوریزه و تحلیل نماید.

تحلیل مارکوس بعد از فروپاشی دیوار برلین، «ابر قدرت جهانی جدیدی تحت تاثیر اقتصاد نئولیبرالی در حال تکوین است. در جنگ جهانی سوم، ایالات متحده آمریکا پیروز شد اما درست بر فراز این قدرت، هژمونی جدیدی تکوین می‌یابد که می‌توان بر آن نام ابرقدرت مالی نهاد، قدرتی که بر همه جهان فرمان می‌راند. نتیجه آن چیزی است که ما بطور عام «جهانی‌شدن» می‌نامیم. نهایت مطلوب جهانی شدن، تبدیل جهان به یک شرکت است که اعضای هیئت مدیره آن متشکل از صندوق بین‌المللی پول «IMF»، بانک جهانی، سازمان همکاری و توسعه «OECD»، سازمان تجارت جهانی «WTO» و رئیس جمهور آمریکا هستند. رهبران دول نیز کارمندان این هیئت مدیره در منطقه هستند. پروسه‌ای که به درستی از سوی لوموند دیپلماتیک «یک‌چور فکر کردن» نامیده شده و با بتونه ایندولوژی یک می‌خواهد تمام جهان را متقاعد کند که راه دیگری وجود ندارد و هر پیشنهادی رویایی بیش نیست. در نبردی که در حال حاضر جریان دارد و می‌توان

فاکس تلاش داشت سرمایه‌گذاران را آرام نماید: «هیچکس نباید از این راهپیمایی واهمه‌ای داشته باشد. ما نباید از این ترسیم که همه مکزیک‌ها را در پروسه توسعه سهیم کنیم. راهپیمایی مسالمت‌آمیز خواهد بود و ما باید برای چیاپاس به قرارداد صلحی دست بیاوریم».

این همه تبلیغات بالاخره واکنش مارکوس را برانگیخت: «رئیس جمهور تلاش می‌کند از این راهپیمایی سوءاستفاده نماید و انگار که او خودش این راهپیمایی را ترتیب داده است. این استراتژی برای تحت فشار قراردادن ارتش آزادیبخش است. می‌خوانند در صورت شکست مذاکرات صلح تقصیر را بر گردن ما بیاندازند. می‌خوانند ما تسلیم شویم. او (فاکس) بخواهی می‌داند که ما قبل از آغاز مذاکرات سه شرط داشتیم: آزادی همه زندانیان زاپاتیستا، خروج ارتش از ۷ منطقه استراتژیک و اجرای معاهده «سان آندرس» در مورد حقوق ایندوها که سال ۱۹۹۶ امضا شد».

وقتی راهپیمایی روز ۲۴ فوریه آغاز شد تنها ۶۰ نفر از ۱۰۰ نفر زندانی آزاد، ارتش از ۴ منطقه خارج و از اجرای قرارداد ۱۹۹۶ هنوز خبری نیست.

در ۵۰۰ سال گذشته ایندوهای مکزیک تحقیر، استثمار و در سخت‌ترین شرایط زندگی کرده‌اند. حتی بعد از استقلال مکزیک در سال ۱۸۱۰ و انقلاب ۱۹۱۱ که شعار آن «زمین و آزادی» بود نیز هیچ تغییری در وضعیت زندگی آنان پدیدار نشد. امروز نیز محرومیت و استثمار ایندوها توسط زمین‌داران بزرگ و حضور باند‌های شبه‌نظامی به منظور ایجاد جو ترور و وحشت در دستور کار است. هنوز هم در قانون اساسی ایندوها که ۱۰٪ جمعیت مکزیک را تشکیل می‌دهند به این بهانه که اکثریت مردم دو رگه‌اند، به رسمیت شناخته نشده‌اند.

در جنگ‌های سرسبز کوه‌های چیاپاس اینک بیش از ۷ سال است که زاپاتیستا توجه افکار عمومی را به وضعیت زندگی غم‌انگیز ایندوها جلب کرده‌اند. نویسنده و محقق «کارلوس مونته‌مایور» در کتابی که به دلایل قیام زاپاتیستا پرداخته می‌نویسد: «بعنوان ایندو در مکزیک زندگی کردن تنها شامل یک فیزیونومی خاص نیست، بلکه زبان ایندو و زندگی در سرزمین آبا و اجدادی و رسوم و فرهنگ خاص را نیز شامل می‌شود. بغیر از طایفه «زوکوز» که با «پوپولوکاس» و «میکس» فامیل‌اند، بقیه ایندوهای مکزیک از قوم مایا هستند که در مجموع به دوازده زبان صحبت می‌کنند...».

ایالت چیاپاس به لحاظ منابع طبیعی بسیار ثروتمند است. جاهای نفت و گاز بسیار بااهمیتی در چیاپاس قرار دارند. بیش از ۴۰٪ انرژی برق مکزیک از طریق نیروگاه‌های آبی این منطقه تامین می‌شود و زمانی که در دسامبر گذشته کالیفرنیا کمبود برق داشت، مکزیک توانست به ایالات مستخدم به نژاد برق صادر نماید. «هرمان بیلینگ‌هاوزن» جامعه‌شناس می‌نویسد: «با این همه ثروت یک سوم کودکان ایندو از تحصیل ابتدایی محروم هستند. تنها کمتر از یک درصد جوانان دسترسی به تحصیلات عالی دارند و

روز ۲۴ فوریه فرمانده مارکوس رهبر ارتش آزادیبخش ملی زاپاتیستا «EZLN» برای نخستین‌بار از مخفیگاهش در جنگلهای لاکاندون در چیاپاس خارج شد تا راهپیمایی مسالمت‌آمیزش را بسوی مکزیکوسیتی آغاز نماید. او روز یکشنبه ۱۱ مارس پس از عبور از ۱۲ استان فقیر، پیموند ۳۰۰۰ کیلومتر و شرکت در کنگره سوم بومیان در شهر نوریو به مکزیکوسیتی رسید و مورد استقبال باشکوه مردم قرار گرفت.

مارکوس به همراه ۲۳ نفر از فرماندهان و تعدادی از شخصیت‌های معروف مثل «خوزه ساراماگو» برنده جایزه نوبل ادبی، «الور استون» کارگردان، «خوزه بو» سندیکالیست، «مانوئل وازکوز» نویسنده و «دانیل میترا» همان مسیری را طی کرده که انقلابی معروف امیلیانو زاپاتا در انقلاب سال ۱۹۱۱ مکزیک پیمود. در میدان عظیم زوکالی پایتخت در مقابل بیش از ۲۰۰ هزار نفر، فرمانده مارکوس بنام ۱۰ میلیون بومی مکزیک اعلام کرد: «اینک زمان خلق‌های ایندو فرا رسیده. مکزیک! اجازه نده یک‌بار دیگر آفتاب بر آید بی آنکه بر روی پرچمت جانی برای ما نباشد، مانی که رنگمان، رنگ زمین است».

چند روز قبل از آغاز راهپیمایی ما به ملاقات فرمانده مارکوس، فرمانده تاخو و سرگرد مویس در نزدیکی مرکز فرماندهی مخفی در دهکده رنالیاد واقع در هزار کیلومتری جنوب پایتخت رفتیم. مارکوس مثل همیشه با نقاب، کلاه، تلفن همراه و مسلسل کهنه‌ای بر دوش توضیح می‌داد که چرا زاپاتیستا بسوی پایتخت راهپیمایی خواهد کرد: «این راهپیمایی مارکوس نیست، راهپیمایی ارتش آزادیبخش هم نیست. این راهپیمایی خلق «ایندو» است برای اینکه نشان دهد، زمان ترس به سر رسیده. هدف نهانی ما به رسمیت شناختن موجودیت خلق ایندو توسط پارلمان مکزیک است. حکومت باید اعتراف کند که مکزیک چند ملیتی است و ایندوها موجودیت سیاسی، اجتماعی و اقتصادی خود را دارند. آنان پیوندهای عمیقی با زمین، نیاکان و تاریخ و ملت دارند. ما جدایی طلب نیستیم و نمی‌خواهیم دولت «مایا» ایجاد کنیم و یا مکزیک را به مناطق مختلف تجزیه کنیم. هدف ما صلح است. صلحی که بر پایه مباحث جدید، زیربنای ورود بخش مهمی از جامعه مکزیک، چیاپاس و ارتش آزادیبخش را به زندگی عادی سیاسی مهیا نماید. تنها در صورتی صلح برقرار خواهد گردید که خودمختاری خلق ایندو مورد پذیرش قرار گیرد.

پیش‌گشت ما برای به زمین گذاشتن اسلحه و بازگشت به زندگی سیاسی و شرکت در مبارزه علیه پروسه خطرناک جهانی شدن، تقبل خودمختاری مردم ایندو است».

مدت ۹ ماه هیچ خبری از مارکوس نبود تا اینکه در ۲ دسامبر سال گذشته بعد از انتخاب رئیس‌جمهور جدید مکزیک، خیر راهپیمایی زاپاتیستا بسوی پایتخت مثل بمب منفجر شد. روز ۲ جولای سال ۲۰۰۰ بعد از ۷۰ سال حزب نهادهی انقلابی «PRI» در انتخابات شکست خورد «پان» و «وینست فاکس» از حزب عمل ملی «PAN» پیروز شد. پیروزی فاکس در انتخابات بر خلاف اسلاش «کارلوس سالیناس» (۱۹۹۴ - ۱۹۸۸) و «ارنستو زدلینو» (۲۰۰۰ - ۱۹۹۴) از تقلب انتخاباتی عاری بود.

مارکوس در نامه سرگشاده‌ای به فاکس نوشت: «شما در انتخابات پیروز شدید، اما شکست «PRI» را مردم به این حزب دولتی شده حقیقت کردند. این نسل و مقاومت نسل‌های گذشته بر فرمانروائی و جنایات بدون مجازات حزبی که ۷۱ سال حکومت کرد نقطه پایان گذاشت».

در مبارزه انتخاباتی فاکس قول داد مسئله چیاپاس را در عیرض یک ربع ساعت از راه سیاسی و مسالمت‌آمیز حل نماید. فاکس اینک از شنیدن خبر راهپیمایی فرمانده مارکوس بسوی پایتخت غافلگیر و مجبور شد مسئله ایندوها را در دستور روز قرار دهد. فاکس مجبور شد پیشنهاد مذاکرات را نه تنها بخاطر فشارهای داخلی و بین‌المللی بپذیرد، بلکه آمدن مارکوس به پایتخت از سوی دیگر به معنی پذیرش قانونی بودن دولت او از سوی زاپاتیستاها است. آنان دولت‌های قبلی را غارت‌گر، جبار و غاصب می‌دانستند.

پس از چند روز فاکس برای آرام‌ساختن نظامیان این راهپیمایی را مثبت ارزیابی کرد و آن را «امیدی برای مکزیک» خواند. او راه دیگری نداشت، زیرا روز ۸ فوریه هم رئیس‌جمهور کلمبیا «آندره پاستارنا» به ملاقات مانوئل مارولاندا رهبر چریکهای کلمبیا رفته بود.

روز ۲۶ ژانویه در کنگره داووس سوئیس هم